

امرار الالامار

خصوصی

حرف

ج - چ - ح - خ - د - ذ

جلد سوم

تالیف

فاضل مازندرانی

مقدمه جلد سوم

این کتاب سومین قسمت از "اسرار الآثار" امری تألیف فاضل
مؤیدرانی است که اینک به علاقمندان تقدیم میشود و برای مزید
اطلاع خوانندگان گرامی این توضیح را اضافه میکند که اصل
کتاب اسرار الآثار برای انتشار به پنج جلد نامساوی به ترتیب
زیر تقسیم شده است :

جلد اول : شامل حرف " الف " که قبلاً منتشر شده است

جلد دوم : شامل چهار حرف از حرف " ب " تا حرف " ث "

که قبلاً منتشر شده است .

جلد سوم (کتاب حاضر) : شامل شش حرف از حرف " ج "

تا حرف " ز " که اینک منتشر میگردد

جلد چهارم : شامل سیزده حرف از حرف " ر " تا حرف " ق "

جلد پنجم : شامل هشت حرف از حرف " ک " تا حرف " ی "

نظر باینکه مطالعه مطالب مندرج در مقدمه جلد اول
بخواننده کمک میکند تا بهتر و کاملتر از این لغت نامه استفاد
کند بنابراین توصیه میشود قبلاً بمقدمه مذکور مراجعه فرمایند

و به این نکته مخصوصاً توجه داشته باشند که شماره ای
اطلاعات جغرافیائی و آماری مندرج در اسرار الآثار مربوط به

سالهای مقارن با تألیف کتاب بوده که در حال حاضر تغییر کلی
یافته است ولی ما برای حفظ اصالت کتاب همان مطالب را عیناً

از نسخه خط مؤلف نقل کرده و از هرگونه تغییر و تصرف در
عبارات اصلی کتاب خودداری کرده ایم

ج

حرف جیم در آثار این امر غالباً رمز از
 آقا جمال بروجردی و گاهی از ملا
 جعفر نراقی است که ضمن نام خود

مذکورند قوله :

جناب حرف جیم علیه بها^۱ الله الا بهی هو السامع
 البصیر یا حرف الجیم ان استمع ما ینطق به کلمة الله فی
 السجین الخ^۲

یا جابلسا و جابلقا که جمعی از علماء
 اثنی عشریه نوشتند و شهر در مشرق
 و مغرب است و قائم موعود در آنجا ساکن
 و از آنجا طالع میشود و شگفتیهای خیلی غریب در آن^ص
 ذکر نمودند در لوحی است قوله :

بگواید وستان کذب قبل (مراد از اینگونه معتقدان^ت
 در حق موعود منتظر است) محبوب بعد را آویخت و بر^ص
 ظلم شهید نمود (مراد شهادت حضرت نقطه است)
 تفکر در نفوس کاذبه^۳ خائنه که با سم صدق و امانت و زهد و

وع ما بین ناس ظاهر بودند نمائید تا از فرع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جا بلقا نمود دیگری جا بلصا اشاره کرد کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود و بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر و بی انصافی دیگر کلماتی با و نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید نمودند .

و در مقاله سیاح در بیان مخالفت و مقاومت و نعره و فریاد علما در اول ظهور این امر است قوله :
" جا بلقا چه شد جا بلصا کجا رفت "

و جاش عربی مشتق از جثو بمعنی (جاثیه) بزانو افتاده بذلت و خضوع تحت قدرت و قهاریت در قرآن است :
" و تری کل امة جاثیه "

و در لوحی :
" سوف تراهم جاثیه علی ارض الوهم "

در لوح (دعاء یدعوه محیی الانام جا حدوا فی الايام) قوله :
" و جا حدوا بایاتك "

مشتق از جحد بمعنی انکار بجای جحد و آیاتك یعنی آنهمه آیات ترا انکار کردند .

و جارچی باشی از اصل کلمه جارترکی بمعنی اخبار و اعلان کسی که مباشر و منادی آگهی ها و آگهی خواهمها در اسواق و معابر بود

در لوح خطاب بصدر دولت عثمانی است قوله :
" بعد شخصی دیگر ندا نمود مذکور گردید جارچی باشی است "

در صورت زیارت ملا علی بابای صغیر تاکری : (جارحة)
" علی الصخر الجارحة " زخم و ریش کننده

عربی کنیز را نیز گویند و حدیث معروف بنام حدیث جاریه مروی از امام در ذیل ت ق ی ذکر است و حضرت نقطه را بر آن حدیث شرحی تأویلی است که در اوائل ظهور در شیراز فرمودند و بنام " تفسیر حدیث جاریه " مشهور میباشد .



کتاب در بیان

جا -

(جامد) اسم فاعل عربی نا روان بسته و خشک .
در لوح طب است :

"وبا لمایع قبل الجامد"

(جامعه) صغیره صورت زیارتی از باب اعظم در
حق خاندان رسالت در ایام شیراز
است که بابیان در ایام جمعه میخوانند

قوله :

"بسم الله الرحمن الرحيم اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل
على محمد وآل محمد السلام عليكم يا آل الله ورحمة الله
وبركاته السلام عليكم يا آل طمس ورحمة الله وبركاته
السلام عليكم يا آل طه ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا
آل يس ورحمة الله وبركاته السلام عليكم يا اهل بيت القدرة
و منزلة الكلمة التامة و معدن العزة و مظهر السطوة و رحمة الله
وبركاته السلام عليكم يا اهل المشية و اختها و ركن القدر
واصله و مقدر الامضاء و حكمه فاشهد ان المشية قد

طس

شبيثت بهشيتكم وان الارادة قد عيئت بارادتكم وان القدرة
قد فصلت بقدرتكم وان القضاء قد قضت بامضاءكم . . . وان
الكتاب قد نزلت من سحائب عدل آياتكم فاشهد
ان احدا من شيعتكم لما تجلى على الطور في يوم الاول
وجدت الحقائق وآثارها وخرت الافئدة في مقاماتها
وخلقت الجنان وانوارها وسمرت النجوم وكل من فيها
الخ "

(عاجی میرزا) کاشانی از شاهیر شهداء بابی

و مؤلف اولین کتاب تاریخ معروف بابیه

که در تاریخ ناضل قائینی مذکور و در

ضمن نام نبیل کثیری از مطالب آن مسطور میباشد و معلوم

است که نسخه ای از آن بدست نبیل نام برده بود و در تاریخ

ظهور الحق بتفصیل شرح احوال مسطور گردید و زکری از

وی ضمن نام بقره است .

و آقا جان بیگ کج کلاه تبریزی ازلی موصوف در تاریخ

ظهور الحق در ضمن نام یحیی هم اشاره است .

عربی چاه عمیق و خنجره و سجن زیر زمین .

(جُب) در قرآن در قصه یوسف است . قوله :

" لا تقتلوه و القوه فی غیابک "

الْجَبِّ

در لوح بنصیر است قوله :

" یوسف ابهی را بجنب حسد مکنید "

عربی مبالغه از جبر بمعنی با قدرت

(جَبَّار)

و قهاریت از اسماء الله است .

در لوح رئیس است :

" اخذهم جذب الجبَّار "

اصلاً سریانی یا عبرانی مذکور در قرآن

(جَبْرَائیل)

و نام فرشته معتقد و مشهور نزد عامه

مسلمین

در لوحی است :

" وَاَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْجَبْرِ یَا اِذَا جَبْرَیْلُ قَامَ لِسَدِی

الوجه و یقول یا ایها السائل فاعلم اذا تكلم لسان الاحدیة

بتكلمته العلیا یا جبرئیل ترانی موجوداً علی احسن الصور

فی ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقدر

التدیر "

عربی جبر و قهر و قدرت اکیده و باصطلاحاً

(جَبْرُوت)

ارباب علوم عقلیه عالمی از عوالم نامحسوس

الهی . در لوحی خطاب بنصیر است :

" وَاِنَّ هَذَا الْحَسینَ بِالْحَقِّ قَدْ طَهَّرَ بِالْفَضْلِ فِی

جبروت العدل و قام علیه المشركون "

و در لوحی دیگر

" حال امری در نوم مشاهده میشود و بعد از سنین

معدودات همان ملاحظه میگردد بیک نظر اگر گفته شود

عالم مثال است بین عالمین شبه ملکوت که آنرا بعضی عالم

مثال میدانند ما بین جبروت و ناسوت صحیح است "

عربی با یا " نسبت بجبله سرشت و -

(جَبَلِی)

طبیعت بمعنی طبیعی و خلق .

در رساله " مدنیّه است :

" همچو گمان نرود که اهالی ایران در زکا " خلقی

و فطانت و دها " جبلّی . . . پستترند "

که عرفاً جدّه تلفظ کنند شهر بندر مکه

(جُدَّة)

واقع در ساحل بحر احمر از حجاز

بمسافت نود کیلومتری غربی مکه . حضرت

نقطه از آنجا بحجّ مکه رفتند و هم از آنجا عودت کردند و

هنگامی در ضمن ایرانیان تجّار مقیم آنجا یحیی نام بابی

استقرار داشت که احوال مخالفت اشتمالش با امر بهائی در

آثار غصن اعظم ابهی و در تاریخ ثبت و در ذیل نام یحیی نیز

اشاره است و نام جدّه در آثار مذکور میباشد و در آن دور جمعیت اهالی بلد مرگب از مسلم و مسیحی و هند و بیست و پنج هزار معدود شدند و در ایام حج البته چند مقابل اضافه میکشند .

عربی . در لوح قد احترق المخلصون
(جَدْبَاء) قوله :

" قد بقي الغلام في ارض جدباء
ايّ غيث سماء فضلك يا غياث العالمين " زمين خشك و باير مقصود ارض عكا از نظر مدنيت و معنويات است .

عربی قبر اجدات جمع . در لوحی است :
(جَدَث) " مَرَّ إِلَى الْبِلَادِ بِنَفْحَاتِ رَبِّكَ
مَالِكِ الْأَسْمَاءِ لَعَلَّ يَقُومُ النَّاسُ مِنْ

الاجداث "

و در سورة الذّبح قوله :

" لَعَلَّ يَخْرُجَنَّ الْعِبَادُ مِنَ اجْدَاثِ الْغَفْلَةِ "

جدال مجادله عربی خصومت و كينه
ورزی . در لوح خطاب باشرف است
(جَدَل)

قوله :

" وَلَا تَتَّبِعُوا الَّذِينَ هُمْ جَادَلُوا بِنَفْسِي وَأَنْكَرُوا الْحُجَّةَ "

التي جعلها الله برهان امره
و قوله :

" نزاع و جدال شأن درنده های ارض . . . "

نام شرکت جدیده مذکور در آثار مرکز

(جدیدة) عهد ابهی و متداول بین بهائیان

شرکتی در طهران با اقدام آقا سید

حسن متوجه هاشمی زاده از پوله های صد دینار آن زمان

الی يك قران ازین و آن از بهائیان تأسیس شد و در حدود

سال ۱۳۲۴ هـ ق تجارتخانه شد بکار تجارت بسزای

و خدمات امر بهائی پرداخت .

عربی کشر . در لوح رئیس است :

(جَدَب) " اخذهم جذب الجبار "

جذباً

جذباً بصورت صفت مؤنث

اجذب بمعنی باجذب و کشر در بسیاری از الواح و صف

شهر طیس است که باین نام شهرت یافت قوله :

" جذباً أقامه دی هوالتا طق . . . طوبی للکیمیا

مهدی " و قوله :

" در این حین لحاظ عنایت مظلوم بجذباً توجه

نمود یا اهل جذباً نداء مظلوم را بشنوید و بما ینبغی

لا تيام الله تمسك نعايد "

مصدر رباعی مجرد عربی بمعنی جمع

(جَرَثَمَة) کردن . در لوحی صادر در ایام

ادرنه خطاب بملا محمد نبیل زرنده

است قوله :

" قل ان الذين كان في قلوبهم ظن من الفلالم

فسوف تنزل اقدامهم عن الصراط ويجرثمهم في هاوية

القبر وكذلك يحوي المشركين سوء العذاب "

عربی زمین بی علف و گیاه . در لوح

(جرز)

خطاب بنصیر است قوله :

" ولكن ازر ارض جرزه غير مرضيه

مطروح شود ابدًا شمری و اثری از وجود نیاید " الخ - جرز

در اینجا بشوب معنی وضع برای تأنیث معنوی ارض با تا

تأنیث استعمال گردید .

عربی بمعنی خطا و گناه . اجرام

(جرم)

مصدر مزید بمعنی خطا و گناه کردن .

در سورة الذبح است :

" يا قوم ان كان هذا جرمي فليست انا اول من اجرم

بين يدي الله بل عباد مكرمون "

در اصطلاح عربی روزنامه است . جراثید

جمع . و جریده اخبار و واقعات در

آثار و الواح حضرت بهاء الله مدح

و ستایش شده بشرط آنکه جز حقایق و اخبار مسلمه راننگارند

و از جرائد بهائی نخست " نجم باختر " است که ماهیانه

منطبع در ایالات متحده امریکا با قدام احمد سهراب انتشار

یافت و از هریک از زبانهای فارسی و انگلیزی قسمتی داشت

که قسمت فارسی را احمد سهراب مذکور و قسمت انگلیزی

را مستر ویندت امریکائی در شیکاگو میبشرت میکرد و قسمت

فارسی را بعدتی دیگر دکتر ضیا بقدادی و بعداً فاضل

مازندرانی چندی نوشتند و نیز روزنامه هفتگی " خورشید

خاور " در عشق آباد که آقا سید مهدی گپایگانی مینوشت

و دیگر جرائد فارسی و انگلیزی و هندی و آلمانی بسیار شد

عربی گناه . در صلوة است :

(جریرة)

" جریراتی منعتنی عن الورد فی

ساحة قدسك "

عربی بمعنی خیانت و گناه . در لوح

بشیخ نجفی اصفهانی ذکر است و بیان (جریمه)

آن ذیل اخ و اخت ثبت میباشد .

نام بیان عربی . و در لوح مسطور ذیل
ج م ل ثبت میباشد قوله :

(کتاب الجزاء)

" از آن گذشته در کتاب جزاء

میفرماید " الخ

فعل ماضی بمعنی وافر و بزرگ . از مرکز
میثاق است قوله :

(جَزَلَ)

" نحمد الله على ما كشف الفطاء "

و جزل المطاء " یعنی بخشش وافر و بزرگ کرد - شاید
نسخه اصلیّه آجَزَلَ بود یا جَزَلَ بتضعیف از باب تفعیل
است یا الف و لام در العطاء عوض از مضاف الیه محذوف
بمعنی " جزل عطاءه " است و یا آنکه طبق عرف ، لازم -
بمعنی متعدی استعمال گردید .

عربی تن . در لوح بنصیر است :

(جَسَد)

" تا آنکه بالاخره جسد میراد در

هوا آویختند " که مراد صلب و قتل

نقطه اولی میباشد

و در لوح طبّ است :

" قل الحسدُ یا کل الجسد "

(جَعْبَة)

عربی ترکش و تیردان . و در فارسی

شایع در ظروف کوچک میباشد . در لوح
بصدر عثمانیست قوله :

" بعد از مقدار بیست دقیقه

شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه ای در زیر بغل
ازو سؤال نمودم این جعبه چیست " الخ
و در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" يك جعبه نيات بجهت حضرات موصل داده شد "

برسانید " الخ گویا برای حرم کاشی و غیرها فرستادند .

عربی موی پیچ و تاب خورده و در عسرف

(جَعَد) فارسی زلف .

در لوح سورة القلم است :

" أَنْ يَا حورِیة البها . . . أَنْ اَطَّلَعِی عَنْ اَفْوَقِ

الرَّضْوَانِ بِجَمَالِ الرَّحْمَنِ وَعَلَّقِی حَوْلَ ثَدَّیْکَ مِنْ جَعْفَدِکَ
الرَّیْحَانِ " که مراد گیسوان میباشد .

در آثار این امر بعلاوه عده ای از سلف

کثیری از اهل این دوره مذکور و موصوف

شدند

از آن جمله :

ملا جعفر آسیابان گندم پاک کن اصفهانى است که در کتاب

بیان در شأن اوست قوله :

" در وقت جوهرگیری گندم پاك كن قميص نقابت را -
میپوشد " و راجع باو در کتاب اقدس است قوله :

" وَأَقْبَلِ إِلَيْهِ مَنْ يُنْقِي الْقَمَحَ وَالشَّعِيرَ " و کلمه ينقي فعل
مستقبل بنوع حکایت حالی از ماضی استعمال گردید و بسا
اینکه کان مقدر است یعنی " مَنْ كَانَ يَنْقِي " .

دیگر ملا جعفر نراقی راجع باو در لوحی است قوله :

" وَاذْكُرِ الْأَعْرَجَ إِذْ كَانَ فِي الْعِرَاقِ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ الْأَلْوِاحَ
وَدَعَوْنَاهُ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ أَنَّهُ أَعْرَضَ عَنِ الرَّحْمَنِ بِمَدِّ
الَّذِي أَنْزَلْنَا عَلَيْهِ الْآيَاتِ وَظَهَرْنَا لَهُ الْبَيِّنَاتِ عَلَى شَأْنِ إِشْرَاقِ
مِنْ أَفْقِهَا شَمْسِ الْحِجَّةِ وَالْبُرْهَانَ فَلَمَّا تَمَّتْ حِجَّةُ رَبِّهِ عَلَيْهِ
وَعَدْنَاهُ بِالْعَذَابِ وَآخَذْنَاهُ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِنَا ثُمَّ تَرَكْنَاهُ
آيَةً لَا أُولَى إِلَّا الْبَابُ أَنَّهُ ادَّعَى فِي حَقِّهِ اعْظَمَ عَمَّا ادَّعَى أَوَّلُ
مِنْ كُفْرٍ بِاللَّهِ وَوَعَدَ النَّاسَ بِظَهْرِهِ فِي هَذِهِ السَّنَةِ غَافِلًا عَمَّا
قُدِّرَ لَهُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَهَّارِ " .

و در لوح القدس خطاب بحاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی

است :

" ان ياذببح تفكر في الذي جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا
المتبصرين بحيث لو يشهد احدٌ مشيه ليوقن بانّه لم يزل

كان كافراً بالله ثم مشركاً بنفسه ومعرضاً عن لقاءه ومتوهمًا
في امره ومتصتلاً بدونه و متشبثاً بذيل كل مشرك عنود " .

دیگر ملا جعفر کرمانی . راجع باو در لوحی است قوله :

" جعفر کذاب در آن ارض ظاهر فی الحقیقه جعفر
کذاب این است نه آنکه از قبل باو نسبت داده بودند ابناش
اخبت از او " الخ و نیز راجع باو و پسرش شیخ احمد روحی
است قوله :

" این جعفر کرمانی گفته چند کتاب از نقطه اولی
و فلان نزد من موجود است قل کذبت و ربّ الکعبة آیم الله
بیبی انصافی تکلم نمود " الخ

و حاجی جعفر تبریزی که در ادرنه حلقوم خویش برید .
در لوحی است قوله :

" منهم من قطع حنجره ان رأى نفسى مظلوماً " الخ

و میرزا جعفر شیرازی بانی مسافرخانه برکوه کرمل که در
سفرنامه اروپا مذکور میباشد و غیرهم که در مجلّدات ظهور

الحق شرح حال نوشته گردید . و از جمله جعفر نامان

ملا جعفر شهید جاسبی که در تاریخ بتفصیل ثبت میباشد
و خطابی و صورت مناجاتی در زکروی چنین است :

" هو الله مناجات در ذکر من فاز بالرفیق الاعلی

جناب ملا جعفر جاسبی علیه بهاء الله الابهی هو الله
 سبحانك اللهم . . . ومنهم عبدك و رقيقك و وصيفك
 جعفر قد عقروجه و مرغ جبينه بتراب الذل تذللًا لعظمتك
 و تبتلاً الى سلطنتك و تضرعًا الى ملكوتك و تشبُّثًا بذيل
 كبريائك حتى ناري باسمك وضح ضجيج اهل
 الملكوت على منبر الخطاب في يوم الاياب و علاصير خفا علامًا
 لكلمتك في محفل حافل بين برتتك و صرح بظهورك
 و اتمام حجتك و اوضح برهانك بستر باسرا ك و تلا آياتك
 و رتل كلماتك و لم تأخذهم لومة لائم في امرك و لا خشى
 سطوة الطغاة من خلقك فقام الكل عليه بكل ذل و عدوان
 و ضرب و سب و طعن و توهين و عذاب فامل من كل ذلك
 و لا كل لسانه في ذكر كبل ازاد فرحًا و سرورًا و جذبًا
 و حبورًا الى ان حضر في محفل اشقى خلقك و كلفه و قال
 ان آمنت بربك فاقبض على جمر الغضا و نار تظني فوضع
 يده في لهيب النار الى ان انتشر منه القناد فالتوا عليه
 القبض في سبيلك و القوا عليه مر العذاب في محبتك
 و اخرجوه بمانادي باسمك و ارسلوه الى المدينة الكبرى
 و سجنوه في البئر الظلما و اذاقوه مر البلاء و شدوا
 عليه العذاب و العقاب حتى شرب كأس الغدا و ذاق -

حلاوة الثناء و صعد الى الرفيق الاعلى " الخ
 و از جمله جعفر نامان :
 آقا سيد جعفر يزدي که در بغداد سوره نصح برای وی
 صدور یافت و در مراجعت در نائین در گذشت .
 بمعنی صیر در لوحی است :
 " كذلك ينصحك قلم الامر بعد از
 (جَعَلَ)
 جعله الله غنيًا عن العالمين
 جَعَلَ عربی که حُنْفَسَاء هم گویند سرگین گردان . حشره
 سیاه رنگ معروف . در لوح سلمان است :
 " شکر بطوطی دانند و زبیل بجعل "
 و جغرافیه از لغت اروپائی مستعمل در
 عربی و فارسی معاصر علم وصف کره زمین
 است . در رساله مدنیه است :
 " مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن
 جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته "
 علم جغریا علم حروف منسوب بائمه
 و گروهی از روحانیین اثنی عشریته
 معروف است و در کتاب اسرار الایثار عمومی
 بتفصیل ذکر میباشد و در یکی از توقیعات در علم حروف و

کیما چنین مذکور قوله :
 " ذلك شجّ مما اخذت من جفرا لا کبرخذ بقوة الله
 ما القیت عليك " الخ ودر ضمن دلائل هم زکری است .
 عربی بمعنی رمنده . در ذیل کرمان
 ذکر است . (جَمُول)

از وطن در عربی بمعنی واگداشتن
 ودر آمدن از وطن وانتقال بجائی دیگر
 است . در شأن زین المقربین است
 قوله :

" فاضطرّ الى الهجرة والجلاء " .
 ازین ریشه عربی ومشتقاتش اسماء
 اشخاص بسیار در آثار مشهورند .
 (جَلال)

ملا جلال الدین رومی معروف ومیرزا
 جلال دامادوستید جلال بن سینا در سفرنامه وغیرها
 و جلیل خوشی که ضمن نام خوی ذکر میباشد و در
 قطعه ای از فلسطین در لوحی ذیل نام خلیل مذکور و در
 رساله مدنیّه است قوله :
 " زمانی که نجات قدسیّه روح الله خطّه فلسطین

و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر
 ساخت و نیز کلمه استجلال ردیف استقلال بکثرت استعمال
 گردید مانند عبارت " وفي ازل الازال در مقعد و مقرر
 استقلال واستجلال خود خواهد بود "

صلوة الجماعة در اسلام نماز بحال
 (جَمَاعَة) اجتماعی است . در کتاب بیان است
 قوله :

" في حرمة صلوة الجماعة الا صلوة الميت " ودر کتاب
 اقدس است :
 " قد رفع حکم الجماعة الا في صلوة الميت "

مصدر عربی بمعنی زیبایی چه ظاهر و
 چه باطن و در اصطلاح عرفاء مقابل
 جلال وصف و رسم لطف و رحمت خدائی
 میباشد

و جمال قدم بمعنی زیبایی ازلی جاوید مقام باری تعالی .
 و در لوح مسلمان است قوله :
 و این واضح است که احترام این بیوت بعلت آن بود که
 جمال قدم جلّ اجلاله بخود نسبت داده با آنکه کل عارف
 اند که جمال قدم محتاج به بیعتی نبوده و نخواهد بود .

انشاء الله جميع در ظل جمال قدم ساكن و مستريح باشند
 و بشرط اوناظر وان هذا لفضل عظيم . . . قسم بجمال
 قدم كه اين ايام در هر حين از سماء عرفان رب العالمين .
 و از القاب مخصوصه ابهى در آثار وافواه گرديد . در لوحى
 است قوله :

" قل يا قوم خافوا عن الله ولا تقولوا ما قاله المشركون
 فى كل الايام الى ان انتهت الى يوم فيه اشرق جمال القدم
 من افق اسم كان لدى العرش عليا "
 و در لوح بنصير است قوله :

" و انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال
 السبحان ايقن بانه لهو الشيطان " الخ

و در لوح باشرف است قوله :

" وكذلك ورد على جمال القدم من هولاء الظالمين "

وقوله :

" ذكر الله فى شجرة الفردوس انه لا اله الا هو العزيز
 المقدر العليم . . . ان يا جمال القدس فى كلمة الاكبر
 فاخرق الحجب ولا تخف من احد فالق على الناس ما
 القياك من وراء قلزم القضاء " الخ و قوله :
 " بعد الذى جلس جمال القدم فى السجن الاعظم " الخ

و قوله :

" هو الباقي شهد شعرى لجمالى بانى انا الله لا اله

الا انا قد كنت فى ازل القدم الهافردا واحدا صمدا باقيا
 قيوما ان يا اهل البقاء اسمعوا ما يظهر من اطوار هذا الشعر
 المولهة المضطربة المتحركة على سينا النار فى بقعة التور
 هذا العرش الظهور لله لا اله الا انا قد كنت فى قدم الا قدم
 مليكا سلطانا احدا ابدا وترا دائما قدسا ان يا ملا السما
 والارض لو انصتوا آذانكم لتسمعوا من شد راتى بانه لا اله
 الا هو كان واحدا فى ذاته وفى كل ما ينسب اليه "
 و در لوح رئيس است :

" ينبغي لهم ان يفدوا بانفسهم فى سبيل احبائهم

و كيف جماله المشرق المنير " . . . لو ادركه الكليم ليقول
 لك الحمد بما اريتنى جمالك " و در ذيل ح م د نيز در
 خطابه نكر است و نيز معدودى از مشاهير بنام و لقب
 جمال در الواح و آثار وافواه مذكور و مشهورند از آن جمله :
 شيخ جمال الدين بروجردى معروف بعنوان آقا جمال و
 ملقب باسم الله الجسيم كه مفضلا در تاريخ ظهور الحق
 ثبت گرديد و در الواح كثيره موصوف مىباشد قوله :
 " بحر وحى كه در قلم اعلى مسطور است بصورت اين

کلمات ترشح نموده ای جمال بحق اقدس و اردشیدی " الخ
و قوله :

" جیم بسم الله العلیّ العظیم المقتدر العزیز
المحبوب فسبحان الذی نزل الآیات بالحق علی النبیّین و
المرسلین . . . ان یا حرف الجیم اسمع ما یلقیک حمامة
الامر فی ایام الذی اجتمعوا علیه اهل الکفر و البغضاء
بغیر اذن ولا کتاب من الله العزیز المحبوب ویرید ان یرجو
من الارض کما اخرجوه اول مرة (قصص نبیین تا بلا یای
حضرت نقطه را بیان فرمودند و بلا یای وارده خود و معاندت
ملاهای نجف خصوصاً شیخ عبدالحسین طهرانی را شرح
دادند) منهم الذی سُعی بالعبد لهذا الاسم
. . . لهذا جعله الله خادماً لحروفات نفسه رغماً لانفسه
بحیث یحتمل جدار الذی کان منسوباً الیهم " الخ شیخ
عبدالحسین مذکور مأمور و مشغول تعمیر قبه و مرقد کاظمین
بود . و قوله :

" از جمله آن غافل (میرزا هادی دولت آبادی -
اصفهان ازلی) بر اسم جمال علیه بهائیان اعتراض نموده که
بر دو مسند جالس بوده و یک سمت او فواکه موجود و بر سمت
دیگر شربت آلات مشهور و در صف نعال سمار و اسباب

حاضر سبحان الله الی حین قلوب از کثافات و اعمال و اذکار
قبل فارغ نشده و علت سموع و علو نزد آن حزب معلوم نه بگوای
غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل ازو نبوده و
آنچه صاحب محل بعمل آورده لحتب الله بوده و هر نفسی
از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیّا
مینمایند آنچه راکه قوت و استطاعت اجازه میدهد و از آن
گذشته در کتابت جزا میفرماید بعد مستفاد اگر از آلاء
متلونه و نعماء متعدده از برای مؤمن مهیّا شود بآسی نبوده
و نیست و همچنین امر فرموده اند بلباس حریر و آنچه بظنرت
نزدیک و لطیف و مرغوب است چه از لباس و چه از اسباب بیت
هذا مناطق به المشرقی کتابه المبین " الخ
و قوله :

" جناب اسم الله جمال علیه بها " الله الفنی المتعال
هو الله تعالی شأنه الحکمة والبیان لله الحمد یوم اول عید
بمبارکی اعمال صحیحه مستقیمه حضرت سلطان عبد الحمید
ایده الله تبارک و تعالی بآخر رسید بر استی میگویم نجات
ایام خلفاء راشدین و پیشوایان مقربین درین ماه مبارک
رمضان متضوع نشهد انه یمشی و علم العدل عن یمین
ورایة الانصاف عن یساره و سماء الجود امام وجهه " الخ

وقوله :

" انّه سقى بالجمال فى كتاب الاسماء فى الصحيفة
الحمراء باسم الله كذلك قضى الامر من لدن عليم وخبير"
الخ

و در لوحى ديگر در حق اوست :

" فضل حق در باره اسمى جمال و منتسبين او بود هو
خواهد بود . . . هر نفسى كلمه نالايقه از لسان او در بار
جناب جمال جارى شده او بغير ما حكم به الله تكلم
نموده ولكن بايد در كل احوال جناب جمال بحكمت منزله در
الواح الهيه ناظر باشند و بان متمسك تا از براى كسى
مجال اعتراض نماند "

و در اثرى از خادم خطاب بناظر در حق اوست قوله :

آقا جمال عليه من كل بهاء ابهات بكمال استقامت
در امر الله قيام نمود و امرى هم از ایشان ظاهر نشد كه
سبب تضييع امر الله باشد و لكن چون از حكمت منزله عمل
ایشان خارج بود. لذا قلم اعلى در تصديق او عمل نمود و
توقف فرمود " الخ

و در لوحى در حق اوست :

قد سمعنا ما اثنت به الله و ما دعوت به الله و ما ناجيت
به الله اياك ان يحزنك ظلم الامراء ان اصبر كما صبر ربك
المقدر المهيمن القيوم انا كنا معك و سمعنا ما تكلمت به فى
الله و انا ما ورد عليك فى سبيل ربك المشفق العطوف .
لا تحزن من السجن ان اعرف مقامه تجمل يا جمال
فاصبر فاصبر ان العاقبة للذين صبروا . . . ثم اصبر بما
امرناك و لا تنس ما اسمعناك بلسان القدرة والقوة از كنت
قائماً لدى العرش و لا ما وصيناك بها و انتها لهنى الحكمة
المنزلة فى كتابنا المحفوظ ليس لاحد ان يتكلم فيك الا بالعرف
كذلك قضى الامر من قبل و فى هذا الحين المبروك "
و در لوحى ديگر است :

" بنام دوست يكتا شكى نيست كه اسمى جمال عليه
بهاء الله مقصودش از آنچه بان عامل شده نصرت حق بوده
و اعلاء كلمة الله بوده و لكن بغير حكمت واقع شده و كل
اليوم مأمور بحكمت اند اگر چه گمان او اين بوده كه موافق
حكمت عمل نموده قد اشتبه عليه انا عفوانه فضلاً من عندنا
انته لهن الفضال القديم ليس لاحد ان يعترض عليه انا كنا
حاكيمين قد ذكرناه فى الواح شتى ان هذا المقام عظيم "
و در اثرى از خادم خطاب بمسجونين بهائى با آقا

جمال که مقاله ای از وی در آن خصوص است چنین مسطور :

" بسم الله المقدس المتعالی الممتنع الغفور الکریم
 الحمد لله الذی عزز احبائه بالبلاء وبعديا احبائه
 الرحمن تالله قد احزننی سجنکم . . ای برادر مسجون
 یعنی جناب آقا عبد الباقی . . . طوبی لکم بما فرتکم
 بر حقیق البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء . . . وآنستم
 مع اسمه الجمال فی الغدو والآصال . . . الیوم استقامت
 محبوب است نظر بمیر عبد الباقی نعائید بشرف ایمان
 فائز شد و در ظلّ وجه ساکن و بعد بطنین زبانی از هدیر
 ورقاء محروم گشت " الخ و شمه ای در ضمن ح م ر ذکر
 میباشد .

و در اثری دیگر از خادم ۶۶ حاجی محمد اسمعیل ذبیح
 مشهور است که حاجی میرزا احمد کرمانی موجب تزلزل
 میر عبد الباقی مذکور گردید .

و در ضمن نامه ای ازو بخطش چنین مرقوم دیدم :

" در ایام الله پس از قرائت کتاب اقدس که از سماه
 عدل نازل خشیه الله محرک شد که از فناه باب فضل
 و رحمت استدعا نماید و لسان تضرع و ابتهال گشاید که از
 رأس قلم حد ازین فقر و فقیر داشته شود و هیچ

امر و نهی باین عبد توجه ننماید و در ارغرا زهر حیث آزاد
 ماند فتعالت رحمته التي لم ترعین بمثلها چه که پس ازین
 استدعا و ورود در ساحت عزّ یفعل ما یشاء سبحانه کرم
 مرفوع و لسان الله مفتوح شد و فرمود ان اطمئن بفضل مولک
 وکن من الامنین هیچ امر و هیچ نهی از حق بتوراجع نه و
 قلم حدّ باسره از تو مرفوع است و ما از تو عفو فرمودیم اگر چه
 قسم بمحبوبیت جمال او که با وصف آزادی الی حین از روی
 عمد از هیچ حدّ تجاوز ننموده " الخ
 و در این مقام به ثبت یکی از مقالات آقا جمال که مبین حال او
 میباشد اکتفا میشود و هی هذه :

" اتی جمال العلم قد طهر بالحق وانتم عنه معرضون
 قل لوتفرحون او تمیزون من الفیظ قد شقت السماء و اتی
 الله بسلطان مبین تنطق الاشیاء کلها الملك لله المقدر
 العلیم الحکیم هو الله المستعان هذا ذکر ما وقع بین هذا
 العبد المظلوم و بین الحزبین من رؤساء الارض و شهدائه
 حین الذی احضرونی فی مجمع غلهم بظلم عظیم فلما دخلت
 علیهم و جلست مستویاً علی هیكل الامقالوا ما اردت من
 مکاتیب التي ارسلت الی السلطان و اعرضت فیها علینا
 و ذکرنا بعض الازکار فاذا قمت فی مقابله وجوههم متکلاً

على ما انتم تزعمون مع انّ مثل ذلك الامر ليس بكفرو لا شرك
على ما عندكم من الاصول قالوا انّ البرهان ضرورة اهل
السوق والاعوام فاسئل منهم لتعلم بانّا كنا صادقين قلت
فيالله من هلا البرهان السخيف الذي يضحك به الصبيان
انهم من فروع انشعبوا منكم وسمعوا كل هذه الافكار
من افواهكم واذ جعلتموه من الاصول وبهم حينئذ يتكلمون
فويل لكم يا معشر الغافلين فلما رأوا عجز انفسهم وعلموا
بانّ لا مناص لهم انكروا ما فعلوا من قبل وقالوا انا ما حكمنا
عليهم في امر من الامور وما علمنا منهم من سوء بل فعل
السلطان واتباعه قلت فلم تركتم المعروف وقد امرتم ان
تأمروا به ولا تكتنوا شيئاً عما نزل في كتابه العزيز المنيع
فلما وجدوا بانّ اشد وطئاً منهم واقوم قبلاً انهزم موافق
انفسهم وانقلبوا صاغرين واتى اذا لما وجدت مضمار الذكرو
البيان خالية عن الشجعان ركب على رفر القدرة والا طمينا
وجاليت مرة الى الخلف والامام ومرة الى الشمالك والايمن
قلت واما ذكر القول انّ الذي قام اليوم فحبوحة الامكان
ويد عوقوات الملل والاديان و يبلغ امره الى ملوك الارض بكل
قدرة وسلطان فلولا نفر من كل فرقة منكم طائفة ليتفقهوا في
امره وتعرفوا سبيل العلم والعرفان ثم قلت يا معشر العلماء

اما تستحيون عن الله خالق الارض والسما ان قد فتح الله
على وجوهكم ابواب العلوم ثم وقد طهر بالحق جمال القيوم
وطلع شمس العلوم وانتم ناعمون وتمسكون بما عندكم من
الاهام والظنون يا معشر العلماء لم تصدّون عن سبيل الله
وتلبسون الحق بالباطل وتكتمون الحق وانتم تعلمون اذا
فانصفوا في انفسكم لو كان غيره من اله هل يمكن ان يصبروا
يحلم الى ان يظهر من طهر بآثار عزة تنجذب بها الا فسددة
والمقول وانّ العكس لله الواحد القيوم فقال قائل منهم ان
الذين اجتذبوا واقبلوا الى حضرتنا ما وجدوا منه من بينة
وبرهان بل ولم يظهر من عنده من الآثار على قدر نقيير
وقطير قلت فيا سبحان الله من هذه العظمة والكبرياء
اذا اجتذب اهل الانشاء بنفس الظهور وانه لهو الذي دل
على ذاته بذاته وتنزه عن مجانسة مطاهر اسمائه وصفاته
وانه لغنى عن العالمين قالوا اذ انترك كل هذه الا زكار
ونختار امراً تعجز عنه الخلائق اجسمين وانت فأت بهان كنت
من الصادقين قلت بانّي ما انا الا عبد ملوك ولوتشاؤن
فاجمعوا امركم ثم ارجعوا شهداء الذي كانوا فوقكم ثم
اساء الملك وسفراء الملوك اجمعين ثم اختاروا امراً واحداً
على ما انتم تريدون ثم اخبروا الناس ونادوا بينهم على

رؤوس الاشهاد ليجمعوا في يوم جعلتموها يوم الميعاد واتى
انذا ادعوتى باسباب ابتدعوها الملوك والسلاطين او بان
يظهر من عنده كل ما انتم تختارون فلما رأوا اتى قمت على
هذا الامر الابدع البديع واستقمت كالجبل الشامخ المنيع
اضطربوا واستند مواعما قالوا فقالوا انا ندعوك بأن تطهر
لنا من عندك معجزة ليزداد لنا الرجاء فيما تدعوننا اليه
فتكون من القاومين قلت فوالذى نفسى بيده ما انا الا عبيد
آمنت بالله وآياته وما ادعيت امرادون العبودية لله
السواحد الفرد القديم قالوا والله اتانا نتبعك فى امر الآ
بعد ان تظهر من عندك معجزة تعجز عنها الا مثال والا قران فلما
اصروا فيما قالوا قلت اى معجزة اعظم من جلوسى بينكم فى هذا الحين
اما ترون بان ابن الانسان جالس على يمين القدرة والا طمينا
وينطق معكم بالحق الخالص ولا يخوفه عن القيام ولا يمنعه
عن البيان سطوة الظالمين من اولياء الملك وشهداء الملوك
الا ديان وانتم لوتوهمتم بان احد من خدام السلطان
لا يحبكم ان الا تستقيمون فى بيوتكم وتختفون خلف جلا بييب
النسوان فلما بلغ الامر الى هذا المقام تفرقوا عن حولى
 واجتمعوا فى محل الآخر واحضروا احبا الذين اخذوا
معى فسألوا منهم ما سألوا فلما تم ميقاتهم احضرونى فى

مجمعهم مرة اخرى فلما دخلت عليهم ورأيت احبا لله
جالسين عندهم على غاية الدل والانكسار قلت ما فعل
مرؤسا الفقراء الذين اجتمعت عليهم الا شرار فى ارض الكاف
وانذا اخذتموهم بطلم مبين فقال قائل من شهدائهم
وهو من اهالى ارض الكاف مالك وهؤلاء وما نسبتك اليهم
ان تحمى عنهم وان الذين تعرضوا بهم اتهم من العلماء
وانت تعدهم من الاشرار فاذا قد اخذنى الغضب وجنست
ستويا على ركة القدرة والاقدار وقلت مالك ومثل هذه
الانكار وما اخرجك عن حد الادب واجراك عن من كان
اعظم شأنا منك واجل قدرا من مثالك فى الحساب والنسب
فما صغر شأنك وكبرت مقالتك اين العالم و اين العلم
فقال الآخرون اما قلنا بانك صاحب الدعوة العظيمة وترى
نفسك فى مقام تجدنا من الارزاقين قلت نعم واتكم اذا امن
الصاغرين ولوتريدوا ان تعرفوا رشحا مما انعمنى الله عليه
فضلا من عنده وانه لهو الفضال الكريم فاعلموا بانى انا
العالم الذى قد فرض الله على اعناقكم بان تتبعوننى
وتطيعوا امرى واتى انا الفقيه الذى قد وضع الله على
رقابكم سلاسل التقليد وامرتم بان تقلدوني فى كل ما
افتى عليكم حاكما وامرتم بان ترضوا به حكما ولا ينبغى لكم بان

تعملوا فی دین الله بآرائکم وانا قائم بینکم وقد فتح الله علی
 وجهی باب العلوم ولا ینبغی لکم بان تستعلموا متی فی کل
 ما یرجع الیکم او تحدث بینکم واتی انا اعلم علماء الارض -
 اجمعین واذ انهمزوا مرة بعد اولی وانقلبوا والحمد لله
 رب العالمین هذا ما ترشح من الجمال علی وجه الاجمال
 وانه لهو العالم بالمقال *

و تفصیل احوال جمال الدین مذکور در بخش ششم
 ظهور الحق و درین کتاب نیز ذیل نام گیلان زکری از او است
 و بالجمله چندین بار بزیارت عکافته مدتی در حضور زیست
 چنانچه تا سال ۱۲۹۴ هـ ق سه بار وفود حاصل کرد و برای
 علم فقهی اسلامی و عرفان بهائی که داشت و در حق خود
 قائل بود و برای رهنمائی و امر فرمائی با برخی از رؤساء
 و منتفذین اهل بهاء موافقت نداشت فی المثل فاضل قائنی
 ساکن اواخر ایام در قزوین را بلا مذهبی و فسق و فجور
 منسوب داشته رد و طرد میکرد و مخالفت و معارضت با
 ابن ابهر و تفسیق رد مینمود و ورود میرزا علی محمد ورقا
 را بظهران مانعت میکرد و خویش را اعلی و مطاع کل می
 پنداشت تا بعد از واقعه صعود حضرت بهاء الله همینکه
 اولین خطاب غصن اعظم را بعموم اهل بهاء که آقا میرزا

محسن افغان در بمبئی طبع و نشر و تکثیر کرد نگریست
 گفتند بیعضی چنین اظهار نمود « اغصان جوان اندی و
 هنوز دو ماهی بیش از واقعه صعود ابهی نگذشته و هنوز
 احدی از اهل بهاء عازم زیارت مرکزهدی نگشته بدون تحصیل
 اذن از طهران بعثت و قصر رفت و سالی نشده بود که با
 احساسات و افکاری ناراضی بلکه با حال مخالفت عودت
 بطهران کرد و بعد از چندی باز میخواست برود ولی تلکراف
 غصن اعظم باورسید که وجود شما در طهران لازم است
 و ناچار در طهران بماند و بخیال خود فعالیت مطلقه راجع
 باین امر در تعامت ایران میخواست و در آذربایجان میرزا
 جلیل خویی را نایب ^{خود} میشناخت و در سایر قسمتهای ایران
 نیز بسیاری از ارکان و مبلغین با او بودند و معدودی مانند
 حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا حیدر علی
 اصفهانی و غیرهما که نامبرده شد با او مخالف بوده زیرا
 نسبت بعدم ایمان و انقیاد با غصن اعظم میدادند
 و آنحضرت نیز بتدابیر در اخضاع و انقیاد وی میکوشیدند و
 در آن اثنا مجلس ایادی امر الله مرکب از عده ای از ارکان
 مبلغین بدستور غصن اعظم بر قرار گردید که آقا جمال
 در آن جمع نبود و با آنها مشارکت نکرده بلکه مخالفت

مینمود و حاجی میرزا حیدر علی و آنان از وی دلجوئی خواستند و وسائل و رودش را در آن مجلس بیاراستند و برایش حق دورای قائل شدند تا موافقت صوری حاصل گردید و لسی توافق فکری و قلبی نبود و مخصوصاً معارفت مابین او و ابن ابهر در گرفت و حاجی ملا علی اکبر و جمعی در خانه حاجی سید محمد افغان مجتمع شدند و صلح دادند و امور بر سر منوال میگذاشت تا هنگامیکه فائزه شهیدیه اسفهانیه با اتفاق شوهرش آقا سید صادق از زیارت عکا و محضر غصن اعظم برگشتند و خبر نقض و طرد میرزا محمد علی غصن اکبر را فاش ساختند و تحیت الله اعظم را نشر میخواستند و نشر مقام ارجمند مرکز عهد و میثاق را باطلی درجه میبرد اختند و این تقریباً در سال ۱۳۱۶ هـ ق بود. و مخالفت آقا جمال در این مسائل فاش و بر ملا گردید بدوجه ای که فائزه را فاحشه یاد میکرد و درین هنگام جمعی از دوروی جستند و سخنانی بعلیه او گفتند تا آنگاه که طرد شد و تا آخر العمر بهمان منوال بسر برد و جمع ثابتین که از او کمال تنفر و تعزر داشتند و فقط بنام گفتار که در اثری از غصن اعظم بوی گفته شد میخواندند و اکثریت مخالف که واضح است با او توجهی نمیکردند و بستگان و تابعانش نیز بطریق اورفتند و فقط

یک پسرش بنام و شهرت میرزا لطف الله مذهب از آنان گسیخته بنابتین بر میثاق پیوست که مادرش خواهر زاده آقا جواد معروف قزوینی بود و آقا جمال آن دختر را خفیة گرفت و لذا زوجه اش یعنی مادر حب الله مشهور بیفرض و عداوت با ثابتین در حق این دختر و فرزندش باوی در افتاده نسبتها میداد.

دیگر از مشاهیر جمال نامان مذکور در آثار :

سید جمال الدین افغانی بود که در لوح دنیا بدون ذکر اسم شمد ای از اوضاع و احوالش اشاره است و ترجمه خیاتش و اقداماتش نسبت باین امر در تاریخ ظهور الحق و در همین کتاب اسرار الآثار مفصلاً مسطور میباشد و مقالهای که در دائرة المعارف عربی بستانی ذیل نام باب و بهائیت است گفتند او بحول کتاب داده و بیان مذکور در لوح دنیا در حقش چنین است قوله :

* جریده ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و باطراف عالم فرستاد و بسجن عکا هم ارسال داشت و باین سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری اینمظلوم در باره او صمت اختیار کرد از حق میطلبیم او را حفظ نماید و بنور عدل و انصاف منور دارد *

و بیانی شفاهی از مرکز میثاق در خصوص او باین مفاد است :

" جمال الدین افغانی از مسزورین بود و محض تحریک دولت برضد ما ادعای فیلسوفیت کرد و گفت مداخله در امور دین ندارد و با عبارات شیطانیه وزراء را چنین اخبار میکرد که قصد بهائیهها خراب کردن مکه و کشتن غیربهای است و لکن خدا اولاً او را باین طریق مجازات داد که میخواست مهری بنام جمعیت سریه حک کند و حکاک ترسید و راجع بآن مهر با کاظم پاشا گفت و او دستور داد که مهر بکن و بآنهابده و همراه برو و ببین که در کجا سکونت دارند آنگاه بیا خبر بده و او نیز چنین کرد رسید جمال الدین و سه تن از رفقایش را گرفتند و او را قشان راجع و ضبط کردند و دیدند که آن اوراق مضره میباشد چه میخواستند جمعیت فساد تأسیس کنند و دولت آن سه تن رفقای وی را بایران تبعید کرد لکن جمال الدین بدولت التماس کرد که بایران نفرستند و گرنه حکومت ایران آنها را خواهد کشت و لذا دولت امر داد که در باطوم نگه دارند و چون خبر قتل ناصرالدینشاه رسید سلطان عبدالحمید اندیشه کرد و دستور داد که آنسه را بداخل ایران ببرند و همینکه به تبریز رسیدند حکومت آنها را بچنگ خود گرفت و کشت

و جمال الدین را بحبس گذاشتند "

و بعد از همان واقعه خطابی از مرکز میثاق باسم اللّٰه صادر و منتشر گشت از آن جمله است قوله :

" درین ایام صنادید شیطانرا اسیر خذلان کرد و فسادشانرا واضح و عیان بکنی آن آتشرا خاموش نمود و تمام آند استان را فراموش فی الحقیقه تجمع اعظم مفسدین عالم و مضرّین بر جمال قدم در چنین نقطه مهمه و شب و روز بانواع وسائط و وسائل در هدم امر اللّٰه ساعی و مجتهد و بانواع وساوس و دسائس متشبّث و خطر عظیم بر امر اللّٰه و اسباب فساد شدیدی در حق احبّاء اللّٰه جمع یسین مؤکده نموده بودند که این ارض را منقلب نمایند و بواسطه جمال الدین افغانی در جمیع محافل وزراء راه یافتند حتی در خلوت پادشاهی که مابین گفته میشود بواسطه آن شخص بار جسته بودند و داماد یحیی کاتب مخصوص جمال الدین شده بود و شیخ احمد از اعضاء داعی مجلس او وسیله ای نگذاشتند که در هدم بنیان الهی و ازیت این آوارگان تشبث نجستند و افترائی نمایند که نزد و ما متوکلاً علی اللّٰه بحبل تسلیم تشبث نمودیم و بقلب سلیم و صبر توسّل عاقبت دستی از غیب درآمد و پرده تزویر و خداع آن قوم پر لوم را

بدرید فسادشان آشکار شد و فتنه شان پدیدار اوراق -
 فسادشان نمودار شد و بجزای اعمال خویش گرفتارش ند
 و بپنجه عدالت درافتادند و بایران ارسال گشتند شما
 ملاحظه فرمائید که در نزد ناس عوام کار مشتبه نشود .
 دیگر از جمال نامان مشهور مذکور در تار:

سلیمان خان تنکابنی ملقب و معروف جمال افندی است که -
 شرح مفصل احوالش در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد و بر
 سنگ قبرش در قبرستان عکا چنین محفور . ان جمال الدین
 السائح الشهير في كل اقليم الناشر لرائحة محبة الله
 اصبح سائحاً في اقليم الله التي خفت عن ابصار اهل
 الحجاب الفاتحة سنة ۱۲۱۶ هـ . و در طلب مغفرت
 در حقش مناجاتی از غصن اعظم است .

دیگر جمال پاشا افسر فرمانده اردوی عثمانی در جنگ
 فلسطین معروف مذکور در آخر ایام دوره، مرکز میثاق است و
 از بیانات شفاهی در حق او میباشد قوله :

" جمال پاشا کوهی از غرور بود هر کجا میرفت دار بپا
 میکرد و هر که را میخواست دار میزد و هر چه میخواست غارت
 میکرد و چون بعا رسید و ملاقات مراخواست بر الاغ سوار
 شده بقصد خانه اش رفتم همینکه مرادید استقبال کرد

و مرا بکنارش نشاندهی مقدمه چنین گفت . تواز مفسدین
 در دینی و بهمین جهت دولت ایران ترا در اینجا تبعید
 نمود . و چون باونگریستم او را در حال مستی دیدم و آتش
 از چشمانش شراره میکشید و اگر زنجیر آهنی بدستش بود
 میگسیخت اندیشیدم که ترک است و باید جوابی مضحک
 و مسکت داد گفتم بلی دو نوع مفسد هستند مفسد سیاسی
 و مفسد دینی و بحمد الله تاکنون از مفسد سیاسی ضرری رخ
 نداد (و با دست اشاره باو کردند که در ایام سلطان
 عبدالحمید بنام مفسد سیاسی معروف بود) و حال هم
 انشاء الله ازین مفسد دینی زیانی نخواهد شد جمال پاشا
 با خنده گفت واللّه طوغری پرسید کلونی آلمانی را در حیفا
 که تأسیس کرد گفتم جدّ این قونسول آلمان که مذهب تیشیر
 بمجیثی ثانی مسیح برپانمود و این کلونی را تعمیر کردند
 تا مسیح را حین ظهورش در یابند جمال پاشا بحال غضب
 گفت اگر اینجا بود باو مینمایاندم . پرسید علت ضعف
 ترکیه چه شد گفتم برای وجود مذاهب مختلفه گفت و ایش
 چیست ؟ گفتم باید جمیع رؤساء ادیان و مذاهب از طوائف
 عثمانی و اسلامی در اسلامبول جمع شوند و در باره موافقت
 و اتحاد بر دین واحد مذاکره کنند گفت واللّه طوغری و بعد

از آن اثر این ملاقات و مصاحبت در سیمای جمال پاشا ظاهر بود و مایل بمن گشت و از غرور و جنونش گفت من الآن میروم که قطر مصری را فتح کنم و دشمنان را در کانال سویس بر یزم و چون برگردم ترا با خود باسلامبول میبرم تا با رؤسای ادیان مذاکره فرمائید و کسی را شایسته این مانند شما نمیدانم و از غرور و جنونش این بود که قبل از وصولش بحیفا تلگراف بمتصرف کرد و خبر از همرفانش نداد و متصرف تهیه خوراک چهل پنجاه نفر دید و او با چهار صد نفر رسید و داد و قال کرد که باید زود برای همه غذا تهیه کنی و تا نصف شب بیچاره فراهم کرد و جمال پاشا وقتی که بعکس رفت از من پرسید من نخواستم ملاقات کنم تا در سفر دویمش باز پرسید و ملاقات نکردم تا در سفر سومش بواسطه متصرف قبول کردم و ملاقات رفتم و بعد جمال پاشا بقدر رفت و آنجا بواسطه لوائح و مقتربات اعدا و ناقضین و مستنطق یاسین عداوت زیاد حاصل کرد و بیانات گفت چون بعد از فتح مصر بحال ظفر برگردم او را بدار خواهم آویخت و بطور استهزاء میگفت عبدالبهاء از نفوسی است که خود آرزوی قتل و صلب دارد و من آرزویش را بانجام میرسانم و بعد از آن قونسول آلمان پیش من آمد و اظهار حزن کرده گفت او را مراقب خواست که

بعد از مراجعت آنحضرت را صلیب کند گفتم محزون نباش بسیار خوب است ولی مشروط بآن شرط کرد که اگر مصر را فتح کند و انگلیسانرا در کانال سویس غرق نماید باکی نیست چون چنین شود خونم را با او میدهم . دو روز طول نکشید قونسول آمد گفت تعجب است تلگراف جمال پاشا از بئر سبع رسید و حال آنکه جنگ در کانال دارد گفتم این امر ساده است که در حمله اول از آتش سپاه انگلیز به بئر سبع با اتوموبیلها ایشان گریختند و جمال پاشا بعد از آن هلاک شد جاهل همیشه حال حاضر را میبیند و عاقل بمال مینگرد من عتابی بجمال پاشا نداشتم چه عاقبت او را میدیدم

عربی توده و اکثریت مردم . دولت
 (جمهور) جمهوری حکومت منتخبه ملت جمهوریت

مصدر از آن . در لوح بشارات است .
 اگر چه جمهوریت نفعش بعموم اهل عالم راجع و لکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی الخ
مجمهره بمعنی مجموعه . مجمرات جمع . در لوح
 حاجی محمد کریمخان است .
 و همچنین بمجمهرات التي كانت في الطبقة الثانية

بعد المعلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند «

جَنَّةُ عَرَبِي سِپَر و جَنَّةُ الْأَسْمَاءِ در دور
(جَنَّةُ الْأَسْمَاءِ) بیان که هیکل نیز میخواندند و در ذیل

آن نام ولغت سرب ع مسطور است
صورتی مخمس مانند دو مثلث تودرتو و دیگر صورتی دائره
بود که اسماء الله و آیات و امثالها برخی بنوع رمز و عدد
و بعضی مصرح در آن پر کرده مخض حرز و سپر بودن از بلا یا
بافراد اهل ایمان میدادند و برای جمال ابهی نیز از اراض
سجن فرستادند و بتفصیل در بخش دوم ظهور الحَقِّ
ثبت است و مرکز میثاق ابهی در تبیین آن چنین مرقوم
داشتند قوله :

« اما ما سألت عن جنة الاسماء انها لهي الهيكل
المرقوم بالخط الابهي اثر القلم الاعلى النقطة الاولى روي
له الغداء على ورقة زرقاء وفي الهيكل اشتاقات شتى من
كلمة البهاء وهذا الهيكل الكريم قدسرتة يحيى الاثيم ومعه
الواح شتى باثر النقطة الاولى روي له الغداء ظنأمنه ان
ذلك يجده نفعاً كلاً ان هذا العمل حسرة له في الآخرة
والاولى ولكن سواد ذلك الهيكل موجود عند الاحباء
حتى نسخة منه بخط يحيى و بعث هذه النسخة مع جمعة

كتب من الواح ربك الى الهند امانة ولكن مركز النقض
القي في قلب الامين ان يستولى عليها ولا يوردى الامانات
الى اهلها هذا شأنهم في الحياة الاولى بشئ التابع
والتبوع ويا حسرة على الذين اتبعوا من الذين اتبعوا في
هذه الخيانة العظمى فسوف يظهر الله بقوة من عنده ان
الخائنين لفي خسران مبين و عليك التحية والثناء »

عربی باغ . و در قرآن جنت عدن و
بفارسی بهشت و مینواست . در بیان
(جَنَّت) در باب ۱۸ از واحد ۸ چنین مسطور

است :

« قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور مَن
یظهره الله . . . وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که
اعظم جنتی است که فوق آن جنتی متصور نیست »

و در باب ۱۴ از همان واحد است :

« و جنت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت
او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او الخ
و قوله :

و داخل جنت الله میشوند که اعظم از هر جنت است »

وَأَمَّا الْجِنَّةُ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهِ وَهِيَ الْيَوْمَ فِي هَذَا الْعَالَمِ
 حَتَّى وَرِضَائِي " الخ
 ودر لوح در وصف نفس مؤمنه است :
 « وَلَمَّا خَرَجْتَ عَنِ الْجَسَدِ يَبْعَثُهَا اللَّهُ عَلَى أَحْسَنِ
 صُورَةٍ وَيَدْخُلُهَا فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ أَنْ تَرِكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »
 ودر لوح بنصیر در وصف موجودین بهائیان اوائل است
 قوله :
 " وَهُمْ فِي جَنَّةٍ الْأَعْلَى فَوْقَ الْجَنَانِ عَلَى سُرَرٍ التَّمَكِينِ
 هُمْ مُسْتَقَرُّونَ "

عربی میوه رسیده بهنگام چیدن .
 در لوح باحمد است قوله :
 (جَنِّي)

" وَجَمِيعَ رَأْسِ الْأُورَاقِ بِدَيْعِهِ وَ
 اِثْمَارِ جَنِّيهِ وَأَفْنَانِ مَنِيْعِهِ وَأَغْصَانِ لَطِيْفِهِ مَحْرُومِ نَمَائِدِ "

عربی گناه . در خطابی است قوله :
 " وَاسْتَغْفِرُ عَنِ ذَنْبِي هَذَا وَجَنَّتِي
 (جُنَاح)

الَّذِي أَخْجَلَنِي بَيْنَ يَدَيِ الْأَحْبَابِ " .
 عربی پهلو و نزدیک . اجتناب تجنّب
 (جَنَّب)
 دوری کردن . در لوح به نصیر است :
 " أَنْ يَا نَصِيرَ تَجَنَّبَ عَنِ مِثْلِ "

هَوْلًا "

و در لوح طبّ :

" أَنْ اجْتَنِبِ الْهَمَّ وَالْفَمَّ "

و قوله :

" أَنَا الَّذِي قَدْ فَرَطْتُ فِي جَنْبِكَ "

پاره ای از شب . در خطابی در طلب
 مغفرت برای زین المقربین است قوله :
 " وَسَهَّجْتُ بِمَا نَاجِي فِي جُنْحِ "

(جُنْحُ اللَّيْلِ)

الليالي الظلماء "

عربی باغچه . مصطلح در آثار و افواه
 اهل بها باغی که در خارج عکّا محلّ
 (جُنَيْنَة)

تفرّج و توقف ابهی قرار میگرفت .

از آن جمله در لوحی بآقا محمد جواد عمو جان قزوینی
 خطاب بحرم اوست :

" الْيَوْمَ أَوَّلَ صَبْحِ أَيْنِ مَظْلُومٍ مِنْ بَهْجِي بِجَنِينَةِ تَوَجَّهِ "

نمود چه کاسم جود در آن محل بساط ضیافتی گشوده بعد

از ورود و جلوس و صرف چای قلم اعلى بذکر اولیا مشغول

الخ و مراد از اسم جود آقا محمد جواد قزوینی

است که در ذیل آن نام مذکور میباشد .

(جهاد)

عربی بمعنی کوشش و جد و نیز دفاع و حمایت و مجادله و مطلق قتال. و در قرآن بمعنی سعی در طلب معرفت الهی و اصطلاحاً واداشتن نفس بمشقات بدنی و مخالف هوی و هوس. و نیز جهاد مصطلح در محاربه، بفتح دین شد. و در باره همین قاهریت دینیّه در کتاب بیان در باب ۱۷ واحد ۸ چنین مسطور است قوله:

"و اگر نفسی در بیان بقهر کَل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کَل را از نار نجات داده داخل در جنت نموده و اینست فضل در حق ایشان"

و در لوح بشارات است قوله:

"بشارت اول . . . محو حکم جهاد است از کتاب"

(جهانبان) فارسی بمعنی مالک جهان. در مقاله سیاح است:

"اعلی حضرت جهانبانی الخ"

که مراد ناصرالدین شاه است و محض مبالغه که متداولاً می گفتند فرمود.

شهر و شهرستان معروف در جنوب فارس محل اجتماع گروهی از بهائیان در ایام (جهرم)

ابهی و مذکور در الواح و آثار و تاریخ بعد از صعود ابهی مرکزی از ناقضین شده بود و مخصوصاً حاجی ملاحسین فطرت در بمبائی متمرکز شده آثار نقضیه را بخط خود طبع و نشر میکرد و بقول خودش در نشر توحید و در ترویج نقض می کوشید و سفر بجهرم و غیره کرده بمقصد خود خدمت مینمود. و از آثار مرکز میثاق در حق اوست قوله الحکیم:

"درین ایام شخصی از اهل جهرم که از بدویوم میثاق الی الآن باشد نفاق قیام نموده بود و بجمیع بلاد بخط خویش در حق مرکز میثاق مفتریاتی چند انتشار داده بود و جمیع رسائل اهل نقض را در هندوستان طبع نموده بود و باطراف منتشر کرده بود با جناب حاجی محمود اوزی بارض اقدس آمده که من با جناب حاجی محمود محض تجسس و تفحص آمده ام و مقصود من آن تحریر حقیقت است باری با احتیای الهی ملاقات نمود و سؤال و جوابی کرد حضرت حاجی محمود الحمد لله جبل راسخ ثابت میثاق اند ولی آن شخص عنود حیل و تزویری نمود که بگلی از نقض بیزار شده و جمیع شبهات زایل گشته ولی یک دقیقه آرزوی ملاقات دارم عبد البها در جواب مرقوم نمود که آنچه این شخص

میگوید مخالف حقیقت است مقصود او مانند مقصود آقا خان کرمانی است که از حزب یحیی بود و بارض مقدسه وارد شد و اظهار اشتیاق تشرف بساحت اقدس نمود ه جمال مبارك فرمودند مقصود او چیز دیگر است ولی ضرر ندارد بیاید تا آنکه بساحت اقدس مشرف شد و چون مراجعت کرد رساله‌های منتشر نمود مضمون اینکه من محضر فحش بارض مقدسه رفتم و ملاقات نمودم و چنین و چنان دیدم و شنیدم و مسائل خویش را جواب نیافتم بعد بقبرص رفتم آنچه سؤال نموده جواب شافی کافی شنیدم و مفتریاتی چند نسبت بجمال مبارك داد و طبع نمود و منتشر کرد حال این شخص جهرمی را نیز مقصد چنان است لهذا سزاوار ملاقات نیست ولی احباً بسیار اصرار نمودند نهایت چند دقیقه ملاقات شد حال مانند آقاخان کرمانی باروساء ناقضین عنک رساله‌های تألیف نموده و بسرعت تمام با خرطومی بهندوستان عزیزت نموده تا بکمال سرعت آن مفتریات را طبع نماید والواح مبارك را که تحریف نموده اند نشر کنند بلکه سبب تزلزل ضعفاء گردد

(جهنم نام) در مناجاتی از مرکز میثاق ابهی قوله: "و تلاطم کا لطمطام الجهنم نام"

القمقام بذکرک " کلمه جهنم مستعمل در عرف مأخوذ از ریشه جهنم و صفت مبالغه بمعنی عیوس تاریک میباشد چنانچه نام جهنم کثیر الورد در قرآن را بهمین طریق توان عربی و مأخوذ از این ریشه دانست و یا اصلاً مأخوذ از ریشه جهنم بهمین اعتبار بمعنی ظلمت و در شتروئی وقوت باشد و زیادتی میم برای همردیفی با طمطام و قمقام گردید .

نام عبری و عربی دوزخ . مکرر الذکر در قرآن . در توفیق خطبة القهریه بحاجی میرزا آقاسی است قوله :

جهنم

"فوالذی نفسی بیده ان غفلتک عن ذکرى و عصیانک فی حکمى و اعراضک عن طلعتى لک اشد من عار جهنم بل انتها هی تظهر لنفسک فی یوم القیمة . . . هنالك لتعرف مقامى و تجد نار جهنم فی نفسک"

در خطابی است :

(جواء - اجواء) " و یترتم کالطیور الصادحة فی الجواء " و

و در لوحی است :

" جناب ذبیح علیه بها الله هو المبین المنادی فی

وسط الآجواء " الخ

جمع جَوِّ بمعنى جلگه فراخ و بمعنی فضاء .

در لوح بناصرالدینشاه قوله :

(جَوَاد) " اذا عثر جوادهم " بمعنی اسب

رهور تندرو یعنی چون بلغزد و بیفتد

سعد رهورشان . و مراد از کار افتادن قوای بدن وهوی

است . و از جواد نامان بمعنی کریم و راد :

امام محمد تقی جواد امام نهم از اثنی عشر ذیل لغت

ح م د ثبت . دیگر از مشاهیر مستمیان بآن اسم :

حاجی سید جواد کربلائی شهیر مذکور در الواح و آثار

بسیار از اصحاب معروف نقطه بود . و در توقیعی راجع

باوست قوله :

" ولقد نزل لی کتاب من الوافد الی نور الفؤاد . . .

یا ذکر الله العلیّ سلام الله علیک فان اذ ا واقف ببابک سائل

من جنابک بانّ السید العالم والحبر العلیّ کاظم علیّه

سلام الله قال سیأتی زمانٌ یقرّ الحمد لله ربّ العالمین

بکسر الهمزة والراء ینکون صحیحًا . . . یا ایّها الخلیل

قرّب الیّ . . . وانت ان کشفّت السّبحات والاشارات

وواد خلت روحک فی ذلک البیت المال یصحّ ان تقول الحمد لله

ربّ العالمین . . . لانّ کلّ الجهات اسماءه وکلّ الاعراب

کان صفاته ولكن بشرط ان لا تری الکسر غیر المنصب ولا المنصب

غیر الرفع ولا کلمة الاوّل الا نفس کلمة الآخر لان اشراق التّسور

من صبح الازل لاح علی هیاکل تلك الکلمات بحدّ الاستواء

من دون حدّ الانشاء ولكن لن یصحّ لك ان تقرّ بعشمل

ما القیناک لانّ له من وعدٍ اذا شاء الله لیظهره " الخ

و در لوحی باواست قوله :

" بنام مبین و انار شحات وحی از اوراق سدره منتهی "

الخ

دیگر از معاریف جواد نامان در آثار :

ملا جواد ولیانی برغانی قزوینی معروض و راد بر امر بدیع

اسبت که در آثار و توقیعات بصریح نام و نیز بعنوان خواری و

غیره مسطور میباشد منها در رساله شرح کوشر قوله :

" ویبطل عمل الذی آمن ثمّ کفر و اطفی ثمّ ادبر و نطق

بعلا نزل ربّ القدر وانّ الله قد اخذه فی هذه الدنیا بما

اعرض و کفرو انّ اولهم قد اکتسب یداه بمثل الحیوان و ادبر

وانّ ثانیهم قد عطلت یداه بما لا یرضی احد و اتّه الیوم فی

ضلال و سعر وانّ ثالثهم قد اخذ و افترن بما لا جعلنا له

حکم فی الزبیر " وقوله :

" فوالذی نفسی بیده ان عزلتی فی تلك الا ایام وصمتی
 بین ایدی الانام و اعطائی کتاب الظلم لمن سکن فی قعر
 بئر الظلم الجهنام انفع للمؤمنین عما اشرقت نور الشمس
 علیها من شطر الیمین والشمال " الخ
 دیگر از جواد نامان کثیر الذکر .
آقا محمد جواد فرهادی قزوینی که در الواح و آثار مذکور است .
 در لوحی خطاب با او است قوله :
 " بسم الله الا منع الا قدس الابهی ایاک ایاک ان لا تعجز
 ثم انطق بقدره بدیعة میقات صمت گذشت " الخ دیگر
آقا محمد جواد قزوینی که در الواح کثیره مخاطب و مذکور
 بعنوان اسم جود و اسم الله الجود شد و باین لقب شهره
 گردید و در لوحی مذکور ذیل نام طبیب زکری از واست
 و شقای از مال حالش ضمن لغت خ ضرر و نام عکا مذکور
 است و او در سال ۱۲۸۲ هـ ق در تبریز گرفتار چنگ
 اعدا شد و چوب و افر باوز دند و بحکمران آنرا بیجان هزار
 تومان جریمه داد و بعدا با درنه رفت و هم حبس ابهی در
 سجن عکا بود و مجاور شده بخدمت ادامه داد و بسیار
 مراسلات مشمول بنقل بیانات مقصود و معبود در جواب
 نامه های بهائیان فرستاد و مأمور تسوید الواح و ارسال

آن ورتق وفتق امور پست بود و طرف ارسال و مرسول
 قرار داشت و نیز مباشرت مصاریف خواربار و غیره بیت مبارک
 میکرد و خطوط او بسیار موجود است که با دقت زیاد مینوشت
 و معلوم است که تحصیلات اساسی نداشت خود شکایت
 میکند که نوبتی عرض و عریضه توسط خادم کرده اجازه مسافرت
 برای تبلیغ خواست و مفتخر باین جواب گردید قوله .
 " ج ج مراسلات آنجناب که بعبد حاضر ارسال داشتند
 بشرف لقا فائز گشت مثل توجه شما ازین ارض مع خدمات
 موگه باراضی اخری لاجل خدمت اخری بمشابه خدمت آن
 عرب بادیه است که قصد بغداد نمود که بخدمت خلیفه
 برسد و مشک آبی باسبم هدیه همراه بر داشت غافل از اینکه
 در جله جاری و فرات ساری باری بخدماتی که حال مشغولی
 معادله نمینماید خدمتی در ایام ولیالی گاهی بذکر
 و هنگامی بتحریر راپورت اخری اینمظلوم شهادت میدهد
 آنچه حال بآن فائزی اعظم است از آنچه اراده نموده ای " .
 و بالجمله اسم الله الجواد بهمین طریق در بهجسی
 اقامت داشت و در لوحی خطاب با آقا محمد جواد عمو جان
 قزوینی در حق او است قوله الاعلی :
 " ایشان از نفوسی هستند که در اول ایام بوجه الهی

توجه نمودند حینی که اهل عالم از نغخه صور کانتهم اعجاز
نخلِ خاویة مشاهده میگشتند الا من شاء الله در جمیع
احوال از غنق متعال میطلبیم در هر آن اورا مؤید فرماید
بر آنچه که بدوام ملك و ملكوت پاینده و باقی است *

ولی اوبعد از صعود ابهی از سر وسته ناقضین عهد
و میثاق بود و عملاً و قلماً بشدت وحدت قیام بمخالفت کرد و
نشریات معارضانه اثر در آن دوره منتشر گردید تا در ایام
حرب عمومی در گذشت .

و جواد خادم عرب بغدادی شجاعتش ایش برای مقام ابهی
و رفتنش باشیخ سلطان بسلیمانیه در تاریخ مسطور است
و تفصیل احوال هر یک در تاریخ ظهور الحق میباشد .

عربی بمعنی قرب و همسایگی . در لغت
(جوار) رئیس است :

"دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَ اسْتَجَارَ فِي جَوَارِ
رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ . . . وَ ادْخَلَكَ فِي جَوَارِ الْخ
استجار پناه و نزدیکی خواست .

عربی سباع و طیور درنده و شکاری .
(جوارح) در کتاب اقدس است قوله :
" اِذَا ارْسَلْتُمُ الْجَوَارِحَ "

فارسی مقابل پیر معروف است . جوان
(جوان) روحانی در آثار ابهی از بهائیان
خراسان در تاریخ بتفصیل مذکور ^{شد}
در لوحی است قوله :

" و يذكره في هذا الحين لسان عنایتی من قصد
لقائی باذن و ورد فی باب عظمتی و سمع ندائی الاحلی
و صریر قلعی الاعلی انه مسق بجوان روحانی من لدی
الله المقتدر القدير "

قریه‌های از توابع کاشان تقریباً بچهار
(جوشقان) فرسخ فاصله از مراکز قدیمه این امر
و شرح حال ملاجعفر جوشقانی در تاریخ

ثبت است و اکنون بعده صد نفر شاید صفار و کبار بهائی
موجودند و نام آن قریه و بهائیان آنجا در الواح و آثار
تکرر ذکر یافت از آن جمله در لوحی است قوله :

" جوش جناب محمد حسین بنام گویای بینا مظلوم
عالم از افق سجن اعظم دوستان الهی را ندا میفرماید
و بیانات مقدسه متذکر میدارد اوست که فضلش سبقست
گرفته و عنایتش احاطه نمود امروز روزی است که جمیع اشیا
میت مشا هده میشوند مگر احرف و جه که در کتاب الهی

مسطور است و آنان نفوسى هستند که باستقامت کبرى فائزاند
و بافق اعلى ناظر طوبى لهم ثم طوبى لهم قدر اين ايتام
را بدان و از حق بخواه تا ترا بر حبش مستقيم دارد چه که
دزدان در کمين احبای رحمن بوده و هستند ان احفظ
نفسك باسمى المهيمين القيوم اتالله وانا اليه راجعون
و قوله :

" جوش جناب عبد الكريم جوش جناب محمد على . . . "

گوهر . در کلمات مکنونه است :

(جوهر) " اى بنده " من مثل تو مثل سيف

پر جوهرى است (پرگوهر واصل و اثر)

که در غلاف تيره پنهان باشد و باين سبب قدر آن بـ
جوهریان (گوهر شناسان) مستور ماند پس از غلاف
نفس وهوى بيرون آى تا جوهر تو بر عالميان هويد او روشن آيد

و در کتاب بيان است قوله :

" امروز باتد ابير الهية جواهر خلق را حرکت داده . . . "

در وقت جوهر گيرى گندم پاك كن قميص نقابت را ميپوشد "

و در خطاب وصاى عهد است :

" وابدع جوهرة فريدة عصماء " الخ

در خطبىست :

(جوى)

و تسعرت نار الجوى " و آتش عشق "

عربى گردنه . يقه . بفل . در لى

(جيب) بناصر الدين شاه است :

" سوف تشق اليد البيضاء جيباً "

لهذه الليلة الدلاء "

و در کلمات مکنونه :

" ادخل يدك فى جيبى لا رفع رأسى عن جيبك مشرقاً "

مضيئاً "

عربى گزیده . نيكو پاکيزه پسندیده

(جيد) در کلمات مکنونه است :

" فى اول القول فاملك قلباً جيداً "

حسناً منيراً لتطك ملكاً دائماً باقياً ازلاً قديماً "

حرف (ج)

(پج)

مجله فارسیه در قاهره مصر که گاهی
ستایش از مرکز میثاق و گاهی مقالات مخا^{لف}
نشر کرد و در ذیل ح ی ی زکری است.
مغیر و معرب نام فارسی چاه ریک اقصی
سر حد ایران در آذربایجان و سجن
نقطه که با تطبیق حروف ابجدی -

(چهره نما)

(چهریق)

؛ " شدید " نامیدند در تاریخ شرح داده شده و در ذیل
نام " اسم " هم زکری است .

حرف (ج)

(ح)

در الواح و آثار رمز حسین چنانچه
در لوحی است قوله :

(ح)

" ینادی اسمی الحاء فسی ارض

الطف " الخ که ذیل لغت طف و نیز حسین ثبت میباشد

نام معروف در سخا و کرم از قبیله طی

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان

(حاتم)

است قوله :

" والجوؤ بحاتم "

بمعنی دربان دولت کسی بود که بی

(حاجب لدولة) رخصتت بحضور شاهی رسیدن میسر

نمیشد و عده ای باین لقب و مقام

بودند . و علیخان حاجب الدولة فرشباشی سفاک

ناصرالدینشاهی مدور قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام و فجا

شدیده نسبت به ابیان بدست وی در تاریخ ضبط شد پیش

از دیگران معروف میباشد و :

میرزا جعفرخان حاجب الدوله که ورقاء و روح الله بدستش بدان نوع قاسی بشهادت رسیدند در تاریخ شرح داده شد و ضمن نام ورقاء و روح الله زکری است .

پرده برافکن و برهنه . در صورت

زیارت ملاعلی بابای صفیرتاکری است .

(حاسر)

" و رأی حاسر "

پابرنه . در صورت زیارت ملاعلی

بابای صفیر از حضرت عبدالبهاء :

(حافی)

" برجل حافی "

در خطاب معروف بعمه است قوله :

(حالیک)

" وكشف الظلام الحالک " یعنی

تیرگی شدید را زائل کرد .

در خطاب تفسیر بر آیه قرآنی

" حتى اذا بلغ الشمس وجدها " (حامی حامیه)

تفرب فی عین حمئة " است قوله :

" ای حامیه بحرارة محبة الله العزيز الودود " بمعنی

خیلی گرم و داغ .

و محبة دوستی . در لوح دنیا است .

" یا حزب العدل باید بمشابه نور (حَب) "

روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل

این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار

بخضا سبب و علت تفریق و جدال است " و در کلمات

مکتونه است :

" احببت خلقك فخلقتك . . . " " احبني لا حبتك ان لم

تجني لن احبتك ابدًا . "

احباب و احبباء جمع حبت و حبیب در اصطلاح الروح

و آثار وصف و شهرت بهائیان گشت . و از الواح : لسرح

الاحباب است قوله :

" هذا لوح الاحباب قد نزل من لدى الله العزيز

الرحاب بسم الله الاقدس الابهی هذا كتاب من لدنا الی

الذی سمع النداء من شطرتیه الابهی قال بلی یا اله

من فی الارضین و السموات " الخ

خطاب بملا صدق مقدس خراسانی در اوائل ایام عکا بعد از

خروج از سجن اعظم صدور یافت و نیز .

سورة الاحباب قوله :

" ح ب اسمع نداء الله عن جهة العرش بايات

مهیمن مقدم عظیم . . . وآنک لتعلم ماورد علینا بما
 اطلعت فی سفرك بما لا اطلع احد من العالمین لان لم یکن
 حین الّذی هاجرنا الی اللّٰه المهیمن العزیز القدیر مِن
 ذی بصر الا انت لذا التقت وعرفت ما لآعرفه احد من هؤلاء
 المدّعیین . . . ان یا حبیب فسوف تجد استدلال المعرّضین
 بما استدلو به اولوالفرقان من قبل الخ صادر از ادرنه
 خطاب بمیرزا آقا منیر کاشانی مذکور در نام آقا و دست
 افشاء امر بهائی و تبلیغ بابیان است . و نیز نام
حبیب چنانچه بین شیعیان لقب حضرت محمّد حبیب اللّٰه
 بود در برخی از الواح اطلاق بر همین معنی گردید . و
 چنانچه ضمن لغت رضا و زیارة و تقی ذکر است در لوحی
 شامل شرح واقعات سجن اعظم چنین مذکور است قوله :
 و ان سألک احد من النّصارى عن الحبيب الخ
 و در دوره بیان اطلاق بر قدوس و ملا حسین بشرویه میشد
 چنانچه در لوحی صادر در ایام عکا است قوله :
 " این معلوم است که با هفتاد نفس در سجن اعظم چه
 وارد شده و میشود تفکر نما در نفوسی که مع نقطه در ساعات
 معدوده محبوس بودند و همچنین در نفوسی که در طبریّه
 مع حبیب جمع شدند از اشتد الامر اشتد و اوار تکبوا ما ارتکبوا

کذلك قضی و یقضی "
 و نام محبوب نیز در الواح و آثار این امر در موارد مختلفه
 بکثرت استعمال گردید . در توقیع خطاب بمحمّد شاه است
 قوله :
 " و اگر کشف حجاب شود محبوب کل منم الخ و در
 خطاب بر رئیس عثمانی است :
 " قل ان ملک العجم قتل محبوب العالمین که مقصود
 ناصرالدین شاه و بقتل آوردن نقطه میباشد و نیز در لوح
 رئیس است :
 " و اسمع نداء کل الذّرات هذا لمحبوب العالمین "
 که مقصود خود مقام ابهی میباشد . و وصف
محبوب الشّهداء در الواح و آثار بتجلیل آقا سیّد
 اسمعیل زواره ای مذکور ضمن نام اسمعیل و میرزا محمد
 حسین اصفهانی مذکور ضمن نام حسین صادر شد و در افواه
 برای دوّم لقب و شهرت گردید .
حُبّ اللّٰه نام پسر آقا جمال بروجردی بود که با پدرش
 در دوره مرکز میثاق ابهی ناقتنر و معروف بود .



عربی برمار و شیطان هم اطلاق کنند .
(حُبَاب) در لوح بناصرالدینشاه است :

" امش مقبلاً الى العزيز الوهاب
و ورائی تنساب الحُباب " یعنی روی بخدای ارجمند
بخششگر میروم و در آنحال مارتعاقبم جست و خیز میکند .

عربی بجای خوشا فارسی در مدح
(حَبْدَا) و استحسان استعمال میشود . در لوح
بمسلمان است قوله :

" فيا حَبْدَا لِمَنْ عَرَى نَفْسَهُ " الخ

و در کتاب اقدس است :

" حَبْدَا هَذَا الْمَقَامِ الْإِبْهَى الَّذِي بَذَكَرَهُ زَيْنٌ كَلَّلَ
لَوْحٌ بَدِيعٌ "

و در لوح رئیس است :

" يَا حَبْدَا هَذَا الْفَضْلِ الْمَتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ "

کشور معروف افریقائی . بلال حبشی
(حَبْشَه) از صحابهٔ پیغمبر . در لوحی است :
" بلال حبشی که کلمهای از علم

نخوانده بود بسا ايمان و ايقان ارتقاء نمود "

و از مرکز میثاق ابهی در حق عبودیت خودشان :

" كعبودية بلال الحبشى لسيد القرشى "

مصدر عربی بمعنی ضایع شدن و از میان
رفتن . در لوح خطاب بحاجی محمد
(حَبِط) کریمخان است :

" وبذلك حبطت اعمالك وما كنت من الشعارين "

عربی بمعنی ریسمان محکم . و قرآن
(حَبْلُ الْمَتِينِ) را حبل الله المتين ریسمان محکم خدا
گفتند . و در لوحی است :

" طوبى از برای امائی که بحبل متين تمسك جستند
و بذیل تقدیر تشبثت " و

حبل المتين نام مجله فارسی مطبوع در کلکته و هم روزنامه‌ای
که چندی پُر طهران منتشر میگشت و تعرضات و تعریضات
نسبت باین امر داشتند و زکری از آن ضمن ثوی است .

عربی بمعنی عمل کحج خانه خدا .
در کتاب اقدس است :

" قد حکم الله لمن استطاع منكم
حج البيت "

(حجّة)

عربی بمعنی دلیل وبرهان . در صحیفه مخزونه است قوله :
" لتكون حجّة على العالمين "

و در بیان است قوله :

" الباب الاوّل من الواحد الثانی فی معرفة الحجّة

والدلیل "

و نیز قوله :

" تلك الآيات حجّة من بقية الله "

و در لوح رئیس :

" حجّة الله على الخلائق اجمعين " الخ

و در اصطلاح مذهبی امامیه لقب ائمه اهل بیت گردید و امام دوازدهم راجعت غائب لقب دادند چنانکه در بیان است قوله :

" الباب الخامس عشر من الواحد الاوّل در اینکه حضرت حجّت علیه السلام ظاهر شد بآیات بیّنات بظهور نقطه بیان " الخ

و در توقیع بمحمد شاه است قوله :

" حجّة الله روحی ومن هو فی علم الله فداه حجّت

خد اوند صاحب الزمان روحی و ماهوفی علم ربّی فداتراب

محضر قدسه "

و در صحیفه مخزونه قوله :

" ان هذه الصحیفة المخزونه قد انزل الله سبحانه

من عنده الى حجّته محمد بن الحسن علیهما السلام " که

ضمن لغات ذکر زیارة صحیفه درج میباشد حتّی مجتهدین

خود را حجج اسلام نعتند و در عرف بابیان و معاصران زنجانی

ملا محمد علی مجتهد معروف بنام حجّت شهرت یافت که

در ضمن نامش زکری ازواست و

حجج عشره حقیقت و صدق مدعیان مقام الهی بحق در

نام دلائل ثبت است .

عربی بمعنی ستر و پرده و هر حاجبی

(حجاب) در توقیع خطاب بمحمد شاه است :

" اگر کشف حجاب شود محبوب

کلّ من "

و در لوح حکما است :

" ان کنا خلف سبعین الف حجاب من التور "

و در کتاب اقدس است :

" هذا امر الله قد کان مستورا فی حجب الغیب "

و در سورة الهیکل است :

" من اعرض عن الحق انه من احجب الخلق " كه
 اَحْجَب اسم تفضيل بمعنى باحجاب ترميباشد . و نیز قوله :
 " انا خرقتنا الا حجاب اياكم ان تحجبوا الناس بحجاب
 آخر " :
 وقوله :

" اخرقتنا الا حجاب على شأن " الخ
 و در خطاب باشرف :

" ثم ذكر من لدنا اَحْبَاء الذين ما منعهم الا حجاب "
 و در موضعی دیگر که در ذیل لغت ظ هر ثبت است :
 " كذلك كَشَفْنَا الْقَنَاع و ارفعنا الا حجاب " و بنا بر این
 استعمال اَحْجَاب بمعنى جمع مکرر شد و ممکن است جمع
 حَجَب بفتح اول و سکون ثانی باشد . و نیز در مواضع
 بسیار حُجُبَات بمعنى جمع الجمع مذکور گردید .
 نام قسمتی معروف از جزیره العرب .

(حِجَاز) در لوحی است :
 " لِمَ اعْتَرَضُوا اِذْ اَشْرَقَتْ شَمْسُ
 الامر عن اَفْقِ الحِجَاز "

در اصطلاح کیمیا گران سخت ساخته
 بعمل کیمیا است که از آن اکسیر میگیرند
 و در لوحی از الواح کیمیا با مضامین خادم
 و عنوان میرزا محمد حسین منجم تفریسی مذکور است و در
 لغت اکسیر هم ذکر میباشد .

حَجَلَة

حِجَال در ربّات الحجال ذکر است .

(حَجْم)

عربی بمعنى مقدار و آنچه از جسم
 دیده و لمس میشود . در لوحی است :
 " لوندکر مانزل فی الکتب
 و الصّحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم
 عظیم "

(حِجَبِی)

عربی عقل و فطانت . اولی الحجبی
 خردمندان . در تفسیر سوره الشمس
 است :
 " و ما طارت الی هوا معانیها طیور قلوب اهل
 الحجبی "

حدود، احکام و تکالیف شرعیّه . در

(حدّ)

قرآن است :

" تلك حدود الله فلا تعتدوها "

و در کتاب اقدس است :

" تلك حدود الله لا تعتدوها باهوا انفسكم "

وقوله :

" ان الذين اوتوا بصر من الله يرون حدود الله

السبب الا عظم لنظم العالم " الخ

وقوله :

" ان اعطوا حدودي "

وقوله :

" قل من حدودي يعترف قميص " الخ

و در جمله :

" انا امرناكم بكسر حدودات النفس والهوى " به

تنظير و تقابل حدود الهیّه استعمال گردید .

وحدّ نیز بمعنی تمیز شیئی از غیر و حاجز بین الشیئین و از

این است در کتاب اقدس قوله :

" منها تحدّرات الاوقات "

وقوله :

" لذاما تحدّرت بحدود السنّة والشهور "

و نیز حدّ بمعنی منتهی و کرانه و حدّ السیف دم شمشیر . در

کتاب اقدس است :

" ورفعا عنه حکم الحدّ فی الكتاب " محدودیت

بشرائط که در شریعت قبل در موضع سجود بود برداشته

شد .

و از موارد استعمال تحدّ گفته میشود حدود مملکت و در عرف

فارسی سرحد گویند . و در لوی خطاب بصدر عثمانیست

قوله :

" درین اثنا خبر رسید که فلان سرحد یاغی شد فاند "

تحدید بمعنی تعریف و بمعنی تقييد و حصر و بمعنی اقامه

حدود و در آثار این امر کثیر الاستعمال است مانند لوی :

" هو العزيز الجميل توحيد بدیع مقدّس از تحدید

و عرفان موجودات " الخ

عربی بمعنی گوژ پشت . لقب و شهرت

(حدّ باء) شهر موصل . در لوحی صادر در اردنه

خطاب بشیخ سلمان در ضمن بیان

اسارت از بغداد بموصل چنین مذکور است :

" نسألك اللهم يا تدين جعلهم الاشقياء اسارى

من الزّوراء الى الحدباء الخ و مراد از قوله :
"الاسم ميم"

ستيد مهدی دهجی معروف میباشد . و در لوحی دیگر قوله :
" أن يا احبائي في حدباء عليكم ذكر و بهائسي
و ثناء كل الاشياء و ثناء من في جبروت الابداع و ملكوت
الاختراع انتم الذين حملتهم الشدائد في سبيلي و الرزايا
في حبي الخ

(حَدَّثَ) فعل ماضی از حدوث بمعنی هستی
یافت . در لوح رئیس است .

" اعلم ان التفسر التي يشارك فيها
العباد انها تحدث بعد امتشاح الاشياء و بلوغها الخ
حَدَّثَ حكايت و خبرگزاری کرد . و در خطاب مناجات
طلب مغفرت برای صحیح فرود است :
" و يُحَدِّثُ بِالْأَخْبَارِ فِي نَادِي الْأَبْرَارِ "

عربی مصطلح در گفتار هان مراکز دینی
(حَدِيثٌ) واصل بطریق روایت . احادیث جمع

در کتاب اسرار الآثار بتفصیل در اصول
و فروع و معایب آن از طریق علم الحدیث اسلامی بحث شد و
در این امر بدیع نیز به مین جهات اعتناء و اعتماد بروایات

و احادیث نشد و هرگاه نقلی بعبان آمد انطباق با آثار
مقطوعه در نظر بود و بصرف نقل و روایت استناد و مناسط
و ترتیب اثر نمیگردد و در کتاب امر و خلق بیان و توضیح داده
شد .

عربی باغ دیوار و محفوظ کرده . حدائق
(حَدِيقَةٌ) جمع . در لوحی است :
" لا زال اخيار بگفتار حدائق

وجود را تصرف نمودند "

حدیقه الرَّحْمَنِ در آبادیه نام محلّ متبرک مدفن رؤوس
الشّهداء .

حدیقه طهران نام محلی که بهر بنا مشرق الانکار خرید
نگاهداری کردند .

پنجاه
عربی کفش . در لوح خطاب بنا صرالد
(حِذاءٌ) است :

" بلا حذاء و لا وطاء " یعنی
بی کفش و فرش . و در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان
است قوله :

" لوتمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء "



(حَدَّر)

عربی بجم و پرهیز . در لوح طب است .
"کن منه علی حَدَّر"

(حَدَّق)

حَدَاقَة عربی بمعنی مهارت حاذق ماهر .
حُدَّاق جمع . در لوح خطاب بحاجی
محمد کریمخان است قوله :

"والحدِّقُ بایاس بن معاویة بن القره"

و در کتاب اقدس :

"اذا مرضتم فارجعوا الی الحدَّاق من الاطباء"

(حُرَّ)

عربی آزاد . احرار جمع . در کلمات
مکتونه است :

"ای پسر کنیز من اگر فیض روح

القدس طلبی با احرار مصاحب شو زیرا که ابرار جام باقی
از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب مرد گانرا چون صبح
صادق زنده و منیر و روشن نمایند" انتهى

که مراد زنده دلان آزادگان است و میرزا محمود صدرالعلماء
فریدنی در خطابی بعنوان صدرالاحرار مذکور گردید
و در کتاب اقدس است قوله :

"اتانزی بعض الناس ارادوا الحرّیة و یفتخرون بها"

اولئك فی جهل مبین " و مراد نهی از حرّیت مطلقه
و آزادی از شرایع و قوانین است .

(حَرَّاقَة)

در رساله مدنیة از حضرت عبدالیهاء
است قوله :

"هر روز آلت حَرَّاقه (کشتی جنگی)

احداث و ایجا میگردد .

(حِرْبَاء)

در عربی جانوری که در آفتاب بالوان
مختلف شود و در فارسی آفتاب پرست
خوانند . و در مناجات و طلب مغفرتی

است :

"وتوجّه الی ضیاء جمالك توجّه الحریاء"

(حِرْز)

عربی بمعنی موضع حصین و حصن و قلعه
و مصطلح در طلسمات و تعویذات -
دعائی شد که بهر حفظ بیندند و بیاویزند

در لوحی بغصن اعظم است :

"انا جعلناک حرزًا للعالمین" که در ضمن لغت

غصن ثبت است و از نقطه حرزهای متنوع برای کسان بسیار
عطا گردید چنانچه در ذیل ج ن اشاره است و در دوره
ابهی نیز کم و بیش بود و در کتاب امر و خلق ثبت شد .

حَرَسَ

نگهبانی کرد . در خطاب وصایای عهد است :

” وَحَرَسَ الْحَصْنَ الْحَصِينَ ” الخ

حَرَفَ

بمعنی شریک از اصوات بیست و نه گانه مبانی اولیّه لغت عرب را حریف و آنها را حروف هجائیه گویند و در اصطلاح نقطه و عرف بیان چنانکه مظهر کلی را بنام نقطه میخوانند مؤنثین را حروف میگویند و خصوصاً اصحاب هیجده گانه اولیّه بنام حروف حتی مستی شدند که حروف نورانیّه بودند و مقابلین مخالفین اولیّه حروف ظلمانیّه شمرده گشتند و در رساله رجعت چنین مسطور است قوله :

” و همچنین در نقطه بیان نظر کن همان حروف حتی

چهار ماهه اول ظهور اقوی بودند از هزار و دو بیست سال گذشته فرقان ” الخ

و در کتاب ایقان خویش را بعبارت ” این حرف ” یاد نمودند . و در لوح مذکور در ضمن لغت ام ن نیز ذکر حرف است و در لوحی دیگر که ضمن لغت ج م ل ثبت است و در حق شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی چنین مذکور قوله :

” جعله الله خادماً للحروفات نفسه ” که مراد از حروفات

ائمه مدفون در عراق میباشد و او مشغول بتدسیس آن بقاع بوده . یکی از الواح

لوح مصیبت حروفات عالین است قوله :

” این جزوه در مصیبت حروفات عالین (یعنی در مصائب

و بلائی اهل سرداق عزت و قرب صادر شد و کلمه عالین مضاف الیه حروفات است و یا باعتبار تغلیب زکوره مذکور آوردند و کلمه حروفات جمع الجمع و باعتبار کثرت و عظمت آنان میباشد)

نوشته شده و لکن در این ایام بنفسی تخصیص یافت (۱) بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که بلسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت (۲)

..... تا اینکه بحدیقه عرفان وارد شد تا اینکه بشرف لقا مشرف شد و از خمر لقا مرزوق گشت و طی

(۱) - چون میرزا محمد وزیر نوری اخ الحرم یعنی برادر فاطمه مهد علیا حرم دوم ابهی که خواهر دیگرتر مریمزوجه حاجسی میرزا رضا قلی برادر ابهی و آنها از خویشاوندان پدری ایشان بودند در طهران وفات یافت مصیبتی مخصوصاً در گشت و این لوح در بغداد برای ترفیع مقام وزیر مذکور و تسلیت خواهران و بستگان میباشد)

(۲) - از مرکز میثاق ابهی در خطابی به بشیرالهی است :

نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای ممالک صبر و طلب را تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و باز گشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب لا مکان مقابل جمال تو درین وقت بموج آمد بحر قضای تو و بهیجان آمد باد های تند تو در هوای تو (۱) و از جمله بلا یان متعدده . . . این مصیبت بدیعہ (۲) ولیکن اختصاصاً اللہ فی هذه الا زمان علی الاثنین — الطلعتین و سمیت اولیہما باسم التی اختصاصتہا و جعلتہا امّ الخلائق اجمعین (۳) و الاخری باسم التی اصطفیتہا علی نساء العالمین (۴) و کلمه اثنین اطلاق بر معدود دو و بیما لحظه نوع جنسیت شد و من الطلعتین آنرا بیان نمود (و مریم مذکورہ و حواء نیز از منسبات پدری و زوجہ میرزا محمد درین مصیبت بسر نالان بودند و شن احوال همه در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و در ابلاغیہ مقام ولی

از ترجمہ حروفات عالیین سؤال نمود بودید اصل و ترجمہ هر دو از قلم اعلی صادر شد . (۱) — این جمل و نیز فصل بعد واضح میکند کهدر شأن مصائب وارد ہر حرمود دیگر طاعتات و مهاجرات حولشان و مقربانشان است (۲) — از اینجا شروع بنفس مخصوص مذکور است (۳) حواء (۴) — مریم

امر اللہ است :

” در خصوص حروفات عالیات این در بغداد نازل شدہ و بدو تخصیص برادر حرم یعنی والدہ میرزا محمد علی داشته ولی بعد عمومیت یافت و در مجالس ختم در ایام مبارک از برای متصاعدین بافق اعلی تلاوت میگشت اول بعربی نازل شد و قسمت فارسی آن بر حسب خواہش جمعی کہ تفسیر و شرح آنرا طالب گشتند از قلم اعلی نازل گشت و نیز راجع بسؤال ثانی کہ در کلمات عالیات نام مریم و حواء مذکور و مقصود ازین دو اسم کیست فرمودند مقصود از مریم ہمیشہ حرم جمال قدم است و حواء از منسوبین او الخ و در لوحی دیگر است قوله :

” درین ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم ”

الخ مراد آنکہ در دورہ اسلام برای شہادت بتوحید و ایمان بمظہر امر لا الہ الا اللہ بتقدیم حرف لای نفی بر الای اثبات مقرر و متداول گردید ولی در ایندور جملہ اللہ ابہی معمول شد و اشارہ باینست کہ حروف نفی و مخالفین را مانند ادوار قبل غلبہ و تقدّم بر مؤمنین ثابتین میسر نیست و مخالفین از اهل بیان ہمیشہ مغلوب و مقهور خواهند بود و در دورہ عهد و میثاق ابہی نیز ہمین را برای مغلوبیت

ناقضین استدلال میکردند . و

علم الحروف که جفر مینامیدند ونسبت با امام جعفر صادق
میدادند . و کتب متعدده از علمائ و مشاهیری بمیان آمد
وعجائب اکتشافاتی راقائل و ناقل شدند و شیخ احسائی
در آن خصوص نوشت و از مقام نقطه مربوط بآن آثار کثیره است
و از مقام ابهی نیز صادر در ایام بقداد آثاری است ولی
در آخر بالصراحه مرقوم داشتند که برای ملاحظه خاطر
کثرت علمای شیخیه در آن ایام بود و رنه حروف و اعداد را -
چنین طبایع و خصوصیات و آثاری نیست .

دیگر لوح معروف :

حروفات مقطعة که در لغت حیات ذکر است در ایام بقداد
صادر شد قوله :

" هذا کتاب من الباء قبل هاء . . . آمنوا و فآزوا

بانوار الهدی لیبلغهم الی سرادق القدس . . . قد حضر
بین یدنیا من حرف القاف الّذی سافر من نفسه وهاجر الی الله
المهیمن القیوم (حاجی محمد باقر نبیل مسافر) . . . ثم
اعلم بان ما سألت من آية التور . . . واما ما سألت من
حروفات المقطعات فی الصحائف والزّبرات . . . الالف
یدل علی الالهیة المطلقة واللام علی الولاية المطلقة

ترجع الی نفسه القائمة بقوله انما ولیکم وهذا من ولاية الله
العزیز المحمود والمیم من کینونیه المحمّدیة والطرّاز الاحمدیة
. . . فاعلم بان الالف فی مقام یشیر علی اسمه الاعظم
فهوالله واللام عن علمه المکتونة والمیم عن اسمه المعطی
ای انالله الاعلم المعطی * و در اثری است قوله :

" همچنین از حروفات مقطعات سؤال نموده بودید در
ایام توقف در عراق آیات لاتحصی در این مقامات نازل بعضی
از آن ارسال شد "

و نیز در لوح رئیس است قوله :

" اتاقد بیناگل ما ذکرناه فی الالواح الّتی نزلنا فی

جواب من سأل عن الحروفات المقطعات فی الفرقان انظر
فیها لتطّلع علی ما نزل من جبروت الله العزیز الحمید
لذا اختصرنا فی هذا اللوح "

و در لوحی دیگر قوله :

" ایسائل نظر بشأن عبادنا همین سؤال را در سنین

قبل از آنمشرک بالله نمود و جوابی بخط خود نوشته نزد

حرف سین است " الخ

مراد از حرف سین شیخ سلمان معروف بپیک ابهی و اشاره
بجوابی است که میرزا یحیی ازل در بیان بیت سعیدی

دوست نزدیکتر از من بمن است برای شیخ نوشت و نبرد او ماند . و نیز

حرف البقاء در الواح و آثار ابهی لقب حاجی میرزا موسی جواهری ساکن بغداد بود که در ظهور الحق مفضلاً بیان شد منها قوله :

"الروح فی افق القدس عن طرف الجبین قد کان مشرقاً یا حرف البقاء فالبر نعلین الانقطاع ثم امش علی رفرق الاعلی هذه ارض البقاء ما وقع علیها رجل احد من الاولیاء فسبحان من خلق فسوی " الخ و بنام او و در ذکر او الواح و آثار بسیار است ضمن نامهای بقاء و موسی نیز ذکری میباشد .

در لوح و دعاء یدعوه محیی الانام (حرم) فی الايام در وصف اهل بیان است قوله :

" ما قصدوا حرم امریک و ماتوجهوا الی وجهک "

و در حق اهل ایمان قوله :

"الذین اقبلوا الی حرم امریک و توجهوا الی شطری

رضاک "

و در لوح به نصیر است قوله :

" ان تجعلوا انفسکم محروماً عن حرم القصوی و هذا البيت الاحمر الاحمر فبائی حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون "

واصل حرم بمعنی شیئی یا موضعی که مرتفع و ممتنع از تماس میباشد و بر هر موضوع مادی یا معنوی که چنین باشد اطلاق میگردد .

عربی ابریشم و یافته ابریشمین .

(حریر) در کتاب اقدس است :

" اَجَلٌ لَكُمْ لَبْسُ الْحَرِيرِ "

و در لوحی ثبت ذیل نام جمال ذکری راجع بلباس حریر میباشد و در سورة القلم است :

" عیدوا انفسکم فی هذا العید الاکبر الذی یسقی الله

بنفسه ریح الاطهر . . . ثم زیتوا انفسکم من حریر

الایقان ثم اجسادکم من سندس الرحمان " الخ

در آثار بسیار این امر بهائیان بعنوان

(حزب) حزب و حزب الله و حزب العدل ذکر

شدند . در لوحی است قوله :

" طوبی از برای عباد این ظهور که از قلم اعلی بحزب

الله نامیده شد فاند این فضل عظیم است این نعمت

بزرگ و از سماء فضل سائل و آمل که این حزب اعظم اقدس
اطهر اعلی را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این لقب و عنایت
است *

و در لوح دنیا است قوله :

" این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود
و باعمال طیبه و باخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود *
و حزب اصلاً بمعنی جماعت و دسته همروش و هم‌رأی
میباشد .

و حزقیل از انبیاء معظم صاحب کتاب

(حزقیال) بنی اسرائیل یکی از انبیا که باسیری
رفته در واقعه نبوخذ نصر و کتابش

از کتب مقدسه عهد عتیق میباشد . و در لوحی است :

" قسم بخدا که اگر بر شحی از حجت حزقیل آگاه

میشدی ادراک مینمودی رتبه و مقام او را . . . حال قدری

تفکر نما در اول امرش و بدایت ایمانش محبوسی که چون از

بریه سینای حب الهی بمصر عبادالیزالی وارد شد . . .

با آنکه بنی عمّ فرعون بود و نهایت اعتبار نزد فرعون داشت

بقسمی که منابع خزائن جمیع در قبضه او بود معذک

دقیقه ای از حق احتراز ننمود و آنی اغفال نجست الخ

و این طبق تفسیر علماء اسلام در حق مؤمن من آل فرعون
است .

از بیانات ابهی در لوح طبّ است قوله

(حُزْن) " اِنَّ الْهَمَّ مَا اخذ جمال القدم "

و در لوح سلمان است قوله :

" احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیّه

منع نمود " الخ

که اول نظر بقوه روح القدسی و ثانی نظر بقوه بشریّه میباشد .

عربی شمشیر بران . و حسام السلطنة

(حُسام) محمد تقی میرزا پسر عباس میرزا نایب

السلطنة فتحعلیشاه در حرف ط و

بتفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت است .

در کلمات مکنونه است :

(حُسبان) " زنهاری پسر عزبا اشرار الفت

مگیر و مؤانست مجو چه که مجالست

اشرار نورجان را بنار حسبان تبدیل

نماید *

و در مناجاتی در ایام صیام است قوله :

" وما یرد علی فی کل الاحیان من مظاهر الشیطان

و مطالع الطغیان و معادن الحسد و الحسبان " الخ
حسبان بمعنی عذاب و آتش است . و در کتاب ایقان اشاره
بتفسیر تأویلی مأثوره از اسناد شیعیان راجع بآیه الشمس
و القمر بحسبان در سوره الرحمن قرآن است که در اسرار الآثا
العمومیّه مشروح گردید .

عربی خواست رفتن خوشی دیگران
(حسد)
ورسیدن بخود که بفارسی رشک گویند .
در کلمات مکنونه است قوله :
" ای پسران ارض برآستی بدانید قلبی که در آن شائبه
حسد باشد البتّه بجهروت باقی من در نیاید و از ملکوت
تقدیر من روائح قدس نشنود " .
و در لوح طبّ است :
" قل الحسدُ یا کل الجسد " .

حسن عربی بمعنی نیکو ، خوب ، نغز
(حسن حسین)
و زیبا . و از حسن نامان مشهور :
امام حسن بن علی امیر المؤمنین که شمه‌ای
مقتبس از لوحی در ذیل نام شیعه در احوال او ثبت میباشد
و نیز :

امام حسن عسکری یازدهمین ائمه اثنا عشر از خاندان

پیمبر که در اسرار الآثار العمومیّه مذکور میباشد . دیگر از
حسن نامان مشهور مذکور در آثار .
ملاحظه بجستانی از حروف حیّ است قوله :
" فی ایّها العم اجرفی سبیل ربک ان اشکر الله بعملک
فانا قرأنا کتابک الذی تفتیره شبّهات اهل الناسوت " الخ
و توقیعی دیگر قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها السائل فاعلم
ان الله لا يحكم بمرض نفس الا بما قدمت ايداه من الخطايا
و ذلك ما كانت الا كفارة لذنوبك وان سؤالك من بعض السلو
فاعمل لله خالصا ولا ترى نفسك في حالة الا فقد تجده في طاعة
الرحمن واحسب نفسك بمثل ما انت واقف عند الميزان الشعر
بالشعر والقشر بالقشر ولا تحرم نفسك عن الاجتهاد فان
القلوب تمرض كما تعرض الا بدن فصق قلبك بذكر الله الا كبر
في كل الحال واعظم الرياضة في ذلك الباب ان لا تفعل
من الله لمحة واحفظ سر الباب كما تحفظ عينيك واتكل على الله
فان الله كان بعباده بصيرا والحمد لله رب العالمين " .
و در لوحی و اثری در شأن او است قوله :

" در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق
بین یدی حاضر و در امر حضرت نقطه اولی روح ماسواه فداه

شبهاتی بر او وارد چنانکه تلقاء وجه معروض داشت و جواب
 بالمواجهة از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله
 اعتراضاتی که بر حضرت نقطه اولی نمود آنکه آنحضرت
 در جمیع کتب منزله حروف حی را با و صاف لا تحصی وصف
 نمود مانند و من یکی از آن نفوس محسوب و بنفس خود عارف
 و مشاهده مینمایم که ابدًا قابل این اوصاف نبوده و نیستیم
 نفس اوصاف سبب ریب و شبهه اوشده و غافل از آنکه مقصود
 زارع سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع
 اوصاف بیان راجع است باوّل من آمن و عده معدود است حسن
 و امثال او بالتبع بما بیان و اوصاف رحمن فائز شده اند
 انتهى و زکری از میرزا حسن برادر ابهی در ضمن
 نام تا کرمی باشد و در صورت زیارت صادر در حقش از مرکز
 عهد و میثاق است :

" طوبی لمن زار قبرک المظہر وجد تک المنور " دیگر

شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر مجتهد بزرگ
 شیعه و مخالف مشهور این امر در آغاز ظهور که تاریخ مفضلاً
 ذکر شد و در کتاب اقدس است قوله :

" اذکروا الشیخ الذی سقى بمحمد قبل حسن و کان

من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو

و امثاله واقبل الی الله من ینقى القمح والشعیر "

و در لوحی است قوله :

" رئیس علماء ایران طرّا در آن ایام شیخ محمد حسن

نجفی بوده او در اوّل ایام بر اعراض قیام نمود " الخ و

حاجی میرزا حسن افغان کبیر در نام افغان ذکر است .

حسین تصفیر حسن و

امام حسین در مابین همه اهل البیت در آثار این امر

کثرت ذکر یافت و در شأن و مقامش در صحیفه چنین ذکر است

قوله :

" اصل جنت و الآ * آن از نور حضرت سید الشهدا "

علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف بحق آن حضرت

باشد خود را در جنت می بیند و بآ * آن متنعم اگر چه در

عالم باشد . . . اگر بخواهی آب کوثر را درین عالم حـ

مشاهده کنی و بیاشامی زیارت کن حسین بن علی بن

لیطالب را که واللّه در حین زیارت و اعتقاد باین امر از عین

کوثر ببید الله در کأس رسول الله نوشیده " الخ

و در توقیعی خطاب بملا عبد الجلیل از حروف معنی و اشاره

بمصائب و وقوع شهادت خود شان است قوله :

" واشهد لعبد الله کلّ المصیبة لدى الذکر عند مشهد

الرابع وذلك مما اخذ الله له بالعهد الا كبريوم وجسوده
ليشابه حكمه بذكر الحسين وليد خلائه البلاء في كشيبة
الحمراء * الخ

و در توقیعی دیگر قوله :

" فاسجد للعلي تربة الحسين ^ع بشأن كان طرف انفك
عليها فان لم يكن كذلك لم يقبل الله عملك كما ورد في الحدیث
الخ

و در سنین اولیه بابیان بهمین طریق نماز میخواندند .

و در شرح حدیث کل یوم عاشورا است قوله :

" هذا الماره في محل ولا سمعت من العلماء حتى
ايقن بصحته . . . فلما قتل الحسين تحرق كل شئ بحرقه
كبده . . . فلما كان الامر هكذا في كل الايام من الالم كان
يوم عاشورا * الخ

و در صورت زیارت پر علو ثبت صادر از مقام ابهی در بحبوحه
دعوت رجعت حسینی و تعرضات شیعیان در بغداد برای
امام حسین است قوله :

" هذه زيارة نزلت من قلعي الابهي في الافق الاعلى
لحضرة سيد الشهداء حسين بن علي روح ماسواه فداه هو
المعزى المسلى الناطق العليم . . . يا احزاب الاديان

لعمرا الرحمن قد اتت ايام الاحزان بما ورد على مشرق الحجّة
ومطلع البرهان . يا اهل مدائن الاسماء وطلعات الفرفرات
في الجنة العليا واصحاب الوفاء في ملكوت البقاء بدلوا
اثوابكم البيضاء والحمراء بالسوداء بما اتت المصيبة الكبرى
والرزية العظمى ^ع نوح الرسول وذاب كبد البتول
فآه آه ارواح الملاء الاعلى لمصيبتك الغداة . . . يا لبيت
ماظهر حكم المبداء والمآب . . . بمصيبتك منع بحر البيان
من امواج الحكمة والعرفان و انقطعت نسائم السبحان . .
اشهد بك اشرق نيرا لا نقطاع من افق سماء الابداع
وتزمنت هياكل المقربين بطراز التقوى وسطع نور العرفان
في ناسوت الانشاء لولاك ماظهر حكم الكاف والنون
ومافتح ختم الرحيق المختوم ولولاك ما غررت حمامة
البرهان على غصن البيان ومانطق لسان العظمة بين ملاء
الاديان بحزنك ظهر الفصل ولفراق بين الهاء والواو
. . . لولاك ماظهر الكنز المخزون و امره المحكم المحتوم
ولولاك ما ارتفع النداء من الافق الاعلى . . . قد كانت
الاشياء كلها شيئا واحدا في الظاهر والباطن فلما سمعت
مصائبك تفرقت و تشتتت . . كل الوجود لوجودك الفداء
يا مشرق وحى الله ومطلع الآية الكبرى وكل النفوس لمصيبتك

الفداء يا مظهر الغيب في ناسوت الإنشاء لولاك
 ماتجلى الرحمن لابن عمران في طور العرفان
 انت النقطة التي بها فصل علم ما كان وما يكون . . . بمصيبتك
 توقف قلم التقدير . . . وكاد ان يرجع حكم الوجود الى
 العدم . . . قد اقبلت اليك ياسر التوراة والانجيل ومطلع
 آيات الله العزيز الجميل . . . لولاك انقطع عرف العرفان
 عن الامكان ورائحة الرحمن عن البلدان . . . بمصيبتك
 تركت النقطة مقرها الاعلى واتخذت لنفسها مقاما تحت
 البهاء وانت التلم الاعلى الذي بحركته تحركت
 الارض والسماء آه آه بمصيبتك ارتفع
 نحيب البكاء من الفردوس الاعلى
 . . . طوبى لعبد ناح لمصيباتك وطوبى لامية
 صاحت في بلاياك وطوبى لعين جرت منها الدموع الخ
 وازميتن ومركز عهد ابهن است قوله :

" واما ماورد في زيارة سيد الشهداء روح المقربين
 له الفداء وهي بمصيبتك تركت النقطة مقرها واتخذت
 لنفسها مقاما تحت البهاء فاعلم ان النقطة مقرها عنوان
 كتاب الانشاء وان النقطة تنفصل بالالف والالف تنكثرفى
 الاعداد فتظهر الحروفات العاليات والكلمات التامات

وحيث ان الشهادة في سبيل الله عبارة عن المحو والفناء
 فاقتضى تدخل تحت البهاء فخرت منشيا عليها ضعفا حزنا و
 اسفا على سيد الشمامسة * ودر خصوص مشهور رأس الحسين
 در شام در خطابی بجمعی در حيفا بسال ۱۹۱۹ جنین
 فرمودند :

" رأس الحسين را در آنجا دفن کرده بودند بطور
 امانت بعد اهل اسقلان درخواست کرده بودند و سر
 را بردند در اسقلان دفن کردند و پسر از آنکه دولت فاطمیه
 در مصر استیلا پیدا کرد سر مزبور را بردند در مصر در آنجا
 آخرالمرده دفن کردند "

وجناب ملاحسین بشرویه ای از جهت کثرت اشتها
 و ذکر در الواح و آثار مستغنی از ذکر توصیف میباشد و در
 شأن او در آثار نقطه است قوله :

" الذى جاء من قبل على تلك الارض واته اليوم فسى
 الحقيقة طمطاماً ذاخرفى العلم حيث قد صرح الشيخ
 والسيد قدس الله تربتهما بفضله واجتهاده ولو ان بشلى
 لا ينبغى ان يستشهد بكتابه ولكن ارسلت الى جنابك
 كتابه لتعلم انه ايقر بمجرد رؤية الآيات "
 ودر توقيعی دیگر است قوله :

”وما یحلُّ ل احدٍ ان یؤوِّل آیاتنا الا بحکم ما نزل فی الفرقان وثبت بالاخبار ان اسألوا من عندنا الذی قد آمن بذکری قبل کلِّ الناس ان کنتم لاتعلمون“

و نیز قوله :

”ولقد نزلنا حکم لکشی فی الکتاب من قبل ان اسألوا من قد آمن قبل کلِّ الناس بآیات ربِّه حکم الله . . . ولقد جعلت من ذلك الیوم الی یوم ما اذن الله لی اول مؤمن بنفسی هذا علیکم شاهداً و نصیراً“

و در دلائل السبع در شأن او است قوله :

”تو خود اول مؤمن را می شناسی که اکثر علمای شیخیه و سیدیه بل طوائف دیگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتی اطفالهای اصفهان در وقتی که وارد شدم میگفتند که یک طلبه پیراهن چاک از قبل سید آمد و عالم کبیر آن ارض را که محمّد باقر نام بود بدلیل و برهان الزام داشت“

و از مقام ابهی در کتابایقان در شأن او است :

”لولا ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته“

دیگر :

آقا سید حسین عزیز کاتب یزدی از حروف حی که در ضمن ح ی ذکر است و در نام عگان ذکر از او و برادرش است و

در ظهور الحق تفصیل داده شد . دیگر

میرزا محمد حسین متولی قمی بابی که لوح شهیر صادر در بغداد قوله :

”هو العلق الاعلی مکتوب آنجناب بر مکن فنا و اصل“

و بر مخزن تسلیم و رضا وارد ” الخ

در جواب اوصاف در نرید و ذکرش در الواج و آثار بسیار ثبت است و شمه ای در ضمن لغت خ دم می باشد و شرح احوالش در ظهور الحق مفصل می باشد . و

محمد حسین خان مقدم آجودانباشی مراغهای از طائفه مقدم از طوائف ترک و از اخلاف آقاخان مقدم از امرای معروف -

صفویه که سپاه عباس میرزا نائب السلطنه در محاربات ایران و روس فرماندهی قسمتی از سپاه داشت و بمقام آجودانباشی رسید و بعداً محمد شاه هنگامیکه در سمنان قریب بیست

هزار سپاهیان از رایجانی مأمور هرات را باز دید کرد و پیرا سرتیپ ساخته خلعت داد و بعد از مراجعت از واقعه

هرات او را مأمور سیاسی بدربار وینه فرستاد و بالجمله او در موقع اظهار امر باب اعظم والی فارس و مقیم شیراز بود و اعما

ناروایش بانحضرت در تاریخ و آثار بکثرت مذکور و متداول ^{نیست} شد و نیز نام حسین از مقام ابهی در بسیاری از آثار

صدره ایام بغداد وبعد که خود را بنام :

حسین ورجعت حسینی یاد نمودند مسطور میباشد و شمعهای
از آن چنین است قوله :

" بسم الله الاعظم الا قدم العلق الابهی سبحان
الذی اظهر الکلمة بسلطان من عنده انه ینطق بین الامکان
انه لا اله الا هو العزیز المئان . . . یا حسین ان استمع
نداء الحسین ثم استقم "

وقوله :

" هو العزیز الباقی . . . قل یا قوم هذا الحسین
بالحق قد جائکم بآیات الّتی لا تعادل بحرف منها کل من
فی السموات والارض ان انتم تعلمون " و
سورة الحسین صادر در ایام ادرنه خطاب بمهدی و
تفسیر بعضی آیات شرح سوره یوسف است قوله :

" ولكن لما اراد عرفانه علی الموجودات اظهر نفسه
باسم من الاسماء وسماه بحسین فی ملکوت الانشاء بین
الارض والسماء . . . قل یا قوم ان لن تؤمنوا بهذه الآیات
فبای برهان آمنتم بالله من قبل فأتوا به ولا تكونن من الضالین
قل یا قوم الست ابن علی بالحق اما سمیت بالحسین فسی
جبروت الله المهیمن العزیز الکریم "

و در سورة الملوك است قوله :

" هذا کتاب من هذا العبد الذی سمی بالحسین

فی ملکوت الاسماء الی ملک الارض اجمعین . . . ویریدان
یفدی هذا الحسین نفسه کما فدی الحسین رجاءً لهذا
المقام المتعالی العظیم وهذا مقام فناء العبد عن نفسه
وبقائه باللّه المقدر العلق الکریم . . . ونسأل الله بان
یقضی علینا کما قضی علیه وانه لجواد کریم " و

میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین اصفهانی شهیدین
ملقب بسلطان الشهداء و محبوب الشهداء در لیس
برهان بشیخ محمد باقر اصفهانی و در لوح بیسره شیخ
محمد تقی و در الواح بسیار دیگر خطاب بعده ان از مشاهیر
بم اعیان بعنوان حرف حا و یا صریح حسن و حسین
مصائب و مقاماتشان نامبرده شد و صورتهای زیارات صدور
یافت از آن جمله در لوحی است قوله :

" یا اسمی الحاء اتک انت فی الفردوس الاعلی و تزین
رأسک باکلیل عناية ربک مالک الاسماء . . . یا اسمی الحاء
تالله بک لاح افق الوفاء " الخ

وقوله :

" هو المبین العظیم قد مضت ایام الفرح والابتهاج

واتت أيام الاحزان بماغاب نجم الايقان من سماء العرفان
بذلك صاحت الحصة وذابت اكباد الملاء الاعلى وبكت
الاشياء واضطربت اركان الوجود وتزلزلت قوائم البيست
وناح المقرَّبون في اعلى المقام ان الحسن انفق روحه والحسين
ما عنده في سبيل الله مالك الملك والملوك وسلطان الوجود
والجبروت ومن قبلهما اسمى الكاظم الذى استشهد فى
هذا الامر الخ

وقوله :

" باسم محبوب عالميان مكتوب تلقاء عرش حاضر و فائز
شد و آنچه باخوين شهيدين نوشته بوديد بلحظات عنایت
ملاحظه شد و از قبل ایشان جواب از لسان رحمن القاء
میشود انا نجیبکم ابداً منهما اِنَّه لنعلم البذل و اِنَّه لهُو
الغفور الکریم و جعلنا ذلك آية رحمة من عندنا للعالمين
ای برادران مادر هوای رحمت رحمن بشهادت عظمی
فائز شدیم "

وقوله :

" هو الا قدس الاعظم الابهی یاورقتی قد ناه قلمی
الاعلى بماورد علیکم من اعدائى الذین نبذوا کتاب الله
واتبعوا کل شیطان رجیم قد ناه کل شیئى بماورد علی اسمی

الحاء الذى قام على خدمة امرى على شأن ما منعه الصوف
يشهد بذلك كل الاشياء ولكن الناس اكثر هم من الغافلين
انه فدى روحه فى سبيلى ناحت البحار وصاحت الاشجار و
بكت عيون الملاء الاعلى ثم الذين طافوا حول عرشى العظيم
وشمهاى از الوان در زکرها ان ضمن حرف ص و نام طق ثبت
است .

و راجع بحاجى ميرزا حسين خان مشير الدوله كه سفير كبير
ايران در اسلامبول بود و در الواح بسيار ذكر يافت . در
لوح بشيخ نجفى اصفهانى است قوله :

اين مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشير الدوله ميرزا حسين
خان غفره الله شناخته بود . . . شهادت ميدهم كه در
خدمت امين بوده بشأنى كه خيانت را در عرصه تر راهى
ومقامى نبوده و سبب ورود اين مظلومان در سجن اعظم دم
او بوده الخ

و مستيان بدین اسماء مذکورین در آثار بسیارند كه
در ظهور الحق بیان نام و شرح احوال و مقام داده شد از
آن جمله نام :

حاجى ميرزا حسن خراسانى و حسين روحى بن حاجى ملا
على تبريزى ضمن نام اسکندريه و امريكا ذكر مييابد .

و در آثار مرکز میثاق ابهی دوتن ستیاح طیب و عالم طبیعی
گیاه^{شناس} اطریشی و آلمانی بهائی که در ایران سفر کردند بنام :
حسن و حسین ذکر شدند و خطاب بمیرزا احمد بن نبیسل
قائن در مشم د است قوله :

" آلمانی را حسین و اطریشی را حسن نام نهید و در این
اسم حکمتی است بعد ملتفت خواهید شد " و از محسن نامان
میرزا محسن افنان ضمن نام افنان و جمال و

میرزا محسن خان ضمن نام اسلامبول ذکرند و شرح احوال
در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد و در خطابات شفاهی
با حضور جمعی از دوستان است :

" از جمله مکرهای میرزا محسن خان سفیرا یــــران
در اسلامبول آنکه یک بار برادر صدر اعظم کامل پاشا
شاکر را نزد خود دعوت کرد و با او چنین فهماند که اولیــــن
محبب مقام ابهی است پسر شاکر پاشا پیش من آمد و گفت
سفیر از شما خیلی تعریف و توصیف کرد و غرض سفیر این بود که
از یک طرف خود را از طرفداران حضرت بهاء الله جلوه دهد
و از سویی دیگر چاه عمیقی برای ایشان حفر نماید ولی من با
این نوع اشخاص همان رفتار را میکردم که سعید با شیخ
اعمی میکرد (قصه سعید در س ع د ثبت است) و یکی از

کارمندان دولتی در اسلامبول را که اسعد بیگ نام داشت
نزد سفیر فرستادم که بمناسبت کلام باو گفت که شنیدم بکار
کنانت سپردی اخبار محلیه اسلامبول را که شامل واقعات
قتل و نهب و غیره است نگویند که بعلمت ضعف اعصاب
توانائی استماع آن اخبار پر خوف غم انگیز را نداری پسر تو
با همچو احوال چگونه مقاومت با بهاء الله میتوانی که از
سلاطین و دول باک ندارد بلکه بمقابل جهانی ایستاده
است و سفیر از استماع این سخن پانندیشه و وحشت فرورفت "
و نیز از غصن اعظم ابهی است قوله :

" و اما حضرت آقا سید محسن در عراق بود و بشرف حضور
نیر آفاق مشرف گشت و مدت حیات جانفشان بود و سبب
حیات نفوس عدیده گشت صبور و حلیم و شکور و مستقیم بود تا
آنکه سرگون بحد باه گشت و در اسیری تحمل فراق نمود و در
نهایت فقر پیاده در کمال شوق مناجات کنان از حد باه عازم
عکاه شد تحمل صدمات راه نمود صحراها را پیاده پیمود
و بی زاد و توشه در نهایت فقر جان باخت " انتهى

احسن القضم در قرآن لقب و شهرت قصه یوسف میباشد و
تفسیر تأویلی باب اعظم بر آن معروف میباشد و در لوح -
خطاب بنصیر است قوله :

" احسن القصر که بقیوم اسماء مذکور موسوم است "

الخ

در خطابی در مناجاتی است قوله :

(حَشْرَجَةٌ) " قَفْر غَرَّت النَّفُوسَ وَتَحْشَرَجَتْ "

الصدور " بمعنی خرخر در هنگام

مرگ رفت و آمد نفس

در قرآن است :

(حَصْحَصَّ) " حَصْحَصَّ الْحَقُّ " و در لسان

خطاب بعبد الوهاب است قوله :

" بلسان فطرت بالان قد حَصْحَصَّ الْحَقُّ ناطق گردد "

هویدا و آشکار شد .

حصی عربی ریگ و سنگریزه .

(حَصَاةٌ) در لوحی است :

" قُلْ إِنَّ الْحَصَاةَ تَسْبِیحُ فِی هَذَا "

الکف البیضاء المنیر " اشاره بروایت اسلامیّه است که

سنگریزه بدست محمدی تسبیح میگفت و آنکه منظور و مقصود

تعبیر از عظمت الهیّه و قدرت ربّانیّه میباشد . و نیز در کتاب

اقدس است :

" هذه الكلمة التي بها صاحت الحَصَاة الطك لله "

مطلع الآیات "

در عربی بر قلعه و دیوار دور شر اطلاق

(حِصَارٌ) میشود . و در خراسان نام قلعه های واقع

در ۵۴ کیلومتری شمال غربی تربست

حیدریه در میان کوهستان مرتفع و خوش آب و هوا که از دوره

بیان محلّ اهل ایمان باین امر و مذکور در آثار بود و اکنون

نیز از محال نیرومند امریهائی است و شرح اوضاع و احوال

به تفصیل در ظهیر الحق ثبت میباشد و ذکری از

ملا احمد حصاری ضمن احمد نامان ثبت است .

حصن عربی دژ و جای منبع محکم محفوظ

(حِصْنٌ حَصِیْنٌ) حصین بلند محکم نادرسترس . در -

الواج و آثار ابهی عکا را باین عنوان

نام بردند از آن جمله در لوحی است قوله :

" ملك الروم الذي حبسني في هذا الحصن المتين "

و در زیارتنامه اخت که ضمن زور ثبت است قوله :

" الذي حبسه الظالمون في حصن عكا "

و در لوح خطاب بشیر مرد است :

" این ذکر حصنی است متین "

و در کلمات مکتونه است :

" حتى حصني من دخل فيه نجى وامن ومن اعرض
غوى وهلك " " يابن البيان حصني انت فادخل فيه "
و حصن حصين دژ استوار . در خطاب وصایای عهد است .
" وحرص الحصن الحصين "

در قرآن در حق یحیی بن زکریا قوله :
(حَصَوْر) " كان سيدًا وحصورًا " بمعنی
خود نگهداشته از آمیزش با زنان است
و بنوع تشبیه و تمثیل در آثار این امر بسیار ذکر شده
فی المثل در خطابی است قوله :
" سيد حصور حنجر بن حنجر بختشيد "

عربی بمعنی پیشگاه قرب در مناجاتی
(حَضْرَة) از مرکز عهد ابهی است قوله :
" رب رب ادرك عبدك المتضرع
الى باب احديتك المنكسر الى حضرة ربوبيتك "
و در مقام تجلیل و تقدیر و مراعات ادب استعمال میشود .
و در لوح بشیخ نجفی است قوله :
" حضرة خاتم روح ماسواه فداه ومن قبله حضرة
الروح "

در خطابی در زیارت برای عمه طآن
(حِضْن) خانم که ضمن آن نام ثبت است :

" تأخذيني في حضنك بحسنو
وفاء " عربی بمعنی سینه وزیر بغل

در لوح خطاب با حمد است قوله :
(حَطَّاب) " حطب يابسر در خور ولا يسوق
ناراست " عربی بمعنی همزرم .

حاطب نام شخصی است . در لوحی است قوله :
" ما بين زبير كه بحضرت (پيمبر) نسبت داشت و
حاطب بجهت آب و زمینی گفتگو شد تا آنکه بمحاکمه خدمت
حضرت حاضر شدند حضرت فرمودند يا زبير از هب واسق
ارضك درين اثنا حاطب بکلمهای تکلم نمود مشعر بر اینکه
حضرت از حق ميل نمود هاند اين آيه مبارکه نازل فلا وربك
لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون فسي
انفسهم خرجا مما قضيت ويسلموا تسليما بعد بيرون آمدند
عمار ياسر و ابن مسعود سؤال نمودند لآي نغير صدر الحكم
حاطب بكمال استهزاء و سخرتیه و غمز حاجب اشاره نمود
بز بيز چند نفیهودی در آن مقام حاضر گفتند قاتل الله هؤلاء "

این چه گروهی هستند که گواهی دادند برسالت این رجل
و حکم اورا متهم میدانند درین اثنا عمار یاسر فرمود
بخدای محمد سوگند که اگر محمد فرماید خود را بکش
میکشم وثابت بن قیس و ابن مسعود هم بهمین کلمه تکلم نمودند
و این آیه نازل و لو اننا کتبتنا علیهم ان اقاتلوا انفسکم او اخرجوا
من دیارکم ما فعلوا الاّ قلیل منهم ولو انهم فعلوا ما یوعظون
به لکان خیرا لهم واشدّ تشبیہا "

حظیره بستان و حصار و آغل محفوظ
(حظیره القدس) چار پایان که قرق و غدقن از ورود بیگانگان
است .

حظیره القدس بهشت که ممنوع از ورود نامحرمان و نالایقان
میباشد . در توقیعی است قوله :

" و کتبتهم عند الله فی حظیره القدس و مقعد الفردوس
یسبحون الله ربهم فی اللیل و النهار "

و در تفسیر سوره " الشمس " است قوله :

" اذا قصدت حظیره القدس و سینا القرب طهر قلبک من کل ماسواه "

و در ضمن مناجات اول لوح بشیخ نجفی قوله :

" و احترقت افئدة المخلصین من اهل حظائر قدسک "

و در خطابی ضمن زیارت حاجی وکیل الدوله قوله :

" ثمّ تشرف بتقبیل عتبة حظیره القدس فی الحرم الجلیل "

که مراد مقام حضرت نقطه میباشد .

لوح حفیظ و محفوظ مسطور در قرآن .
(حَفِیْظُ) در لوح خطاب باشرف است :

" هذا ما قدر علی الواح عزّ حفیظ "

... ان احفظ العباد الخ

عربی آواز درختان از وزش نسیم و مانند
(حَفِیْفُ) آن . در لوح خطاب بعبد الوهّاب
است قوله :

" از حفیف سدره منتهی کلمه مبارکه قداتی الموعود
باصفا میشود "

و در لوح حکمت قوله :

" انه سمع حفیف الفلك و بلغ مقام الملك "

لوح الحق صادر در ایام ادرنه قوله .
(حَقُّ حَقِیْقَتُ - محقوق) " ان یا ملاء الحق قد ظهر الحق "

عن افق الحق فی هذا الحق الّذی
طلع عن مطالع الحق و ینطق بالحق و یدکرکم علی الحق
ایاکم ان تنسوا الحق حین الّذی اخذ عنکم عهد نفسه الحق "

الخ

و در لوح بشیخ سلمان است قوله :

" ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم فرموده "

و در لوحی دیگر قوله :

" حق جل جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن

انسانی آمده " الخ که از اسماء الله میباشد و

حقوق و حقوق الله و امین حقوق که در ضمن نام امانه ذکر و

در افواه و آثار منتشر است جمع حق بمعنی مال و ملک میباشد

و بروایت کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب علی امیر المؤمنین

در سؤال مکرر وی از حقیقت و جواب مکررش ابتدا

" یا علی ما الحقیقة " و شرح صادر بر آن که در بخش دوم

ظهور الحق درج است . حقیقت بمعنی ذات است و واقع

و نفس الامر میباشد . و در مقاله ستیاح درباره امام جمعه

اصفهان و ظلمش نسبت بسطان الشهداء و محبوب الشهداء

قوله :

" چون خویش را محقوق یافت و جز دادن چاره نداشت "

محقوق بمعنی مغلوب بحق و حق در ذمه میباشد .



در لوح به نصیر نقل از مقام نقیة البیاء

(حکایة) است قوله :

" فی کلّ حین فاطهر مرآة لتحکین

عنک " خدایا در هر هنگام مرآت و آینه ای ظاهر کن کس

حکایت و نشان و هی از تو نماید "

در آیات بسیار از قرآن در وصف کتاب

(حکمت - حکیم) و خدا و انبیاء و دانشمندان ذکر

حکمت و حکیم گردید . قوله :

" یتلوعلیکم الكتاب والحکمة "

و قوله :

" یعلمهم الكتاب والحکمة "

و قوله :

" وادع الی سبیل ربّک بالحکمة "

و قوله :

" ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا "

و قوله :

" ولقد آتینا لقمان الحکمة "

و قوله :

" و هو العزیز الحکیم "

و در خبر مأثور است :

" الحکمة ضالة المؤمن "

و در کلمات مکتونه است قوله :

" اصل الحکمة هی الخشیة عن الله عز ذکره والمخافة

من سطوته و سیاطه والوجل من مظاهر عدله وقضائه "

و در لوحی است قوله :

" در ما انزله الرحمن فی الفرقان تفکر نما قوله تعالی

ومن یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بعضی برآنند که

مقصود ازین حکمت احکام الهیه است که در کتاب نازل و

برخی برآنند که این حکمت علم طب است و هرنفسی بآن

فائز شد بخیر کثیر فائز است . . . و بعضی برآنند که

حکمت معرفت حقائق اشیا است که هرنفسی باین مقام

فائز شود دارای مقامات عالیه خواهد بود و حزبی برآنند

حکمت عمل بما ینتفع به الانسان است هر که باین مقام

موفق شود او دارای خیر کثیر است و جمهوری برآنند که

حکمت آن است که انسانرا ازما ینذله حفظ مینماید و بما

یعزّه هدایت میکند و شر زمه برآنند که حکمت علم معاشرت

با خلق است و مدارای با عباد علی شأن لایتجاوز حد

الاعتدال و بعضی گفتانند که حکمت علم الهیات است که از

قواعد حکمای قبل است و همچنین گفته اند حکمت علم جواهر

واعراض است و همچنین علم هیئت و امثال آن و برخی گفته اند

حکمت علم بمعاشراست درد نیا و شسرنمه قائلند بر این که

حکمت علم باصول است و نفوسی برآنند که حکمت در شئون و نوات عدل

است و آن اعطاء کل ذیحق حقه میباشد و خواهد بود و برخی

برآنند که علم اکسیر است و هرنفسی بآن فائز شد بخیر کثیر

فائز است و بعضی برآنند که علم هندسه و امثال آن است

انتهی

و در الواح و آثار این امر ذکر حکمت بسیار شد و شمعای در

ضمن لغت باب و تقیه ذکر است و بنوع کلی حکمت در آثار و

الواح و عرف بهائی بمعنی حزم و احتیاط و ملاحظه مصالح

وقت و مقتضیات اجتماع و نفوس تداول یافت که در کتاب امر و

خلق بتفصیل مسطور گردید و از خطابی و بیان شفاهی برای

جمعی از دوستان است قوله :

" جمال مبارک حاجی میرزا حیدر علی را از اسلامبول

بمصر فرستاد و امر بحکمت کرد حاجی در مصر حریت دید و

بهر جات تبلیغ کرد و دشمنان از اسلامبول بمصریان نوشتند که

پیامبر بهائیان بسوی شما آمد و حاجی باقونسول ایران

مصاحبت کرد و او و پیرا بخانه خود دعوت نمود و در آن اثناء

لوحی برای وی رسید و امر فرمودند که باید در حین نسرول بلایا مانند جبلی راسخ در امر باشد چه ابرار ببالایا امتحان میشوند و حاجی پس از مطالعه لوح بر فقایشتر گفت که معلوم است بلایای طلوع مینماید و رفقایش با او گفتند بخانه قونسول نرو چه بسا شری و ضری بخواد و چون در زیر علمش باشی حکومت مصر نخواهد توانست جلوگیری کند ولی حاجی به نصیحتشان اعتنا نکرد و بخانه قونسول رفت و این در ماه رمضان بود و تا وقت سحر ماند و قونسول پیدا نشد و همینکه خواست برگردد او را گرفته توقیف کردند و رفقایش را هم گرفتند که هفت نفر بودند که در بیانشان علمی افندی مترجم و غیر بهائی وجود داشت و دست حاجی را بدست یکی از رفقا و پایش را به پای دیگر با یک زنجیر کردند و دیگر آنرا هم بهمین کیفیت نمودند و بخرطوم نفی و حبس کردند " انتهى

و نیز در ضمن لغت نبال زکری است .

و در لوحی خطاب بعبد الوهاب است قوله :

" طبیعینی که بطبیعت قائلند درباره انبیا نوشته اند

کهایشان حکیم بود هاند "

لوح حکماء از الواح معروف و معظم خطاب به آقا محمد

فاضل قاضینی نبیل اکبر در عگا صد دریافت و راجع بتاریخ ایام حکماء اقدمین مذکور در آن لوح خطابی بمس روزنبرك اهل لندن مورخ ششم آپریل ۱۹۰۶ است قوله :

" و آنچه در خصوص تواریخ فلاسفه سؤال نمود میبودید

تاریخ قبل از اسکندر یونانی بسیار مشوش است زیرا مسلم است که تاریخ بعد از اسکندر ترتیب و انتظام یافت لذا ابداً بوقایع تاریخیه و روایات قبل از اسکندر اعتماد نتوان نمود و این مسئله در نزد عموم مورخین محققین مسلم است چه بسیار مسئلهای از مسائل تاریخیه که در عصر ثامن عشر مسلم بود و در تاسع عشر مخالف آن تحقق یافت لهذا بر احوال مورخین و روایات قبل از اسکندر حتی زمان حیات نفوس مهمه اعتماد نه پس در اختلاف مضمون لوح حکمت و نصوص تاریخیه تعجب نمائید باید یک قدری در اختلاف عظیم مورخین و تواریخ متباینه دقت نمود چه مورخین شرق و غرب بسیار اختلاف دارند و لوح حکمت بحسب بعضی از تواریخ شرق در قوم شده مقصود این است که حتی در تاریخ مقدس که مقدسترین تواریخ است اختلاف در اوقات حیات مشاهیر موجود تا چه رسد بتواریخ سائره و ازین گذشته انجمنهای معارف اروپا متصل به تصحیح تواریخ موجوده شرق و غرب

مشغول باوجود این چگونه تواریخ مشوش ام قبل از اسکندر بانص الهی مقابلی نماید اگر استغرابی مینمایند درین اختلاف تاریخ مقدس تعجب فرمایند و الا نصوص الهیه امر محتوم است و جمیع تواریخ عالم بانص الهی مقابلی ننمایند زیرا تجربه گردیده که بعد از تحری حقیقت و تتبع در آثار قدیمه و قرائن کل راجع بنصوص الهیه گردند . اصل ثبوت حقیقت مظهر کلی الهی بود بعد از ثبوت حقیقت او آنچه فرماید آن صحیح است تواریخ قبل از اسکندر که مبنی بر اقوال افواهی خلق بوده بعد تدوین یافت و در میان آن تواریخ بسیار اختلاف البته مقاومت بانص الهی نکند و در نزد خود مورخین مسلم که تاریخ بعد از اسکندر تدوین یافت و پیش تاریخ افواهی بود ملاحظه کنید که تاریخ یونان چه قدر مشوش بود که زمان حیات امیروس شاعر یونانی هنوز مختلف فیه است حتی بعضی برآنند که امیروس وجود نداشته و این اسم اختراعی است . انتهى

در مجله دانشکده ادبیات سال چهارم شماره ۳ است :
 " ابن تیمیة تقی الدین ابوالعباس احمد متوفی بسال ۷۲۸ در کتاب الرد علی المنطقیین (چاپ بمبئی ۱۳۶۸)
 در فصل راجع به اختلاف فلاسفه گوید (ص ۲۳۷) و قد

ذکر محمد بن یوسف العامری وهو من المصنفین فی مذاهبهم ان قد مائهم دخلوا الشام و اخذوا عن اتباع الانبیاء داود و سلیمان و ان فیثاغورس معلّم سقراط اخذ عن لقمان الحکیم و سقراط هو معلّم افلاطن و افلاطن معلّم ارسطو و این مطلب مأخوذ است از همان فصل کتاب الامد علی الابد که کرازا ذکر شد و گویا ابن تیمیة آنرا از کتب تاریخ حکماء برداشته است . و

روزنامه فارسی بنام حکمت منطبع در قاهره مصر را میرزا مهدیخان زعم الدوله مینوشت و کتاب :

مفتاح باب الابواب منتشر ساخت و تعرض بامر بهائی مینمود کتاب در سال ۱۳۲۱ هـ ق و مجله در سال ۱۳۲۹ و وفاتش در سال ۱۳۳۳ شد .

مصدر عربی سترون و تراشیدن موه در

(حَلَق)

قرآن در احکام حج است :

" وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

الْهَدْيُ مَحَلَّهُ "

و در کتاب اقدس است :

" وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ "

(حُم) در لوح بناپلئون است :

" يا مَلِكُ قَدْ كَتَبْنَا بِأَمْرِ الْعِرَاقِ إِلَى أَنْ حُمَّ الْفِرَاقُ " ای پادشاه در مرکز عراق و بغداد بودیم تا آنکه مفارقت از آن- مقدر و نزدیک شد .

در قرآن در قصه ذوالقرنین است :
(حَمِيَّةٌ) " حتى اذا بلغ مغرب الشمس
وجدها تغرب في عين حَمِيَّةٍ " بمعنی گرم و بمعنی در لجن و گل سیاه و از مبتین و مرکز عهد ابی در تفسیر و تأویل عرفانی آن بیان مشهور مطبوعی است قوله :
" فالماء الغائر من حقيقة الجود على عالم الوجود في حيز الشهود والحرارة الشديدة التي ظهر من نار الوجود اذا اجتمعتا يعبران بالعين الحَمِيَّةِ ای جامیة بحرارة - محبة الله العزيز الودود "

و قوله :
" فوجد ان شمس الحقيقة غاربة في مغرب عين الحيوۃ الحمأة ای معین ماء الوجود المختلط بِحَمَاءِ " الخ و حماة لجن گل سیاه .

عربی بمعنی مرگ . در خطابی در مناجات طلب مغفرت برای آقا محمد کریم عطار است :

(حِمَامٌ)

" حتى انتهى الايام وتجرع كأس الحِمام "

حَمَامٌ - حَمَامَةٌ كِبُوتَرٌ . حَمَامَاتٌ جَمْعٌ . در ایقان است :
" تأویل کلمات حَمَامَاتٌ ازلیة را جزهیا کل ازلیما دراک ننمایند " که بتشبیه و استعاره اطلاق بر مطالع انوار الهیه گردید .

حَمَامٌ گرمابه . حَمَامَاتٌ جَمْعٌ . در کتاب اقدس است
..... حَمَامَاتُ الْعَجْمِ "

عربی سرخی . و باصطلاح شیخ احسان
(حَمْرَةٌ) رمز لون عالم قضا میباشد که شمه ای ضمن سرب ع و ک ش ب ذکر است و بر همین اصطلاح ذکر :

رُكْنٌ لِحَمْرَاءٍ وَ سَفِينَةٌ لِحَمْرَاءٍ وَ مَانِدَانٌ وَ اِطْلَاقٌ بَرِّينِ اَمْرٍ دَرِ اَثَارٍ وَ تَوْفِيعَاتٌ بَكثَرَتْ شَدَّ وَ دَرَاوَاتِلُ اَيَّامِ اَيْنِ اَمْرٍ حَسَبِ دَسْتُورِ بَابِ اعْظَمِ اَثَارًا رَا بَرَنْگِ سَرخِ مِینُوشْتَنْدِ وَ شَعَارِ اِيْمَانِ دَرِ بَيْنِ اَمْرِ شَهَادَاتِ بُوَدِ قَوْلُهُ :

" كما اشار الصادق في قوله بانَّ حَسَبَ الشَّرْفِ لَا يَكُونُ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الْوَاهِبِ وَ اِنَّ السَّالِكَ إِلَى اللَّهِ فِي الْمُنْهَجِ الْبَيْضَاءِ وَ الرُّكْنَ الْحَمْرَاءِ لَنْ يُوَصَلَ إِلَى مَقَامِ وَطْنِهِ إِلَّا بِكَفِّ الصَّفْرَعَمَانِ اَيْدِي النَّاسِ وَ مَا يَنْسَبُ إِلَيْهِمْ وَ اِنَّ اعْلَمَ النَّاسُ

بِاللَّهِ آيَاتُهُ أَرْضَاهُمْ بِقَضَائِهِ *

و در آثار والواح نیز این اصطلاح بسیار است از آن جمله :

صحیفه حمراء مکرر ذکر یافت منها در لوح خطاب بحرف ج آقا جمال بروجردی است قوله :

" انه ذكرك من قبل بماناج عرف الرحمن في الامكان
في هذا الحين وبشرك بما قدر لك من القلم الاعلى ففى
الصحيفة الحمراء ان احفظ هذا المقام *
و در کتاب عهدی است :

" هر مقبلى اليوم عرف قميص رايات و بقلب طاهر بافق
اعلى توجه نبود او از اهل بها در صحیفه حمراء مذکور الخ
که مفهوم است مراد لوحی مخصوص نیست .
و در لوحی دیگر قوله :

" و آن کلمه مبارکه اینست که در صحیفه حمراء مذکور

الخ

و در لوح دنیا است قوله :

" در صحیفه حمراء در سجن عکنازل شد " الخ

و نیز ضمن لغات امین و بقعه حمراء لقب عکاء ضمن لغت
بقعه ذکر است و هم سفینه حمراء تکرار ذکر یافت که ضمن
سرف ن مذکور میباشد .

میرزا حشمة الدوہسر عباس میرزا نائب

(حَمْرَة) السلطنة بن فتحعلیشاه در ایامی که

حکمران خراسان بود و هم با ایامی دیگر

که فرمانگذار آذربایجان گشت تماس با تاریخ این امر یافت که

در ظهور الحق تفصیل داده شد و بالاخره در سال ۱۲۹۲

در حین لشکرکشی بامر ناصرالدینشاه به بر رفع فتنه شیخ

عبدالله معروف در صائین قلعه افشار در گذشت و حاجی

میرزا حسینخان سپهسالار بحکمرانی آذربایجان و با امیر

نظام گروسی مأمور قلع و قمع آن فتنه گشتند .

حیی در یکی از آثار غصن اعظم عبدالبها

است قوله :

(حَيِّا - حَمِيَّة) والتحية والبهاء على السفينة الحمراء

والتراية البيضاء . . . وعلى من حام حول حماها "

بمعنی قرق و منعگاه یعنی و بر سر که دور پاستاه و حریم

اعلا پتر طواف کرد .

حیی حفظ و حمایت کرد . در وصایای مولی الوری عبدالبها

است :

" و حَمِي حَمِي شريفته الشمعاه " الخ

حمیاد لوح رئیس است :

" یا روحا لمن شرب حُمیا المعانی من مُحیارته وُعَلَل
من هذا الخمر " الخ بمعنی شراب پر نشاء و

مُحیا بمعنی گونه و رخسار وُعَلَل ماضی مجهول از تعلیل
بمعنی نوشاندن بی هم است یعنی " چه شادی کسیرا
که جام هوش ربا از دیدار جمال پرورد گارش نوشید و همی
ازین باده بسر کشید "

و نیز در لوحی دیگر است قوله :

" ولكن این مخصوص شارب ان حُمیای عشق از مُحییای
رحمن است "

حَمِیَّة در کتاب اقدس است قوله :

" ایاک ان تمنعک الحمیة عن شطر الاحدیة " بمعنی
غیرت و نخوت و عصیبت و آبرومندی .

بفتح حاء و شد نون و قصر آخر که در عرف
مسیحیان سوریه و اعراب حرف سین باخر

ملحق کرده حنّاس خوانند نامی عبری
و اسم قاضی سابق یهود که به نگام فتور بر عیسی مسیح
امضاء قتل نمود . و در لوح به شیخ محمد باقر مجتهد
اصفهان است قوله :

" كما اتبع قوم قلمهم من سعی بحتان الذی افتی علی

الروح من دون بیّنة ولا کتاب منیر
و در لوحی دیگر است قوله :

" و حنّان که اعلم علمای عصر بوده و همچنین قیافا که
اقضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند "

و در لوح بناصرالدینشاه و غیرها نیز چنین مذکور و در -
نسخه ها در آخر نام حرف نون میباشد و شاید در آن حدود و
آن ایام چنین تلفظ میشد .

عربی که در عرف فارسی خربزه* ابوجهل
خوانند و در تلخی ضرب المثل میباشد .
در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان

(حَنْظَل)

است قوله :

" بیذائقه قدر غسل از حنظل نشناسد "

بن ابی عفراء طائی در قصه نعمان بن
منذر لخمی و یوم نعم و بوس در رساله*
مدنیّه و بیانات شفاهیه غصن اعظم

(حَنْظَلَة)

عبدالبهاء* مذکور و مشهور میباشد

در صورت صلوة یومیّه است قوله :

" و تسمع ضجیحی و صریخی
(حنین)

و حنین فوادی " و در دعا* یدعوه

محبی الانام فی الايام قوله :
 " بسم الله الاعظم الاتع الاقدس العلی الابهی سبحا
 اللهم یا الهی تسمع حنینی کحنین الثکلی " الخ
 ودر زیارت سید الشهدا * قوله :
 " وارتفع حنین الفردوس الاعلی "
 ودر لوحی است :

" امروز ناله، عدل بلند وحنین انصاف مرتفع " الخ
 که در همه جا همان ناله است

حُنین محلی معروف بمحاربه از اصحاب التبی . در لوحی
 است قوله :

" بعد از فتح مکه غزوه حنین که مابین مکه و طائف است
 واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد
 از قبیل اباعروا و غنم و غیره حضرت باع اظلم اهل مکه مثل
 ابوسفیان و غیره هریک صد ناقه عنایت فرمودند و مادون
 هولا * اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک ان -
 تعدل فغضب رسول الله وقال ان لم یکن العدل عندی
 فعند من ودرین مقام انصار مکه شدند چه که از همه فقیرتر
 بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بایشان عنایت نفرمودند
 فلما اخذهم سوء الظنون والا وهام اخذتهم ید عنایة ربک

مالك الانام قال الرسول روح من فی الملکوت فداها ما
 ترضون یا انصار بائتم یرجعون مع الابعروا لا غنام و انتم
 ترجعون مع رسول الله *

مصدر عربی مهربانی و دلسوزی کردن .
 در خطابی در صورت زیارت برای عمه طلان
 خانم است که ذیل آن نام ثبت میباشد
 قوله :

" وتأخذینی فی حزنک بحنوو و فاء "

(حَوْبَة) عربی گناه . در مناجاتی در خطابی
 است :
 " رب لا تؤاخذنی بزلتی و اصح

حَوْبَتی "

حَوْرَاء عربی زن سیاه چشم که سیاه سی
 و سفیدی چشمش بغایت باشد . حَوْر
 جمع و در قرآن بمعبارت :

" و زوجنا هم بحور عین " و " و حور مقصورات فی الخیام
 لم یطمشهن انس قبلهم ولا جائن " و امثالها در وصف نعم
 اهل ایمان در جنت تکرار ذکر شد .
 و حَوْرِيَه بمعنی تنی از افراد حور بند کور است که بمعنی روحانی

رمزی تشبیهی اعلی در آثار بسیار ذکریافت از آن جمله در
لوحی است قوله :

” فطلعت حوریة آتی كانت فی ازل الآزال فی
سرادق القدس والحفظ والجمال ومکتوب علی جبینها من
مداد الحمراء ولم الاخفی تا لله هذا الحوریة ما اطلعت
عليها نفس الا الله العلی الاعلی وطهر الله ذیل عصمتها
عن عرفان ملاه الاسماء فی جبروت البقاء . . . عند ذلك
علقت وتعلقت وسیرت فی السماء كانتها تمشی علی خط
الحمراء فی قطب الهواء وكاتی وجدت بارق سلسلة الوجود
تحركت من حركة خطها تحت رجليها ثم بعد ذلك نزلت
وقربت وجاءت حتى وقفت تلقائي وكنت متحيرة فی لطائف
خلقها اذا وجدت فی نفسي وله من شوقها وجذبة من
حبها رفعت ايدای اليها وكشفت القناع عن كنفها . . .
فسبحان الله بارئها فيما اشهدني فيها فتبارك الله موجد
فيما شهدت من ظهورات القدرة من جلالها ثم التفت الی
بتامها وفتحت شفيتها . . . قالت اجد فيك من آثار
الحزن الذي ما شهدت فی احد دونك . . . اذ انا كنت
رأسها الی جهة قلبی وكانت متفحصا فی تمام اركانها وجوار
وعظامی وحشای . . . اذ اصبحت بضجیح لن اقدران -

اصفها واذكرها حتى بيكيت بيكائها ورفعت يداها الی
كتفای . . . ثم بعد ذلك ضجت وتزلزلت وترجفت واضطرت
وتفجعت ونالت ونادت وسقطت بوجهها علی التراب . . . ثم
بعد ذلك اخذتها وغسلتها من مدا مع عینی وكفنتها فی
شبابی . . . وكذلك تلقى عليكم ياملاء الفردوس من رؤيا
البقاء عبروا لی ان كنتم لرؤيا الروح تعبرون»
وقوله :

” بسمه المفرّد علی الافنان يا اسمی اسمع ندائی
. . . انا كنا مستويا علی العرش دخلت ورقة نورا
لابسة ثيابا رفيعة بيضاء اصبحت كاليد الطالع . . . و
عند ذلك صاحت وقالت كل الوجود لبلائك الفداء يا
سلطان الارض والسماء الی م اودعت نفسك بين هؤلاء
فی مدينة عكا اقصد ممالك الاخرى المقامات التي ما
وقعت عليها عيون اهل الاسماء عند ذلك تبسما عرفوا
هذا الذكر الاحلی وما اردناه من السر المستسر الظاهر
الاخفی يا اولی النهی من اصحاب السفینتی الحمراء قد
تصادف هذا الذكر يومانيه ولد مبشری الذي نطق بذكری
وسلطانی واخبر الناس بسماء مشيتی وبحراراتی وشمس
ظهوري وعز زناه بيوم آخر الذي ظهر الغيب المكنون و

المخزون والرمز المصون (مراد ويوم أول ودوم محترم است)
... طوبى لمن وجد عرف الله في هذا اليوم الذى كان
مطلع الظهور . . . سبحانك يا الهى بارك على احبائك
ثم انزل عليهم من سماء عطاءك الخ

وقوله :

" هو السلطان في ممالك البيان قد كنا تفكرنا في الارض
انما طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حورية نورا وسارت
الى ان قامت في وسط السماء ونادت باحسن الاصوات يا
ملاء الارض والسموات انى حورية سميت بالامانة . . . اقسمكم
يا ملاء الانشاء بمولى النورى وسلطان الآخرة والاولى بان
لا تحجبوني بحجبات الخيانة والحرص والهوى الخ

ودرسورة القلم است قوله :

" ان يا حورية البهاء ان اخرجى من مكن البقاء . . .
تالله الحق اتى لحورية قد كنت على قطب الرضوان عن
خلف ستر الرحمن وما دركنتى عيون اهل الامكان الخ
ودرسورة الهيكل است قوله :

" فلما توجهت شاهدت حورية ذكر اسم ربي معلقة في
الهواء محاذى الراس . . . ان يا حورية المعانى ان اخرجى
من غرفات الكلمات الخ

وقوله :

" يا محبوب قد طلع جمال القدس عن خلف الحجاب
وان هذا الشئى عجاب . . . قل قد كشفت حور العطاء عن
وجهها النقاى وتعالى عن جمال بدع عجاب الخ
ودر لوق بحرف البقا است قوله :

" قل نزلت حور البقاء نزلة اخرى ليتقبل هذا الفم
الدورى الاحلى فسبحان من خلق فسوى واخذت كوب الحما
بيدها اليمنى فسبحان ربي الاعلى الخ
ودر لوق درشان عيدر ضوان قوله :

" فامر حوريات البقاء بالخروج عن غرف الحمراء على
هيئة الحورا والظهوريين الارض والسماء على جمال الابهى
ثم اذن لهم بان يدركن كاس الحيوان من كوثر الرحمن
واهمل الاكوان من كل وضيع وشريف فيا مرحبا هذا عيد الله
قد ظهر عن افق القدس بجذب بديع ثم امر الفلمان الذين
خلقوا بانوار السبحان ليخرجن عن الرضوان بطراز الرحمن و
يسقين باصابع الياقوت الخ

ودر ضمن رأى نيز شمه اى مذكور است واز نفس سوق عبارات
وقرائن موجوده مانند " ان اخرجى من غرفات الكلمات "
وغيرها معلوم است كه همه برنوع تشبيهه و تخيل و تأكيد

و تثبیت حقایق تصویرگردید

حیة زندگانی . در لوح رئیس قوله :

(حياة حتى - حياء) * قل قد جاء الغلام ليحيى العالم

ويتحد من على الارض كلها * تا زنده

کند جهان را .

حقی زنده و نام حروف حقی در اصطلاح بیان بر مؤمنین

اولین باعتبار نفع حیاة جدید روحانی در آنان و هم

باعتبار انطباق عدد ابجدی ۱۸ معروف است و در ضمن

حرف ثبت میباشد .

حیاء شرم و آزر و خجلت - در کتاب اقدس است :

" انا نستحيى ان نذكر حكم الفلما ن "

و در لوح باشرف است :

" وما استحيوا من الله الذى خلقهم با من عنده "

کلمة حیاط عربی جمع حائط بمعنی

(حیاط باغ) دیوار و در عرف فارس محوطه خانه و

باغ است . و حیاط باغ در طهران

شهرت خانهای در محله سر قبر آقامعروف (که در عصر

پهلوی خراب و باغ فردوس شد) شده بود که از وقت قرار

گرفتن میرزا نعیم و نیرو سینا از سده اصفهان و تأسیس یافتن

نخستین مکتب بهائی و رفت و آمدها بنام مذکور اشاره
و تسمیه یافت و آن اولاً در حدود سال ۱۳۰۶ هـ ق و ثانیاً
در حدود سال ۱۳۰۶ و ثالثاً در حدود سال ۱۳۱۵ -
بواسطه آقا سید حسن هاشمی زاده شد .

حیدر عربی از نامهای شیر درنده و
(حیدر و حیدر علی) آورده اند که علی امیر المؤمنین بنام حیدر

و حیدرة لقب مینمود و شیعمان حیدر

بافراد و حیدر علی با ترکیب بعلی را نام رجال کردند و

مستقیان بدین نام از معاریف مؤمنین این امر عده کثیر در

آثار و افواه مذکور و مشهور میباشد از آن جمله :

شیخ حیدر بن شیخ یعقوب اهل درنبروک پایتخت

قزاقستان متولد در حدود سال ۱۸۶۳ م متوفی در عشق آباد

بسال ۱۹۳۶ بود و او چون از وطن بطهران رفته چند ی

در بیمارستان خدمت نمود در آن اثناء بسال ۱۸۹۳ بواسطه

دکتر محمد خان تفریشی کتاب بهائی دیده ایمان بدین

امر آورد و چند سال در مدرسه تربیت بهائی معلم شد و

شیخ محمد علی قائینی ویرا بعشق آباد برده در مدرسه

بهائی آنجا معلم عربی کرد و سالها باین خدمت اشتغال
داشت و تمام مدت اقامتش در عشق آباد الی آخر الحیات

سی سال شد و در مرقومات و آثار مرکز عهد و میثاق مذکور است دیگر :

میرزا حیدر علی اردستانی از بقیة السیف قلعه طبرسی مازندران که در تاریخ ظهور الحق بتفصیل وصف شد و ناماً از میرزا یحیی ازل خطاب بوی در ضمن شرح احوال او ثبت است دیگر :

حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی که بمحضر ابهی در آدرته تشریف یافت و مأمور اقامت اسلامبول گردید و چهار ده ماه در آنجا زیسته و اسطه ارسال مراسلات و هم خرید اشیا برای بهائیان مسافر بود و تا آخر سنین ابهی همی تبلیغ نمود و نوبتی قصد فداکاری داشت .

در لوحی است قوله :

« در ذکر جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله قد قبلناه فضلاً من لدنا و اقمصناه قميص الفضل و العناية الذي استضاء به الجنان كلها ان ربك لهو الغفور الرحيم ولكن اين مقام ختم شد با و من يرتكب بعده ما ارتكب لا يذكره الله اتم لهو الحاكم على ما يريد اينگونه امور في الحقيقة مرضي نبوده و نيست و همچنين عدّه معبودات از قبل بدست خود جان در سبيل محبوب امکان ايسار نمودند

و مقامات هريك در الواح نازل شده طوبى لسلطان الشهدا (سيد اسمعيل زبيح زواره اي) الذي فدى نفسه فى العراق ولا مثاله فى ديار اخرى طيبى قد ظهر فى هذا الظهور مالا ظهر من قبل ان ربك لهو الجذاب المحرك النفاذ المقتدر الفياض العليم الحكيم ولكن بعد از شهادت فخر الشهداء الذي سعى بالبديع فى ملكوت الاسماء كل بحفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمتی از نفوس در ارض -

ظاهر شود هذا ما اردناه لهم ليس لا حدان يتجاوز عن حدود ربه ان اوامر الناس بما جرى من القلم الاعلى فى هذا المقام ليعرفن و يكونن من العاطلين و او در يزد خبر صعود ابهى را شنيد و نسخه‌ای از خطاب عمومى كثير النسخ منتشر از غصن اعظم را قوله : « ان التيرا اعظم الخ

را در يزد خواند و طبق اجازه‌ای که از قبل داشت تا بيروت رفت که بعكاه برسد ولى دستور کتبی آمد که بهر تشييت مقام مرکز عهد و میثاق در ايران سفر کنند لذا به تبريز رفت و آقا محمد مصطفی بغدادی یکسال بعد از صعود تفضيل اوضاع داخلية را برايش گفت و در حالیکه آقا سيد اسد الله سدهی اصفهانی با او همراه بود بعكاه رفته مدت هفت ماه بماند و از آن پس بنوع پيشر اسفار تبليفيته در ايران وقفقا

و ترکستان روس و غیره را کرد و در یکی از اسفارش بسال ۱۳۱۶
هنگامیکه از یاد کوبه بایران میرفت ملاًها خواستند تعرّض کنند
و تفصیل تمام احوالش تا وفاتش بحیفا در تاریخ طهور الحق
مسطور میباشد و در ضمن نام جمال هم زکری ازواست .

کلمه عربی بمعنی ستم و جور و کاست . و
(حَیْف) در عرف شایع فارسی بمعنی دریغ و

افسوس . در لوح بنصیر است قوله :

" باری بیان را در این مقام منصرف نمودیم چه که حیف

است قلم تقدیر باین از کار تحریر نماید "

و در لوح اتحاد قوله :

" حیف است این ایام نفسی بشئونات عرضیه ناظر

باشد "

شهر مهمّ معروف فلسطین و مرکز مجلّل

(حَیْفَا) معظّم امریهائی که در ضمن نام فلسطین

و کرمل و غیره مانیز مذکور است و غصن

اعظم عبد البهائیه پسر از ختام کار سلطان عبد الحمید و انقراض

دولت عثمانیان بآنجا ورود فرموده مقرّر قرار دادند که الیوم

مرکز عالم بهائی میباشد و چنانچه ضمن نام مصریّت است بعد

از سفر اروپ و آمریکا در ۷ محرم ۱۳۲۲ هـ ق مطابق دیسمبر

۱۹۱۲ با سرهانش میرزا جلال و میرزا سعید زکریا در راه
احمد سهراب و خسرو وارد شدند و خانه مسکونده شان را آباد
جکسن امریکائی که در سال ۱۳۱۸ با اتفاق ست هرست
و دکتر گتینگربزیارت حیفا رسید خریداری کرده تقدیم داشت
و بالاخره صعود ایشان ازین جهان در آنجا واقع شد
و تلگراف ورقه علیا برای بهائیان این عبارت بود :

" قد صعد حضرة عبد البهاء الى الملكوت الابهی "

شب دوشنبه ساعت یک و نیم ۲۸ ماد نوامبر ۱۹۲۱ صعد
واقع گردید و مقرّر استقرار جسد منقرّب جنب رمس مطهر
نقطه در مقام اعلی بدامنه کوه کرمل شد . سواد دعوتنامه
مطبوعه :

" هو الحقّ الباقي اسرة حضرة عبد البهاء عباس خاصّة "

والبهائیین كافة ینعمونه الیکم وقد انتقل البارحة ویشیع غدًا

الساعة التاسعة قبل الظهر من منزله الى داره طریق

جبل الكرمل حیفا ۲۸ تشرین الثانی سنه ۱۹۲۱ "

نقل از عبد البهائیه و البهائیه از صاحب مجلّه زهرة الجمیل :

" فی الساعة الواحدة والنصف من ليلة ۲۷ - ۲۸ من

شهر تشرین الثانی ختمت حياة حضرة عبد البهاء عباس

رأس الدیانة البهائیه المعروفة و ما انتشر خبر انتقاله حتّی

تحركت اسلاك البرق وطيرت منعاه الى سائر اقطار العالم ووزعت النشرة الآتية بين الاهلين في حيفا وبعكا وسائر فلسطين (اسيرة حضرة عبد البهاء خاصة والبهائيون كافة ينعونه اليكم وقد انتقل البارحة ويشيع غدا الساعة التاسعة قبل الظهر من منزله الى داره على طريق جبل الكرمل) فكان لهذا الخبر رنة حزن واسى ووقع منعاه على قلوب مشايخه وعارفيه وقوع الصاعقة فمطلو الدموع لفراقه وما علت شمس الثلاثاء في التاسع والعشرين من الشهر حتى توافد القوم وحدانا وزاقات الى داره ولما آزف الموعد المضروب سارت الجنازة بموكب مهيب جليل يمشى فيه حاكم المدينة وحاكم القدس الشريف وباقي رجال الحكومة وممثلوا الدول والرؤساء الروحانيون وموظفو الدوائر الرسمية والوجهاء والاهالي على اختلاف مللهم وطبقاتهم وفي مقدمتهم فخامة المندوب سامي البريطاني في فلسطين الشهيرة صموئيل وكان التعش محمولا على الاكف الى ان وصل الموكب الى المدفن في الجبل الكرمل فوضع على طاولة في وسط ساحة كبيرة وابرى الشعراء والادباء يعزرون البهائيين خصوصا والشرق عموما وهومن اعظم رجاله على فراقه ومعددين مناقبه ومبراته وكان من جمعة المتكلمين حضرة مفتي حيفا

الشيخ محمد مراد وحضرة رئيس روجي طائفة الروم الكاثوليك الخوري باسيليوس قسيروابم وحضرة الخطيب الشهير الشيخ اسعد الشقيري وحضرة الشيخ يونس الخطيب وحضرات الادباء السادة عبد الله مخلص ووديع البستاني ويوسف الخطيب وابراهيم نصار وبيزاكو وقد تسابق المصريون الى اخذ رسم الجنازة باشكال مختلفة اما الجرائد والمجلات المحلية فقد وفته حقه فخصت جريدة الكرمل مقالا تمهيدا لرئيسه في عدد من لتعداد مناقبه ومبراته ونعته جرائد النفير والطبل والسلام باعدادها واحدت الاولى منهم اعدادا ممتازا ضامما جميع ما قيل . . . وخصت مجلة زهرة الجميل قسما منها لنشر ترجمة حياته وتاريخ ديانته ومجمل تعاليمها لمحفة في تاريخ البهائية في سنة ١٨٤٤ ظهر في بلاد الفرس شاب . . . الى . . . وقد نقلت رفاتة في اواخر سنة ١٩٠٨ الى حيفا حيث رفع له مقام على جبل الكرمل يزوره فيه جميع شايخيه فقام بعده رجل . . . الى . . . نعتة الى بغداد سنة ١٨٥٢ . . . الى . . . وبعد ذلك اتى به متفيا الى عكا سنة ١٨٦٨ وفي سنة ١٨٩٢ استأثرته الرحمة الربانية في داره الكائنة في وسط بستان كبير كان قد سمح له بتشيد ها خارج سورعا والمعروفة بالبهجة ودفن

فيها فاصبحت مزاراً يومه مشايعوه للترك به . . . الى . . .
عبد البهاء ولد في طهران سنة ١٨٤٤ في نفس اليوم
الذي ابتد فيه الباب بدعوته ونشر مبادئه وفي سنة ١٩٠٢
اطلق جناحه من الاسر باعلان الدستور العثماني فجاء
الى حيفا وجعل فيها مركزه وفي سنة ١٩١١ جال جولة
الشهيرة بين عواصم اوروبا وفي سنة ١٩١٢م الديار
الامريكية وكان مدة الحرب في حيفا مراعى الجانب
من عمال تركيا ولما كان الاحتلال البريطاني في ٢٣ ايلول
من سنة ١٩١٨ جعل قائد الجيوش المحتلة اول زيارته له
وقد اوصى بذلك ثم ارسل اليه جلاله ملك الانكليز وسام
العضوية في الامبراطورية من درجة الفارس ثم انتقل الى
رحمة الله في ليلة ٢٧ - ٢٨ من تشرين الثاني *

سواد بعضى تلكرافات از وزارت خارجه درلندن يمدوب
سامى در فلسطين : بتاريخ اول ديسمبر سنة ١٩٢١ نمره
٣٦٥ " باسف عظيم خبر انتقال سرعباس عبد البهاء راتلقى
نمودم خواهر دارم كه از قبل حكومت جلالت پادشاه بريطانيا
تعزية مناسب بطائفه بهائيه ابلاغ داريد " (امضاء تشرشل)

مندوب سامى فلسطين از قدس بتاريخ ٣٠ نوفمبر ١٩٢١
" جنرال كانگريو رجا دارد كه شما نهايت تأسف اورا بعائله "

سرعباس البهائى مغفور ابلاغ داريد . امضاء مستشار ملكى)
مندوب سامى فلسطين از مصر بتاريخ ٢٦ ماه نومبر
١٩٢١ خواهر دارم كه مشاركت خالصانه مرا باقربان مغفور
سيد عبد البهاء عباس وطائفه بهائيه درين فقدان مرشد
محترمشان ابلاغ داريد امضاء النبى)
نقل ملخص از نفيير " حيفا الثلثاء في ١٧ كانون ثانى
(نياير) سنة ١٩٢٢ يوم الاربعين لا انتقال عبد البهاء
عباس يوم الجمعة في ٦ الجارى صادف يوم الاربعين لا انتقال
رجل الانسانية والعلم والحنان عبد البهاء عباس فى الساعة
الواحدة بعد الظهر توافد على بيت الفقيد اهالى حيفا و
عكا والبلد المجاورة وفى مقدمتهم حاكم المقاطعة وكبار و
موظفى الحكومة والدوائر وقناصل الدول الاجنبية والرؤساء
الروحانيين وكل من له مائة عند قومه من عالم و شاعر ومشترع
ومدير على اختلاف العناصر والملل والنحل حتى كان الاجتماع
حافلاً مهيباً لم يسبق فى حيفا بل فى اى بلدة كانت من
بلادنا الشرقية كان صادف مثله قط وبعد مناولة طعام
الغذاء الذى كان مانعاً منتهى الذوق والترتيب وكان
عدد الذين ضمتهم الموائد يزيد عن ٦٠٠ شخصاً اكلوا
عموماً من افخر الاطعمة والذها اجتمع الجمهور فى قاعة

فسيحة نصب في صدرها منبر يعلوه رسم الفقيد وفي الساعة الثانية تماماً اعتلى المنبر حضرة السرى الفاضل عبد الله افندى مخلص وافتتح الحفلة فائلاً لقد غشنا هذه السارة التي كانت تسمى الفضلاء ومصدر الفضائل اكثر من مدة الخ بعد از او پانزده خطيب وشاعر خطابه وقصيده خوانند كه از آن جمله حاكم حيفا كه از خود و از مندوب سامي فلسطين و از سكرتر مديتي بانگليسي ادا كرد و نيز مفتي حيفا بعربى و پانزدهم حسين روحى از جانب مقام ولّى امرالله شوقى ربّانى كلمه ختام را ادا كرد و خطابه و قصيده عربيه ادا نمود و محضر ارائه نمونه يكي از آن خطابه ها نقل از جريده نفيير جنين بود :

" قال حضرة الكاتب محمود افندى جال ايها السادة كلكم تعلمون ما كان اليه فقيدنا الاعظم من طهارة الاخلاق والصفات الكمالية وحسن السيرة التي قل ان يضارعه بها مضارع الآ و هو السيد عبد البهاء عباس اعلى الله منزلته فسى فراديس الجنان لانه قد عاش بينكم نصف قرن وهى مدة كافيه لحسن الاختبار بما انلى معه صداقة صميمية قديمة يمتدّ زمنها اكثر من ثلاثين سنة اريد ان اذكر عنه جملة صالحه فى هذا المحفل المهيب على سبيل التذكار والتأسى فا قول

كانت صفات فقيدنا الكمالية اكثر من ان تحصى واوفر من ان تستقصى كيف لا وقد كان شمس عصره ووحيد دهره فضله ظاهر واحسانه متظاها لا يتغالى بنفسه ولا يتعالى على انباء جنسه وامل انسه كان يشتدل باسارير الوجوه على اسرار القلوب يرى باول رايه آخر الامور ويهتك عن مهمات ظلم الستور ويستنبط دفاين القلوب ويستخرج ودايع الفيوب وكان بعاله متبرئ وعن مال غيره وري وثانت يده فوق كف الفقراء وتحت شفاه الاغنياء واعترف الاعداء بفضلهم واعترف الاولياء من بحره و ميايد كره بمزيد الفخراته كان اوفى من السموجل وبيان ذلك انه من مدة ثلاثين سنه تقريباً ابعده الى عنّا احد اشراف صنعاء اليمن واسمه عبد الله باشا اليمنى وبعد مدة مرض ولما يئس من حياته استدعى اليه السيد عباس افندى وسلمه مبلغاً جسيماً من النقود قدره سبعين الف قرش واوصاه بانّه ان اهل من مرضه ان يردوا اليه وان هومات فلينفق منه خمسة آلاف قرش على تجهيزه ودفنه ويرسل الباقي الى ابنته خارج صنعاء اليمن وذئله اسمها ومحل اقامتها ولم يكن له وارث غيرها فما كان من السيد عباس افندى الا انه امتنع من تسليم ذلك المبلغ بصورة سيرته كما احب صاحبه يخرج من عنده ثم عاد اليه فوراً ومعه

شاهد ان وتسلم المبلغ بحضورهما وحرّبه سندًا على نفسه
واشهد على ذلك وبعدها توفي صاحب تلك الامانة
فجهزه فقيدنا المحسن الكبير ودفنه وانفق عليه من ماله
الخاص مبلغًا اكثر مما اوصى به وايضًا كان للمتوفى عند
الحكومة عشرة آلاف قرش معاشه شهرين فقبضها السيد
عباس افندي بعد مشقة عظيمة و اضافها على تلك الامانة
فبلغت ثمانين الفًا وارسلها جميعًا الى ابنة المتوفى مع
رسول مخصوص استأجره من ماله الخاص بمأتين و خمسين ليره
عثمانيه ذهبًا فاوصلها الرسول الى صاحبته بعد مشقة
كبيرة ثم عاد الى عكا وسلم فقيدنا شهادة من المحكمة
الشرعية في صنعاء اليمن ومضبطة من مجلسي ادارتها
وبلديتها ناطقة بوصول ذلك المبلغ الى وارثه الشرعي
وهذه من بعض صفات فقيدنا ذلك المحسن الكبير والوفى
الذى ليس له نظير فلا بدع اذا قلنا وفى من السموتل ومن
جملة صفاته الكمالية واخلاقه المرضية انه كان يحسن لمن
اساء اليه وهم كثيرون ومن جعلتهم احد كبار مورى حكومة
عكا قديمًا فانه كان يسمي الى فقيدنا كل الاسائة ظلمًا
وعدوانا وكان يحسن اليه كل الاحسان لا داعيا بخير هولاء خوفًا
مشبه بل مجارة لخلق العظيم وطبعه الكريم وبعد مدة عزل

ذلك المأمور من وظيفته وخرج من عكا وهو فى حالة يرثى لها
لا يملك قوت يومه فضلاً عن ان يصحب معه عياله فما كان من
جملة اخلاق فقيدنا ذلك المحسن الكبير الا انه اعطاه من
النقود كفاية وصار ينفق على عياله مدة طويلة واخيرًا ارسلهم
الى الآستانه على نفقته مرفقهم بمنزلة مكرمين وله حسنات
كثيرة امثال هذه وما فقيدنا الا حسنة من حسنات والده
بهاء الله تغددهما الله برحمته واعلى منزلتهما فى عليين
هذا وقد تافت نفوس الفضلاء للاطلاع على تعاليم الطريقة
المهائية التى انتشرت فى مشارق الارض ومفاربها بسرعة
انتشار التورفى الآفاق وصار عدد الداخلين فيها يعد
بالملايين وهم فى بلاد فارس وفى الهند والصين واليابان
والمهروسوريا واوربا واميركا وغيرها وما سبب ذلك الا موافقتهم
للعقل والنفس والدوق السليم اشرحهم الكم هنا شرحًا وجيزًا
وهى تختصر اثنتى عشر مادة . الاول وحدة الجنس البشرى
قال الله تعالى يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكروا نثى و
جعلناكم شعوبًا وقبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقاكم
وهى راحضة لمن يتعصب للجنسيات والقوميات ولغيرها
الحديث الشريف ليس لمرس على اعجمى فضل الا بالتقوى
الثانية التحرى عن الحقيقة قال الله فى وصف المؤمنين

فاولئك تحرّوا رشداً وفى الحديث الشريف الحكمة ضالّة
المؤمن حيث وجدها التقطها وايضاً اطلبوا العلم ولو
بالصين الثالثه : لا ديان لكّما اساس واحد وهو الاستدال
على الخالق عزوجل وتقديم واجبات التعميم والعبودية له
لكّما يليق لعظمته وجلاله اذ ان جميع الا ديان يقولون
ويعترفون بوجوده حتى ان عبدة الاوثان يقولون مانعبدهم
الا ليقربونا الى الله زلفى وقال الله تعالى وما خلقت الجن
والانس الا ليعبدون . الرابعة . الذين سبب الاخاء والاتحاد
اى كل دين من الا ديان يكون سبباً لاخاء واتحاد ابناءه و
قد ثبت ^{عقلاً} ونقلًا ان رابطة الدين اقوى من رابطة اللغة ومن
سائر الروابط الجنسية والعنصرية وغيرها مهما احكمت عراها
الخامسة اتغاي الدين مع العقل والعلم بعد ما علم ضرورة
وجود الدين لبنى البشر لا حكام روابط الاخاء والاتحاد
اشترط بان يكون الدين متفقاً مع العقل والعلم اى العقل
السليم والعلم الصحيح والا فليس بدين معقول وهذا مفهوم
بالبداية السادسة المساوات بين الرجال والنساء اى بالحقوق
الانسانية الطبيعية ضمن دائرة الشرع والعقل بحسب
استعداد كل من الجنسين بموجب قابلية وفطرته وعدم تجاوز
احد الفريقين على الآخر و اساس ذلك احكام روابط المحبة

واستدامتها بين الطرفين بالعدل والانصاف . السابعة
ترك التعصبات على اختلاف انوامها دينية كانت او مدنيّة
او اقتصادية او سياسيّة او غير ذلك هذه المادّة فيها نهى
عن حمية الجاهلية قال الله تعالى ولا تجار لواهل
الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم وقوله :
آمنّا بالذى انزل الينا و انزل اليكم والمهنا واليهكم واحد و
نحن له مسلمون وقال تعالى يا ايّها الذين آمنوا عليكم
انفسكم لا يضرّكم من ضلّ اذا اهديتم * اى على الانسان
ان يسعى لاصلاح نفسه اولاً فاذا صار اهلاً لان يصلح غيره
فليكن ذلك بالحكمة والموعظة الحسنة مجرّداً عن التعصّب
قال تعالى كلّ يعمل على شاكلته فربكم اعلم بمن اهدى -
سبيلاً وقال تعالى فان تنازعتم فى شئى فردوه الى الله
والرسول اى فارجعوا به الى حكم الله وحكم رسوله .
الثامنة ايجاد السلم العام والمراد بذلك ان يكون السعى
بجد واجتهاد بوصول العالم باسره الى السلم العام وقد ورد
فى القرآن الكريم يا ايّها الذين آمنوا ادخلوا فى السلم
كافةً وهذا متوقف على طهارة الاخلاق واجراء العدل
بين البشر وازالة سوء التفاهم من بينهم ونشر الروح الطاهرة
بين العموم وادخال الرأفة الى قلوبهم ولا يحصل ذلك

الآ باصلاح طرق التعليم والتهديب والوعظ والارشاد
الصحيح بكل اخلاص والتعاون المادي والادبي وقد
امرنا الله بهذا بقوله تعالى وتعاونوا على البر والتقوى
ولا تعاونوا على الاثم والعدوان ومعصية الرسول وايضا
ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين وايضا وان تعفوا
هو اقرب للتقوى ولو اردنا ان نستقصى جميع الآيات التي
تحث البشر للسعى وراء السلم العام لطال بنا المجال .
التاسعة التهديب العام ان تعميم التربية والتهديب
لمحو الجهل والتعصبات الانفة الذكر وليعلم الانسان ماله
وما عليه وذلك لان الادب وسيلة الى كل فضيلة وذريعة
الى خير شريعة ومعلوم بالبداهة ان هذه المادة مقدمة
على التي قبلها لان السلم العام لا يحصل الا بمسند
التهديب العام وفيه ^{حيث} اعلى التهديب والتعليم معا لان
التهديب الصحيح لا يحصل الا بالعلم الصحيح قال تعالى
هل يستوى الاعمى والبصير ام هل تستوى الظلمات والنور
هل يستور الاحياء والاموات ونتيجة هذا انها الوصول
الى حسن الخلق لان الله تعالى قد مدح رسوله الكريم
بقوله تعالى وانك لعلى خلق عظيم ولو كان يوجد مدح ابلغ
من حسن الخلق لمدح الله به رسوله وقد ورد في الحديث

الشريف البرحمن الخلق . العاشرة ترتيب اي تحليل
المسائل الاقتصادية اي تقديم الالهة على المهتم مع
مراعاة الحالة الاقتصادية العمومية بمعنى الاحتكار وحفظ
حقوق العمال وعدم بخس الناس اشياهم واعطاء كل
ذبح حقه ونحو ذلك وهذا المعنى مشار اليه بعدة آيات
قرآنية منها قوله تعالى ولا تبخسوا الناس اشياهم ومنها :
ويل للمطففين الذين اذا ائنا لواعلى الناس يستوفون
واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون ومنها : وامشوا فى
مناكبها ومنها : ولا تنس نصيبك من الدنيا ومنها : و لا
تجعل يدك مفلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط
فتفقد ملوما محسورا ومنها : ولا تبذر تبذيرا ان المبذرين
كانوا اخوان الشياطين وكان الشيطان لربه كفورا ومنها : و
اتواكل ذبح حقه والمساكين وابن السبيل ومنها : لا تظلمون
ولا تظلمون . ويوجد آيات كثيرة فى هذا المعنى وقد
اشار اليه الحديث الشريف بقوله : العال من اقتصد بقوله :
التدبير نصف المعيشة واحاديث كثيرة فى هذا المعنى
ومحسنات هذه المادة واضحة لا تحتاج الى برهان .
الحادية عشر ايجاد لغة عمومية للتفاهم يقوم مقام اللغات
الكثيرة المنتشرة و هذا الموضوع يغترفه جميع فلاسفة العالم

قديمًا وحديثًا لشدة الحاجة اليه وقل من جدّ في امرى
وله - واستعمل الصبر الا فاز بالظفر ولكن الامور مهونة
باوقاتها . الثانية عشرة ايجاد محكمة وليه وهذه المادة
الاخير ضرورية للعالم الانساني كالتى قلبها لانه من وجدت
محكمة دولية عليا اى متشكلة من رعايا جميع الدول العظمى
والامم الزاوية الطل المختلفه بانتخابات قانونية كالمجالس
النيابية واطلقت لها الحرية السياسية العالمية فانها
سيضطر الى وضع قانون عام وتوحيد النظام ولا يتيسر لم
ذلك الا باتباع سنن العدل المبنية فى الامر الالهية
والشرايع السماوية المتكفلة بخير البشر عاجلاً و آجلاً دنيا و
آخرة . . الى آخر الخاتمة

ايضا نفيّر لثلاثاء ٣ كانون ثانى حفلة تالينية عبد البهـ
عباس وزعت اسرة عبد البهـ عباس النشرة التالية لاقامة
حفلة تالينية للزعيم الفقيه ولا ريب فى انها ستكون شائعة
لما كان للمحتفل به من المنزلة فى نفوس عارفيه وهى فى يوم
الجمعه الواقع فى ٦ كانون ثانى ١٩٢٢ ايضاً اليوم الاربعون
لا انتقال مولانا عبد البهـ عباس الى الرفيق الاعلى تقام
حفلة تذكاريه فى بيته الشريف فى حيفا تدوم من الساعة
١١ ونصف قبل الظهر الى الساعة ٥ بعد الظهر الغداء

الساعة ١ بعد الظهر الحفلة من الساعة ١١ الى ٥ بعد الظهر
وحيث انه لم ينتدب خطباء مخصوصون فرجا ونامن يريد
التكلم ان يتكلم باعلاما قبل ميعاد الحفلة بيومين على
الاقل لنمكن من اعداد البرنامج ورجاء وناقبول هـ
الدعوة الخصوصية للغداء وحضور الحفلة والسلام

قدم حفيد عبد البهـ قدم مساء الخميس حضرة السيد
شوقى هادى حفيد المرحوم عبد البهـ عباس عائد من لندن
وقد استقبله على المحطة لفيف من كبار البهـ اثيين والذى
علمناه ان هذا الشاب ذهب الى تلك الديار لاقبال دروسه
فى كلية اكسفورد ترحب به

احاطة مصدر بمعنى دور كردن . در

(حِيطة) لوح رئيس است .

" كذلك احاط بكم فضل ربكم "

محيط اسم فاعل بمعنى احاطه كنده . قوله :

" انه على كل شىء محيط " وتفصيل احوال

ميرزا محييط كرماني در تاريخ طهران الحق بتفصيل است و
ذكرى در ذيل نام بغداد مياشد .

مُحاط اسم مفعول بمعنى احاطه شده . در لوحى است قوله :

" اذ كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغى والفحشا "

که مراد احاطهٔ جنود عثمانیه در بیت ایشان در اردن میباشد

(حیوان) بمعنی زندگانی . در کتاب اقدس
است قوله : **انّه لروح الحيوان** « بمعنی جاندار غیر آدمی »

" فاعلموا انّ مطالع الحرّية ومظاهرها هي الحيوان "

حرف - خ

(خ)

خ وارض الخاء در الواح و آثار این امر
(خ خاء) رمز از خراسان میباشد چنانچه —
در توفیقی ضمن نام یحیی ثبت است و
در ضمن حروف ت نیز اشاره ای میباشد و در لوحی است فوله :
” طوبی لا اهل خاء الذین هم سمعوا النداء و اجابوا
ربهم الناطق العظیم اهل آندیار را مکرر ذکر نموده ایم تا
کَلِّ رامشتمعل فرماید اشتعالی که اهل عالم بحرارت —
محبته الله فائز شوند یکی از اهل خاء مستی بمحمد تلقا
عرش حاضر ” الخ

وقوله :

” یا جمال اتانذکر اهل الخاء الذین نهدوا السوری
واقبلوا الی الافق الاعلی ” الخ

وقوله :

” قلم اعلی در سجن عکا با حبابی ارض خاء توجه
نموده ” الخ

و ششماه نیز در ذیل زیارت ثبت است و نیز :
خ رمز خوسف است که در ذیل آن نام ثبت میباشد . و در
 آغاز ظم و این امر از علماء شیخیه که در مشهد خراسان
 محل توجه بودند ملا عبد الخالو در توفیقات مذکور است و
 او نزد شیخ احسائی تلمذ کرد و بعد از اقامت سنینی بهیزد
 مشرف آمد و اقامت نمود و در توحید خانه تدریس و وعظ بپا
 کرد و در مسائل شیخ بادیه‌گر علماء مناظره ها داشت و صاحب
 تألیفات بود و بسال ۱۲۶۸ در مشهد در گذشت . دیگر
حاجی سید محمد بن حاجی سید حسن از تلامذ شیخ
 و سید بود . و

حاجی میرزا عبد الله نائب الصدر تولیت آستان رضوی و
 مدرس آستان مبارک بود که بسال ۱۲۳۹ در گذشت
 و پسرانش میرزا حسن و میرزا محمد تقی بتدریس قرار داشتند .
 و نیز :

حاجی سید محمد قصیر مجتهد صاحب تألیفات و کسی که
 حکم جهاد باخان خیره داد و در سال ۱۲۵۵ در گذشت
 و برادر کهنترش حاجی میرزا حسن تا سال ۱۲۷۸ حیات
 داشته آنسال در گذشت . و دیگر از مآهای معروف در -
آهن‌گام . حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه و محمد حسین

و میرزا محمد از سادات رضوی و حاجی میرزا مهدی و حاجی
میرزا هدایت و میرزا محمد تقی و محمد تقی و میرزا نصر الله
 بودند .

(خاتم)

خاتم بکسرتا اسم فاعل بمعنی پایان
 دهنده و خاتم بکسرتا و بفتح تاء
 و نیز ختم و خاتام آنچه که با آن مهر
 نهند و نیز زیب انگشت که انگشتر حلقه و نگین دار میباشد و
 آیه قرآنیّه :

" و ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله
 وخاتم النبیین " راکه در جواب اعتراض ناس براقتران آنحضرت
 با زینب بنت عمه خود و زوجه متروکه پسر خوانده اش زید
 صدور یافت و در بیان ترفیع شأن ایشان در مابین انبیاء
 میباشد بکسرتا خاتم وهم بفتح آن قرائت کردند مخصوصاً
 عاصم از قراء سبعه بفتح تاء خواند . در کشکول شیخ بهائی
 است :

" لفظ خاتم فی قول نبینا محمد صلی الله علیه و سلم
 خاتم الانبیاء یجوز فیه بفتح التاء و کسرهما و الفتح بمعنی
 الزینة مأخوذ من الختم الذی هو زینة للملابسة و بالکسر اسم
 فاعل بمعنی الآخر ذکر ذلك الکفعمی فی حواشی المصباح "

ودر خزائن نراقی است :

قال الكفعمی فی حاشیة مصباحه خاتم النبیین
بالكسر والفتح و روی بهما ومعناه بالكسر آخر النبیین وبالفتح
زين النبیین اخذ ذلك من كون الخاتم زينة للید *

ودر مجمع البحرین است :

الخاتم بفتح التاء وكسرها اشهر كما نص عليه
البعفر واحد الخواتيم وهي حلقة ذات فصر من غيرها فان
لم يكن لها فصر فهي فتحة بالفاء والتاء والخاء المعجمة
كقبضته ومحمد خاتم النبیین يجوز فيه فتح التاء وكسرها
فالفتح بمعنى الزينة مأخوذ من الخاتم الذي هو زينة
للملابسة وبالكسر اسم فاعل بمعنى الآخر *

وبنوع کلی باقطع نظر از اینکه آیه مذکوره بهر ترفیع مقام
پیمبر از توده بشر و از حدّ والدیت نسبت با نام بلکه انخراط
در سلك نبیین بنوعی ممتاز میباشد و توجهی بموضوع پایان
نبوت نیست و اگر چنین منظوری مخالف ظواهر عقلیه و مداخل
در ارادات و سنن الهیه بود حسب معقول و مرسوم بایستی
موکّد و مکرّر تثبیت گردد در حالیکه در هیچ محلّی از قرآن
ادنی اشاره ای بچنین معنی نشده بلکه بالعکس در موارد
کثیره معنی مقام رسالت و نبوت را بیان کرده که کیفیت

استحقاق این نعمت را شمرده باب فینر را مفتوح مینمایاند
و خدا را فعال مایشاء میستاید و این روش وسیع روحانی
ممتاز قرآن است که لسان الغیب اسرارگوی شمع بر گفته :
فینر روح القدس را باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه
سیحا میکرد . و در محلیکه میفرماید :

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل * كاملاً

این معنی را واضح میسازد و لا اقل این آیه زوال احتمالین
است و قاطع در مدّعی که میگویند نیست .

و اما روایات منقوله و یا اجماع امت بلکه ادّعاء ضرورت که بیان
استناد مینمایند انصافاً کافی در اثبات چنین مدّعی
اعتقادی اصلی مهملی که بایستی در دفتر کتاب مطرح باشد
نیست و اغلب امم اهل ادیان در حقّ آئین خود بهم مین
سیاق مدّعی هستند و مع کلّ ذلك اگر يك كلام معتمد السنن
ظاهر الدلالة از پیمبر راجع بچنین موضوع در دست میباشد
ممکن بود محض تطبیق با حکم عقلی بر مصلحت و علت غائی
جلوگیری از انبیاء کذبه طبق تاریخ اسلامی امثال سلیمه
و یا ترفع سطح علم و افکار بشر و عدم اختصاص رؤیا و پیشینگوئی
باشخاص مخصوص حمل نمود چنانکه این دو حکمت در بعضی
از کتب مقدّسه بنی اسرائیل که مقدّم در اعتقاد بخت نبوت اند

مصرح میباشد . در کتاب ذرئیه نبی اصحاب ۱۲ است .

" فی ذلك اليوم يكون ينيوع مفتوحاً لبیت داود و لسكان اورشليم للخطيئة وللتجاة ويكون في ذلك اليوم يقول رب الجنود اتق اقطع اسماء الاصنام من الارض فلا يذكر بعد وازيل الانبياء " ايضاً

" والروح النجس من الارض ويكون اذا تنبأ احد بعد ات اياه واته والديه يقولان له لا تعيش لانا نك تكلمت بالكذب باسم الرب فيضامنه ابوه واته والداه عند ما يتنبأ ويكون في ذلك اليوم ات الانبياء يخزون كل واحد من رؤياه اذا تنبأ و لا يلبسون ثوب شعر لاجل الفشار بل يقول لست انا نبياً انا انسان فالح الارض " الخ ودر کتاب يوعيل نبي است :

" ويكون بعد ذلك اني اسكب روحي على كل بشر فينبأ بنوكم وبناتكم ويحلم شيوخكم احلاماً ويرى شبانكم رؤى و على العبد ايضاً وعلى الاماء اسكب روحي في تلك الايام " الخ

و شاید نیز اشاره بمعنی خاتمیت از ملاکی نبی که حاخام های بنی اسرائیل در مدینه اورا خاتم الانبياء از آل ابراهيم شهرت میدادند بوده باشد . و در مقامات بسیار از آثار

این امر خاتم در حق حضرت پیمبر بعد از تجلیلی و یا بعد از ختم اضافی و یا بعد از ختم دوره نبوت و افتتاح دوره اعلای از آن که دون مقام غیب الهی و فوز نبوت است گردید چنانچه در دعای الف از باب اعظم مسطور در ذیل الف است قوله :

" ولا اعتقد في شأن الآبائنا نزلت في القرآن على حبيبك محمد رسول الله و خاتم النبيين " الخ ودر لوح بشیخ نجفی است قوله :

" حضرت خاتم روح ما سواه فداءه ومن قبله حضرت روح " الخ ودر مناجاتی است قوله :

" في محكم كتابك الذي نزلت على نبيك وخاتم اصفيائك " ودر کتاب ایقان است قوله :

" همه بنت محمد بن عبد الله خاتم النبيين بودند " الخ ودر ضمن مناجاتی است قوله :

" وزینته بطراز الختم وانقضت به نفحات الوحي " ودر لوحی است قوله :

" فلما ختم التوبة بحبيبه و وعد العباد لقاءه يوم
القيامة كما انتم في الكتاب تقرؤون بحيث ما احصينا في
الكتاب امرا اعظم من ذلك فلما جاء الوعد ومضى الايمان
وقضى الامر وغتت الروح ونادت الورقاء وجاء الله على ظلل
من الانوار والملائكة كانوا في حوله على بوارق التوريركبون
و درلوحی دیگر است قوله :

" بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکس
ولکنه رسول الله وخاتم النبیین بکلمة مبارکه يوم يقوم الناس
لرب العالمین منتهی گفتم " الخ

و خاتمیّت اضافیه و نظره‌ای دیگر در آن در کتاب ایقان
بیان گردید . و نیز در کتاب اقدس است قوله :

" ولا تحسبن انا نزلناکم الاحکام بل فتحنا ختم
الرحیق المختوم باصابع القدرة والاقتدار " و در لوح بشیخ
نجفی است :

" یا شیخ براستی میگویم ختم رحیق مختوم باسم قیوم
برداشته شده خود را محروم منما اشاره بآیه قرآنی
يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ خَتَمَهُ مَسْكٌ
و در لحن نامه باب اعظم بر رؤسا معاندین خود از شیخیه
است قوله :

" و کتاب ختم فتحه و مالا یأذن لهم قرووه " الخ
مراد نامه سر بسته ایشان است که بدست آورده بغیر اذن
گشودند و بانیک و غوغا در افکندند . و در کتاب اقدس است
قوله :

" قد زینت اللوح بطراز ختم فالق الاصباح " مراد آنکه
الواح فرسله بخاتشان مختوم است تامسون و محفوظ باشد .
و شرح سجع خاتمه‌ای ایمنی در تاریخ نظم و الاحق تفصیل
داده شد از آن جمله است :

" دلیلی نفسی و برهانی امری و حجتی جمالی المنیر
و ایضا

" شهد الله لنفسه بنفسه بانى انا حى فى الافق الا بهى
و اذا ينطق فى هذا الافق فى كل شئى بانى انا الله لا اله الا
انا المقدر المتعالى المهيمن العزيز البديع
و نیز سجعهای خاتمه‌ای باب اعظم و مرکز عهد اکرم در تاریخ
نظم و الاحق ثبت شد و

سجع مهر مرکز میثاق که بعد از صعود ایمن بنکار میبردند
" یا صاحبی الشجن " مأخوذ از آیه قرآن در قصه
یوسف و اشاره بدو مسجون یعنی پدر و الا گهر و پسر مهتر بود .
و در سفرنامه امریکا قصه گم شدن خاتم مسطور است و پسر از

آن با اثر قلم خود بتصریح نام "عباس" یا "عبدالبهاء" یا "ع" معنی و مسجّل میکردند .

عربی اسم فاعل از خدمت است و خادم * (خادم) شهرتان بسیاری در الواح و آثار مذکور آمدند اشهر و اعرف از کل :

میرزا آقا جان کاش که ضمن نام آقا بیان شد و معروف بنام خادم الله نزد بهائیان بود و خادم ۶۶ امضاء میکرد چه از بغداد خادم حضور ابهی شد و بعنوان میرزا آقا جان شهرت یافت و کم کم در حسن خط و بلاغت و رشاقت انشاء فارسی و عربی و نبوغ عرفانی روحی راه اوج گرفت و کاتب مراسلاتشان گردید و در سنین ادرنه کاتب مخصوص روحانی و عرفانی گشت و کاتب وحی خواندند چنانچه آثار بسیارش بخطش یا بخطوط مستنسخین دیگر وهم مسوّه تند نویسش وهم بامضایش محافظت کرده موجود است و طرف مراسلات روحانیّه و علمیّه دینیّه معاریف اهل بها گردید و امضایش " آقا جان خ اد م ۶۶ " در آخر مراسلات باقی است و بعنوان خادم و خادم الله و عبد حاضر در آثار بسیار مذکور میباشد و برای نمونه از همه آثارش عریضه - مناجاتی خطاب بابهی در اوائل اظهار امر عظیم در سنین

متوسط ادرنه است که اظم ار ایمان خود و دعای در حق دیگران است تا بدست محرّفین باین منحرف از ایمان نگردند قوله :

" بك يا محبوب فسبحانك اللهم يا الهی لا ذكر لك حينئذ باسماء احبتك الذين بقیتهم فی مدینتک (بغداد) ثم ابتلیتهم بهجرک و فراقک (مؤمنینی که حضرت بهاء الله در سفر برای اسلامبول همراه نبرده در بغداد بر جا گذاشتند) احبّ ان از کرم باسمائهم عند دلعة غیب ذاتیتک و جمال سر محبوبیتک لیكون ذکرى من ساحتک علیهم بلیغاً و حقّی من جمال محبوبیتک علیهم لیمعاً اذا اسألك یا الهی باسمک الامجد الامجد (حاجی عبدالمجید شیرازی) ثم باسمک الجواد الجواد (حاجی سید جواد کربلائی) الخ و بدین وتیره نام جهل و اندر را بنوع رمز و ثناء و تجلیل نوشت که از آن جمله است : " ثم باسمک الذی جعلته محمداً فی ارض التوراء (میرزا محمّد نوری) " و نیز " ثم باسمک الذی جعلته عبدك ثم باسمک الذی جعلته رسولك (آقا عبدالرسول قمی) " و در آخر است قوله :

" ثم اسألك يا الهی بکل کبیر و صغیر فی هذه المدینة

ان تُوِّدَ نِي بَكَرَاتِهِمْ اِلَى شَمْسِ لِقَاءِكَ ثُمَّ تُوِّدَ هَمَّ بِنَفْسِكَ
 اِلَى اَنْوَارِ دَالَةِ بِهَائِكَ بِحَيْثُ لَا يَحْتَجِبُونَ فِي هَذَا الْيَوْمِ
 بِشَيْءٍ عَنِ وُجْهِهِ ثُمَّ اَخْلَصَهُمْ يَا اَلِهِي عَنِ حُجَبَاتِ الْوَهْمِ
 وَالتَّقْلِيدِ لِيَسْتَشْرِقَ عَلَيْهِمْ شَمْسُ جَمَالِ اَحَدِيَّتِكَ عَنِ مَشْرِقِ
 رَحْمَانِيَّتِكَ وَيَسْتَظْهِرَ عَلَيْهِمْ اَنْوَارَ لِقَاءِ كَيْنُونِيَّتِكَ عَنِ اَفْـوِ
 ضِيَاءِ صَمَدَانِيَّتِكَ ثُمَّ اَحْفَظْهُمْ يَا اَلِهِي عَنِ فِتَنِ سُدَّةِ السَّنَةِ
 الَّتِي اَظْهَرْتَ فِيهَا جَمَالَ مَحْبُوبِيَّتِكَ وَلَمْ يَعْرِفْ بِهِ اَحَدٌ مِّنْ
 خَلْقِكَ ثُمَّ اجْعَلْهُمْ يَا اَلِهِي ثَابِتًا فِي مَحَبَّتِكَ بِحَيْثُ لَنْ
 يَزُولُونَ عَنِ صِرَاطِكَ مِنْ كُلِّ هَمٍّ رِعَاعٍ وَلَنْ يَتَحَرَّكُونَ مِنْ اَرِيَّاحِ
 الْوَهْمِ وَالْاِخْتِلَافِ ثُمَّ اجْعَلْهُمْ يَا بِهَائِي فِي كُلِّ شَوْوْنِهِمْ
 بِكَ وَلَكَ وَمَنْكَ وَالِيكَ رَاجِعُونَ *

ايضا قوله :

الهي در اين حين كه منجذب است روح قلبم بنظهورات
 انوار طلعت مقدس تو و منصعق است ستر كينونتيم از بدايع
 اشراقات جمال عز محبوبيت تو راجي و آلمم بسلطان عنايت
 حضرت بهائيت تو كه مشروب فرمائي مرا از خمرهاي مكرمت
 و لطافت خود بذكر احبائي خود و بچشائي مرا از زلاله اي
 عذب مرحمت خود بجز بيم بسوي اوليائي تو * الخ كه اظهر
 نهايت خضوع است نسبت باولياء و مقربين بارگاه كبريائي .

ديگر نامه اي است از ادرنه خااب ببايان اعراب عراق قوله :
 " بكَ يَا مَذْكُورِ بِهِمُ اَللّٰهُ وَتَبْرِيَاثُهُ عَلَيْكُمْ يَا اَحْبِيَا اَللّٰهُ
 مِنْ الْاَعْرَابِ جَمِيعًا اَسْمُهُ بِاَنْكُمْ تَتَوَنُّونَ اَشَدَّ حُبًّا لِذِي رَيْتِكُمْ
 الْمُنِيْعَا بِحَيْثُ يَحْتَرِقُ مِنْ نَارِ حُبِّكُمْ كُلُّ الْاَفَاقِ وَتَوَقُّدُونَ
 بِنَارِ اَللّٰهِ الْاَبْهَى كُلِّ مَنْ فِي سَطْرَاتِ عَزِّ رَفِيعًا وَلَا يَخْتَلِفُكُمْ شَيْءٌ
 بَعْدَ مَحْبُوبِكُمْ وَلَا تَنْتَظِرُوا اِلَى اَحَدٍ دُونَ مَقْصُودِكُمْ كُنُوْا كَجِبَابِ
 الْقُدْرَةِ عَلَى اَرْضِ الْاَمْرِ قُوِيًّا وَلَا يَخْدُمُكُمْ الْبَعْدُ وَالْفِرَاقُ
 بَلْ يَشْتَغَلِكُمْ نَارَ الْاَشْتِيَاقِ كَقَارَانَ نَارِ عَشْقِيًّا اِنْ يَا مَلَأَ
 الْاَحْبَابِ مِنَ الْاَعْرَابِ تَا اَللّٰهُ اِنِّي لَا اَسْتَاوُ لِقَاكُمْ بِكُلِّ الْاَشْتِيَاقِ
 وَارْجُوْا وَصَلُّوْا وَقَرِّبُوْا فِي كُلِّ اَنْ وَّحِيْنًا فَوَاللّٰهِ لَنْ اَسْمَاعُكُمْ
 الْحَسَنَى مَحْفُوْظَةٌ فِي لَوْحِ صَدْرِيْ وَانْشُرْهُ فِي كُلِّ حَيْثُ
 وَاَقْرُوْهُ فِي كُلِّ صَبَاٍ وَعَشِيًّا ثُمَّ اذْكُرْهُ عِنْدَ مَحْبُوْبِيْ وَمَحْبُوْبِيْكُمْ
 فِي نِصْفِ اللَّيْلِ وَفِي كُلِّ بَكْوَرٍ وَّاصِيْلًا وَاَتَهُ هُوَ يَذْكُرْكُمْ بِاِحْسَنِ
 ذِكْرٍ مِنْ عِنْدِهِ وَيُثَبِّتُ اَسْمَاعَكُمْ فِي الْوَاَحِ الْقُدْسِ بِقَلَمِ يَاقُوْتٍ
 جَلِيْلًا فَسَوْفَ تَجِدُوْنَ اَرِيَّاحَ الرُّوْحِ عَنِ يَمِيْنِ الرِّضْوَانِ مِنْ
 قَمِيصِ عَزِّ بِهَائِي وَتَحِيُوْنَ بِذَلِكَ اَرْوَا حِكْمًا وَتَسْرُوْنَ ذَوَاتِكُمْ
 وَتَقْرَعُوْنَكُمْ وَتَفْرَحُوْنَ بِفَرْحٍ دَائِمٍ اَزَلِّيْ اَبَدِيٍّ سَرْمَدِيٍّ صَمَدِيٍّ
 قَدَمِيَّا فَلَا تَنْسَوْا مَحْبُوبَكُمْ ثُمَّ غِيْبَةُ جَمَالِهِ لَا تَهْمُ مَا يَنْسَاكُمْ بِاَقْلٍ
 مِنْ لَمْحَةٍ وَيُرِيْدُ حُضُورَكُمْ تَلْقَاءُ لِقَاءِهِ اِنْ تَعْمَلُوْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ

بقدم صدق و فيا الخ

ونامه ديگر از درنه بسال ١٢٨٠ در بشارت و بيان
كيفيت ظم و عظيم الهى است قوله :

” قد كورت الا كوار ورت الا وارثم مضي زمن واعمال
و قرون وسنين الذى لا يحصى عدتهم الآ الله رب العالمين
وظهرت فيهم رسل ومناهر وحقايق وثالعات وشمسوس
لا يخيط بعدتهم سوى الله القادر المقدر العليهم
و كهم ينطقن عن الله ويدعون الخلق الى الله على قسطاس
حق حتى الا كوار به ذا الكور العظيم و ختمت الا دوار به ذا
الدور المبين اذ جاء الله بغييب ذاته وكنه باونه وجمال به ائه
و ارسل من عنده رسلاً على العالمين و انزل من عنده كتب
وزبر وبيانات ورفاء منيع كهم يحكين عن غيب جماله و طاعة
به ائه بحيث ما تنطق لسان العز بكلمة و ما وضع قلم الامر
على لوح القدس بحرف الالم ذا الجمال الدرى المشعشع
المبين الذى الى حينئذ قضى من ظم ووه عشرين من
التسنيين و ما عرفه احد من الاولين و الآخريين فلما ما عرفوا حين
ظهوره في يوم الذى قامت قيامة الله بقيام الذكر الا كبر
الحكيم و انطوى يوم الامر و عد بلقائه في التسع و نزل ذلك في
كثير من كتابه القديم فلما جاء الله بوعد و ظهر غيب جماله

في التسع (سال ١٢٦٩ سال اول ورود بيغداد) اذا
ما عرفه احد وجر على وجهه سيوف السموات و الارضين من
الذين يعلمون باسمه في كل حين و يحكون عن شمس آياته
بما تجلت عليهم باقل من رأس شعرة عن خلف سبعين الف
الف حجاب مبين فلما شهد اعزاز الثل و وجهه اذ ابكى على
جماله بيباء تنزل اعراض العظمة في غيب البقاء و تفأسر
قلب الاعلى في ملكوت الجاه منين و مترجماله عنهم بكسل
الستروخرج عن بينهم و فر بالمرء و غاب في خلف الجبال
(كردستان) على وحدة عظيم و لم يألح بجماله احد
ولا يهرفه نفس و كان عن كل الا نثار لفي غيبته عظيم الى ان قضى
عن خفاء الله عن الذين وعد و ايه اثنين من التسنيين
اذ اتحرك خيط الامر في سر السريسترا الذى كان مستورا عن
انظر المقربين ورجع بعد ذلك (مراجعت بيغداد) عن
غيب العما ببدايع امر قديم و كان ان يظم ر عليهم جماله
تحت الحجابات و يشرق عليهم الانوار تحت السحاب العسل
يستعدون للقاءه به ذا الا نوار المشرق الكريم و مرقىظم
جماله بابهم الظهور و ينادى باعلى النداء في افو
الظهور باثنى انا الله لا اله الا الله سلطان العالمين ثم مرة
يخفى ويستتر في سبعين الف حجاب من حجابات

امر منیع وكان فی غیب الاستار یرسل من نفحات الامر عن
سدرۃ عتر رفیع و یهب اریاح الروح عن رضوان القرب لعل
یقومن عن مراقد الغفلة ارواح المقدسین و یحترقون
حجبات الوهم حقایق العالمین ولكن لن یعرف بکل ذلك
احدٌ وكانوا الکل فی حجبات وهم غلیظ الی ان تم میقات ^{الله}
وجاء وعد الاخری فی تسع الثانی و کملت میعاد الامر
بالتمانین (۱۲۸۰) اذًا حتم الله بان یشهر جماله
فی هذه السنة ولولم یؤمن به احدٌ من العالمین و یطلب
بذلك کل الوجود من الغیب والشهود اجمعین فلما ظهر
عن وراء السراقات وتخلی علی طلعات باقل من رأس -
شعرة عن انوار وجهه اللّمع اذًا انصعقن الکل ورجعن
الی الفناء و وقع زلزلة الامر علی اعراش عظیم و بذلک
وقعت فی الوجود هذه القضية الّتی انفطرت عنه کل
العالمین و انت شهدت و رأیت کیف رفع اعلام الانقلاب
فی ملکوت السموات والارضین بحیث انقلبتهم کل الاشیا
و تغیرت کل الدّرات ثم تبلبل روح القدم فی سرادق
غیب مکیں و ماسکن قوائم الوجود فی اقل من لمحّة عن
اضطراب قلوب الباکین و انت شهدت ما شهدت حیث
خروجہ عن مدینة العتر (بغداد) کیف یضجون

و ینوحون و یصرخون و ینبکون کل صغیر و کبیر ولكن انه هو
یعرف بان الذین یدعون حبه و یعاشرون معه فی کل حیث
والذین لم یرتد ابصارهم باقل من طرفه و ینظرون علی جماله
ببصر حدید کلهم یکذبون فی انفسهم بغیران یطلع به
قلوبهم بما غفلوا عن جماله من بعد و كانوا حیثئذ لمن
الغافلین و انت رأیت ما رأیت کیف فعلوا بهده و تشهد علی
ما كانوا حیثئذ لمن العالمین . . . الی قوله : فی هذه
الایام الّتی اشرقت شمس البهاء فی قطب سما نفسه المتاع
المنیع و انطوى سموات شمس الحقیقة کلهم بلمعة من بوارق
انوار وجهه المبین و ینادی عن تلقاء وجهه سانج القدم
فی وسط هذا الهواء الدرّی اللّمع بان یا شمس الحقیقة
فی غیب البقاء تالله هذا الوجه القدیم ان هذا عرش الجمال
قد ظهر بسانج غیبه المنیع الخ ایضاً
" حبیب روح و جان امریدیع منیع مقدس از ذکر
و بیان است و منزّه از اشاره این و آن لم یزل این شمس
الهی باین نحو ظهور اجلل عظمی اشراق فرموده
جاناچه عرض کنم که چه موجهها در قلب این قلزم منیع بهیجان
آمدہ عنقریب ملاحظہ خواہی فرمود کہ چه جواهر محکمہ
متقنه و چه فلکهای عظیمہ مستحکمہ و چه سفینه های منیعہ

رفیعه که بر بحرهای عظمت سائر گشته اند و بیظمای عجزاری گردید هاند و بر قبه های قلزم قدر و لجه های یم غیب لنگر زده اند از اریاح فتنه و امتحان این امر معظم درین بحر بشکنند و غرق گردند تا که درین میان نجات یابد و از گرداب ممالک بساحل مقصود رسد . . . قسم بسازح طلعت مبارکش که کلّ الیوم در صعق امرند انشاء الله امید که آن حبیب کلّ را بعنایات روح محبوب از هووی هار وهم و تقلید مقدس فرموده در معارج قدس ابی ستماعد فرماید " الخ ایضاً

" الله ابی شمر البهاء قد ظهرا وتظهرت عنه جمال الغیب عن محزن السرا و ارفعت بذلك قناع السترن طلعة العما و بدت وجهه الاسرار عن سرائر الاسرى ثم تشعشعت عنه طلعة الثریاء فی غیب البقاء وتظهرت عنه نار القدس فی سدرة الشجرا وتشعشعت عنه شموس القدم وتجلین علی افلاك العزّ بكلّ الانوار متنوّراً وقربت بها الساعات وانشدت الاقمار وقامت به نلّ القیامات و کلّ حشر مستعزاً وبرقت منه انوار العزّ والانسر والبهاء وتظهرت فاران التارقی جبل التهورا وارتفعت به اکل الاعراس ثم امتنعوا واستوى الرحمن علی عرش امرئ والقدر او -

تهتجت منه اریاح الروح عن مشرق البقاء وتوجت عنه ابهار النور واخرج الدررا وانك انت یا ایها الخلیل قرب بهذا النار ودغ روحك فيه لترى فیها جمال الله مظتهرا ثم أخذ منه قسماً تارو حك واستحرق بها كلّ الوجود من الغیب والجهر ا ثم كلّ من لا یقرب بهذا النار مستكبراً ومعرض و یفرغه كا لحم المستفرا ثم الذین لا یؤمنون بهذا الآیات البدیع و اذا اتلی علیهم یعبرون وجوههم و یكونن مستخرا و لم یخف اجناحهم للمؤمنین من الذلّ و یستكبرون علی الذین فیهم من حبّ الله اثر اولئك ما آمنوا بالله ومظاهره فی زمن ولن یؤمنوا حیثذ ولا فی یوم آخر ا و ذلك یوم یأتی من یظهره الله بسحاب النار وحوله ملائكة الامر بقوّة عزّ کبیرا و اناكل آتاه فی یوم لقاءه و حیثذ و بكلّ ما ینزل من عنده و آیات وزبیرا . ان یا اخی الخلیل قد سافرت من قبل عن بلدك وهاجرت الی الله ربك المحبوب الجمیل . . الی ان وقعت فی مدینة وقعة تشققت سموات القسدرة و تزلزلت ارکان عرش عظیم و اضطربت عند كلّ الارواح فی هیاكل البقاء ثم تبلبلت حقایق المقدسین و بكت جمال الغیب فی سرادق العظمة و ضجت كلّ الطلعات فی سرائر ستر مکین و صرخ كلّ الوجود من الغیب والشهود و بکتن كلّ

الذرات بد موع حرميين فوالله قد جرى بحور الدم عن عيون
اهل ملاء اعلى وعن ورائهم كل الارواح في رفار البقاء وكل
الكينونات والذوات من هوية وغيب وقدس وحق قديم
فياليت اخي كنت حاضرًا واشهدت ذلك البلية العظمى
وبكيت مع الباكين ثم صرخت مع المستصرخين وقضى سنة و
عشرين يومًا في هذه المصيبة الاعظم الذي قضى كل آن منه
سنة وعشرين الف الف كورًا من اكوار الله الباقي الازلي الابد
السرمد القديم بمالم يسكن نفس الله القديم عن بكاء
الباكين واضطراب المقدسين وضجيج المعزبين وقد احصى
الله بغيبه كل حين من هذا الاكوار دهور الاولين والآخرين
الى ان نقل رون الرحمن عن مدينة السبحان في رياض
الرضوان بعز وشموكة وجلال وجمال وكبرياء وبهاء
وسلطان مبين وبقي في الرضوان اثنا عشر ليالي واثامًا
فيه من الساكنين وكان ان يحضرون بين يديه في تلك
الايام كل الطلعات عن رفار غيب منيع وكل الكينونات
والذوات عن حقائق سر قديم وكل الهياكل والارواح من
الانبياء والمرسلين وكل من سكن في المدينة عن كل صغير
وكبير الى ان خرج عن الرضوان بطراز تحيرت عنه عيون
ملاء العماء وتولت افئدة ملاء العالين

وما عرفوهم احد منابما حجبنا الا وهام عن جمال قدس منير . . .
حتى انتهى منازل القدس مقامات الانس في هذا السفر الاعظم الجليل
وورد جمال العز الى ساحل بحر عظيم (سامسون بساحل
بحر اسود) ونزل في ذلك المقام الاجل الاعز الرفيع على
شأن ما يبلغ اليه حقائق البالغين وظهر منه طراز الله في
عرش الاعراش كبرياء منيع وتوقف في هذا المقام سبعة ليالى
وايام عظيم وكان ان يحضربين يديه في كل حين جنود
الامر مع ظهورات منيع وانه يظهر جماله في كل ساعة بطراز
من طراز الله القديم الى ان حضر سفينة الروح وركب عليه روح
الاعظم وحوله ملاء المهاجرين وحرك السفينة على وجه
البحر الى ان وصل الى ساحل شهر عظيم الذي اشتهرت
اسمه بين العالمين (استانبول) . . . ونزل روح الاعظم
عن سفينة القدس في غايق عز لطيف وسير شطر البحر الى
ان نزل على ارض العماء واستقر على مقام محمود منيع
متوجهًا الى البحر و ملقيا عليه آيات العز بنغمات روح
خفى الى ان اتوا رفرقا من قطعة ياقوت لميع واستقر عليه
شمس القدم . . . الى ان نزل في بيت عالي متعالى رفيع
. . . وكان في ذلك العرش الرفيع والكرسى المنيع بهذا
الحزن العظيم في ايام جديد ثم بعد ذلك تجلى على

بقمة العما والسدرة الابهي على قبة طور منيع في رأس -
جبل جليل وكان متجلياً على هذا الجبل في اشهر قدس
جميل وكان ان يكشف في ستر السّر براقع السّر بالاسرار
المقتع والسطر عن جمال بدع مبين . . . اذا حرّك خيوط
الامر في سرائر الاسرى مرة اخرى بصعود روح العزّ عن
هواء القرب الى هواء بعد منيع . . . كما قضى بمثل ذلك
طبعاً بالطبق على نقطة اولى سلطان الاولين والآخرين
و مالك ملكوت الهويات ومليك لاهوت العما ات اجمعين
فلما اشرق شمس الهويّه وغيب الصمديّة في ارض منيع وسمي
بابوشهر بين العالمين ويليق بانه يكون سلطان ممالك
الوجود من شرق الفيب الى غرب الشهود لانه كان اول
شهر تجلى الله عليه وظهر فيه بانوار ذاته القديم فلما ظهر
الاشراق عن مشرق القدم من هذا النير الاعظم فقد جرى
القضاء بخروجه عن تلك الارض الى ارض الغاء ساحة عسّز
رفيع اذا ظهر بطراز اجلى رغماً لانف الذين هم يريدون
ان يطفئوا انوار القديم . . . الى ان ظهر حكم القضاء
مرة اخرى بخروج غيبه الاعلى وطلبه السلطان بان يلا قوه
ويشهدون امره وكانوا في السر لمن الماكرين ومكروا ويخدعوا
الى ان حبسوه في جبل ماسمع اسمه احد ولم يكن مشهوراً

بين الناس وجملوه في هذا الجبل لس السالكين . . .
اشتعلت فاران الحسد في قلوبهم وقضوا بان يسكن فسي
جبل اخرى ويقطعون عنه ارجل السالكين . . . الى ان وقع
ما وقع . . . وغفلوا عن ذلك بانه يظهر عن افق الابهي
ويقتل الكّل ويرفع امره ويظهر برهانه ولو يكرهونه كل من في
العالمين فلما عرج الى غيب العما رجع باقل من طرفة
بجمال ابهي وظهر بهذا الوجه الدرّي الاسنى باسم بهي
منيع فلما يريد ان يظهر هذا الكنز الاعظم المستور الخفى
اذا قضى عليه بمثل ما قضى له الاولى من قبل كما انه خرج
عن ارض الباء الى الغاء وكذلك اتّخ من ارض الطاء
الى ارض الباء . . . وكما انه بعد ذلك طلبه السلطان
عن ارض الف وسكنوه في جبل الميم ثم اخرى مرة بعد
اخرى عن ذلك المقام وحبسوه في جبل الجيم كذلك بعدما
ارتفع امر الله في شطر العراق فعلى اعلام النفاق ورايات
الشقاق وطلبه ملك الذي سقى بعزيز وكذلك اخرجوه عن
المدينة وسكنوه خلف القاف في هذا الجبل العظيم الذي
لن يصل اليه اطيّار قلوب المقرّبين . . . فلما نزل جمال
الاعظم في هذا المقام انقطعت عن الوصول اليه طرق اهل
البقاء وسد المنهج على حد الذي لا يخرج النفس عن

انفس المقدسين . . . وكان ان يسير في مناهج الحزن على
شأن الذي لم يطلع به الآ نفسه المغموم الحزين الى ان قضى
ثمانية ايامًا على عدد اسمه المحبوب البهّي . . . اذ انزل
المحل كما نزل روح الاعظم في جسم ضيق صغير وورد في
محل الذي لن يدخل فيه ذي اضطرار غريب . . . وبقوا
في هذا المقام خمسة ليالي و ايامًا الذي قضى كل آن منه
خمسين الف دهورًا وسنين . . . اذ انزلوا بيتًا اهل
سرادق الرفعة و جلس على محفل الانس سلطان العزّ بذلّ
عظيم وكانوا في هذا المقرّ لياالي و ايامًا ما كانوا فيه آمنين
الى عن شدّة الاضطرار و ضيق المكان شهدوا بيتًا اخرى
لعلّ يكون فيهم لمن المستريحين وكان ذلك اشدّ من الاولى
والأخرى من ضيق وبرر . . . فهاجر بنفسه المنيع كما قضى
ذكره من قبل و مضى عن ميقاته اربعة اشهر (در اسلامبول)
. . . وبذلك نضجت بنية الوجود و قابل الامكان بان ينفع
فيه حينئذٍ روحًا من راحة الله العزيز المنيع فلما استقرّ
جمال الغيب بذاته على نقطة الحزن (ادرنه) بمـ
احاطة بحور البلايا من هياكل امر بديع اذ انطق بكلمة في
سرسره تحت لسان قلبه و نفخ بهذه الكلمة روح في نفس
الامر وظهر الامر بالامر و اقام الامر على مقامه وكان الامر من

كلّ هذا المقامات لفي غفلة مبين وكان مستورًا في سرّ الغيب
. . . وقضى من نفخ الروح في هيكل الامر ثلاثة اشهر معززا
من شهر الله الجميل اليسيع فلما تمّ اربع الاولى و كمل
ثلاث الاخرى و انشأ خلق البديع فتبارك الله احسن الخا
لقين
الى ان وصلت الايام بيوم الذي ظهر بعثت تلك اليوم ذات
العلق المتعالى الاعلى القديم وكان ذلك في شهر الله الذي
سقى بجمادى . . . اذ اتمّ لما اراد ان يظهر طلعة الاولى
بجمال الاخرى و يكشف نقاب الاعلى عن وجهه الابهى
وظهرت عن مخزن الغيب بطراز الروح بين العالمين اذ
حرك خيط الاعظم مرة اخرى وكان ذلك اعظم من الاولى
و بخروج روح الاعظم عن مدينة قدس منيع اذ انغطرت
قلب محبوبيته في سرسره و بكت دموعه القدس على وجهه
المنيع لحزن الذي يريد ان يظهر هذا الوجه اللطيف
بين الغافلين الذي غفلوا عن طلوعته في ايام الامرو ما عرفوه
يوم الساعة ولن يعرفوه حينئذٍ وما يريدون ان يعرفوه في ابد
الآبدين ولو يظهر عليهم في كلّ حين بالف الف تجلّي من
تجلياته المنيع مع ذلك صبر في نفسه المنيع كما صبر من
قبل في سرسره بمالم يحط بصبره ذات المحيط في سرمد
الذات و ازل كينونته القديم فلما ثبت حكم القضاء بالامضاء و

طلع جمال الله الابهي مسرًا الى هذا المقام في خلف
قاف ممتنع منيع وقضى عن حمل الامر ثمانية وثمانين الف
الف دهرًا من دهور الله الابد القديم في ثمانية اشهر
متباهيات من شهور الله البديع الربيع المنيع وانتهى
شهور الامر عن جمادى الجمال بالرجب الجلال وقرب
ساعات الامر بان ينشق قمر البقاء ويظهر شمس غيب لميع فقد
صم في هذا الشهر كل الأذان كما سقى هذا الشهر بهذا
الاسم بما لا يسمع نداء الامر كل ذى أذن سميع . . . سرما
قالوا من قبل ائمة عال الفرقان بربوات الروح في هذا
الامر بين العظيم بان العجب كل العجب عما وقع بين جمادى
ورجب وهذا من وقع الذى ظهر عن مخزن سر الله في جمادى
الستر ورجب الامر بسر سر عجيب فاشهد يا اخى بان فى
تلك السنة التى طلعت عن افق الثمانين قد اخذ الروح
عن الاولين والآخرين ثم بعد ذلك نفخ روح البديع
في هياكل الممكنات اجمعين . . الى ان اتصل الشهر
بشهر الله الاعظم المتعظم العظيم الذى سقى بشعبان
لان فيه انشعبت بحر الله الاعظم القديم . . . وذلك
شهر عظمة الله قبل قدم القدم . . . لان في هذا الشهر
قتل هيكل السبحان واستشهد غيب الرحمن وصلب هوية

الله الممتنع المنيع ثم بعث في هذا الشهر وطلع رأسه
عن رداء الغيب بجمال مشعشع بهيئ المبع فلما غاب شجرة
ذات الله في ذاتها وقعت في سبيل ربها بجمالها فى
جلالها لحن جمالها الابهي اذ ارتفعت رأسها باقل من
لسمحة عن اصلها القديم وانطقت بانى انا الله لا اله الا
انا الاعلى الاعلى طلعة الستين واتى انا الله لا اله الا انا
الابهي الابهي جمال الثمانين . الخ
و در نامه ديگر :

"فيا بشرى لهذا الروح مهابت عليه حينئذ من ارياح
عز بهتها فلما هبت حينئذ انفاس الرحمن عن نفس الابهي فى
قدس البقاء ومرت على فردوس روحك باسرار الخفا . . الى
قوله : اى سانج روح قسم بروح محبوب كه قلم امكان ولوح
اكوان احصاى اظهار عنايات والطف حضرت سبحان را -
درين حين كه بآنروح مبين سبقت گرفتنتواند . . . فداى
آن جوهر روح شوم اگرچه مفارقت آنروح روحانى ارکان اين
جسد فانى را متفرق نموده ولكن باز بهبوبات ارياح معانى
كه از نفس سبحانى بان نفس قدسى ميوزد باز اين روح افسر
بحيات بديع فائز ميگردد وبذکر قرب وصال در بحبوحه
بعد وفراق متذکر ميآيد ولكن انشاء الله همچو اميد هست

که بعد و فراق ظاهری آن سازج قُرب جمیع دور افتادگان
 حقیقی را بشاطئی قُرب معنوی رساند و همه محرومان ابدی
 را در حرم قدس ابهی مشرف فرماید کَلْ ذَلِكْ مَقَاعِنَ عَلَيْكَ
 فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَرِقَاءَ الْقَدَمِ فِي هَذَا اللَّوْحِ الْاَعْظَمِ مِنْ قَلَمِ
 قَدَسٍ بَهِيًّا *
 و دیگر از آثار قلم انداز هر جوش و خروش متعاج عرفانی
 و پراز سوز و گداز عشق ایمانی و تأسّف از غفلت بابیان
 نسبت بظهور ابداع ابهی و لوح امنع اوفی است قوله :
 " افيا جمال المحبوب قد ارسلت قميصك المنيع منك
 اليك وانت بروحك فانشق روائحك المكنونة فيه لان غيرك
 لن يقدر ولن يستطيع ولو يستشق في ازل الازال بروح قد
 عزيا ان ياغيب الغيب في البقاء فانشق رائحة البهاء عن هذا
 القميص الدرّي الثوراء الذي قد كان روح الايمان برائحة
 منه مخلوقا ان يا جوهر الاحديّة في العماء بشر على
 المهجورين في برالسنا بهذا القميص الذي كان بيدن الله
 مسوحا . . . ان يامدينة فانشقى هذا القميص في زمن التي
 كانت على ازليّة الله مقدوما . . . وما بقى فيك من نبيروح
 و كلبهم باعوا يوسف جمال الله باثمان بخير معدودا الخ
 و از جمله نوشته های بسیار غلیظتر که برتد از لیبها نوشت قوله :

" هو الظاهر المقتدر العزيز الابهي هذا كتاب من
 خادم الرحمن الذي سمي بعبد الله واشتهر بأقا جان
 الى الذين هم انقطعوا عن ظل الشيطان (ازلیان بهائی
 شده) و تمسكوا بعروة الله العزيز العنان ليكون ذكرا
 للموحدین ونورا للعارفين ونارا للمفلّين و سيفا للمشركين
 و تذكرة للآخرين براولوالبصر واولوالنظر معلوم بوده كه
 چندی قبل كه جمال الله منفردا در بیت ساكن بوده (ایام
 تنها نشینی حضرت بهاء الله در ادرنه) از میرزا
 حسین متولی قمی بعضی ذکرها شد لذا کلیم عزّناؤه
 محض عطوفت و مهربانی بشخص مذکور مکتوبی مرقوم فرمودند
 فوالله الذي لا اله الا هو كه بكامل مرحمت و شفقت و سازج
 رأفت خواستند اورا متذکر فرمایند چه كه احدی از اهل بیان
 مطلع برین امر نبوده تلطفاً لنفسه از بعضی امور حکایت باو
 مرقوم فرمودند كه شاید از ظلمات و هم وضلالت بنور تقوی
 و هدایت مستنیر شود و در آن مکتوب تفصیلی از اخوی خود
 مرقوم فرموده بودند فوالله جز هدایت او مقصودی نداشتند
 و بعد خبر رسید كه میرزا حسین مذکور بمبئی رفته السی
 ان انتهت الايام بهذه الايام و این عبد خادم با صد هزار
 حزن و نوحه و ندبه و ناله ساكن بوده كه شخصی آمد و نوشته

سر بسته باین عبد دار ملاحظه نمودم که اسم مبارک هیکل
امر جل جلاله بر روی مکتوب نوشته از این هتک کبری مطلق
شدم که لابد این مکتوب از یکی از معرضین بالله است لذا
سر آنرا گشودم ملاحظه شد که در جواب حضرت کلیم عز ثناؤه
بقلم غلیه و مدار بغضیه و انامل شرکیه کلمات جعلیه جعلیه
شخص مذکور نوشته . . . تا آنکه مکتوب آن مرد و د مظهر
نمرود الی آخره ملاحظه شد . . . حضرت کلیم تفصیل
خروج اخوی را از عراق عجم بعراق عرب نوشته اند . . . و در
مقامی دیگر اعراضاً عن اللہ و اعتراضاً علیه نوشته که نقطه
اولی فرموده که آن شخص باید غلیان نکشیده باشد و زمان
شیخ مرحوم راهم ادراک نکرده باشد بگوئید ای مشرک بالله
آن نفسی را که تو الآن من دون الله حق میدانی از کجا بر
تو معلوم بوده که غلیان نکشیده و در زمان شیخ نبوده در
ارض طاء مباشر غلیان مجلس او بوده اگر چه این عبد نبوده و
ندیده و لیکن از کسانی که با او بودند در ارض طاء از کسل
شنید نام و میگفتند که بسیار هم میکشیدند در بغداد هم
هر وقت پیش ابن الوسی و قهوه میرفت که بیت اجاره کند هم
قلیان میکشید و هم قهوه میخورد از ابن الوسی سؤال نمائید
. انت الذی هاجرت من ارضک الی سقی بالقسم

الی ان دخلت فی جنود اللہ و اتصلت معهم فی مقر السدی
سقی بالطبرسی و کان فیہ جمال قدس منیر الذی سَمَّی
بمحمد قبل علی فی ملکوت الاسماء و بالقدوس بین ملائیکه
و کنت معهم الی ان بدلت الامور و احاط الظالمون جنود الر
وانت لما رأیت ضعف احبباء اللہ علی الظاهر و قلة انصارهم
فررت عنهم و هربت منهم و اتصلت بجنود الشیاطین الالعینة
اللہ علی من ظلمهم علی اللہ و حارب و عده و جادل به و کفر
بآیاته و اعرض بعانده و جعل من حزب الشیاطین فواللہ
بفعلک بکت السموات و الارض و اضطربت قلوب الموحدين
الذینهم کانوا فی هناك و انت کنت غافلاً عن نفسك و مسروراً
بفعلک و ما فعلت کذلک الا لتخلیص نفسك الخبیث و هذا اول
ضرب و رد منک علی اللہ و اصفیائه و اودائه و اخلائه و امنائه
و کنت مع المشرکین الی ان استغلب جنود الظلم علی الظاهر
علی جنود اللہ المقدر العزیز القدر و قتل المشرکون
بعضهم و جعلوا اساری بعضهم و انت ما اکتفیت بما فعلت
یا ایها المشرک باللہ و المعرض بآیاته و المحارب بنفسه الی ان
اردت ان تبرئ نفسك من اللہ و حبه و رضائه قمت بالظلم الذی
استحیی ان اذکره و تستحیی الممكنات ان تسمعن فواللہ
بکت من ظلمک اهل سرادق الخلد و انت ما استشعرت فی

نفسك وكنت من الغافلين ان يا خبيث أهذا وفائك فسي
 ايمانك ربك اواستقرارك على سرير الحب فاق لك وبامثالك
 . . . تا آنکه بعضی از آن نفوس را ناس خالص الله رها
 نمودند و بارض خود راجع شدند و بعضی هم از دست مشرکین
 بین راه فرار نموده بدیار خود رفتند . . . از جمله جناب
 ملا محمد صادق که الآن در مشهد تشریف دارند و جناب
 میرزا محمد . . . آقا میرزا حسین که بعد که ملاحظه نمود که
 کار باین قسم شده در حضور مشرکین بین یدی حضرت قدّوس
 روح ماسواه فداه حاضر شده و محض آنکه بر مشرکین ثابت
 کند تبّری خود را از حقّ فعلی را مرتکب شد که این زبان
 عاجز است از ذکرش تا آنکه نفس پلیدش از قتل نجات یافته
 او را بطهران فرستادند و بعد از ورود در طهران مجدداً
 اظهار ایمان نمود لاجل ظهور کفر آخر " الخ
 و در رساله دیگر قوله :

" بسم الله الاعز الرفع الابدع الابهی هذا کتاب من
 هذا العبد الحاضر لدی العرش الی الذینهم آمنوا بالله و
 عصمهم عن قواصف الافتتان و عواصف الامتحان واستقـر
 قلوبهم عن ریب الذین کفروا بالله و کانوا من المشرکین . . .
 معلوم احبای الهی بوده که اینعبید در حینی از احمیان
 در ظلّ رحمت ربی العزیز المنان مستریح بودم که مکتوبی

مهور وارد و چون ختم آنرا گشودم ملاحظه شد که نفسی
 از معرضین بالله الذی ستمی بمحمد جعفر و جعل الله
 ظاهره عبرة لعباده المتنبّهین بساحت اقدس ارفع اعلی
 معروض داشته و این عبد برداشته و گشودم و تمام آن مفهوم
 گشت " الخ

و در یکی از آثارش خطاب باقا جمال بروجردی است قوله :
 " حال باید بعضی از الواح که خارق طنون و اوهام
 است جمع نمود از جمله مکتوبات عبد حاضر که بطراز بیان
 رحمن مزین است بسیار بکار میآید چه از هر قبیل در آیات
 و بیانات الهی نازل باید جمع نمود " الخ

و بعد از صعود ابهی غصن اعظم و پیرا بنخانه خود بعکّا برد و
 او قرب پنج سنه در آنجا اقامت نمود و دم بمخالفت نزد تا
 آنکه بسال ۱۳۱۴ هـ ق در مجمع عمومی بهائیان برای سال
 صعود باقامه داعیه و مقام خود در محضر ابهی و بر علیه
 غصن اعظم صحبت کرد و از آن پس خادم در روضه اقامت
 داشت تا بسال ۱۳۱۶ درگذشت و تفصیل احوالش در
 ظهور الحق ثبت است . و در بیانات شفاهیه مرکز عهد
 و میثاق در حیفاً بسال ۱۹۱۹ میلادی در حق وی چنین است :
 " آقا جواد خادم باشیخ سلطان عرب بود در آنوقت

میرزا آقا جان نبود این شخص رفته بود طهران بقصد
کشتن ناصرالدینشاه و خودش را در زمره عملها بیرون
آورده بود و تصادف هم کرده بود بعد آمد در بغداد
مشرف شد و خادم شد . . . در اواخر ایام مبارک یک نفر
از احباب سؤال کرده بود از میرزا آقا جان که الواحاتیکه
از قول خادم است از جمال مبارک است مشارالیه جواب نگفته
بود جواب مثبت نداد باین واسطه احباب برضد او قیام
کرده بودند اینوقایع در وقت نگاهت مبارک بود من آمدم
دیدم احباب دو دسته شده اند یکدسته بریاست نبیل
و یکدسته بریاست عیال آقاسید علی افغان و سخت با یکدیگر
معارضه میکنند من بآنها توپیدم و گفتم خجالت نمیکشید
در وقت نگاهت مبارک دسته بندی چه معنی دارد و همه را
متفرق کردم بعد مادر میرزا محمد علی آمد و ذکر کرد که
میرزا آقا جان حضور مبارک جسارت کرده و گفته که من پیش از
حضرت اعلی برای شما زحمت کشیدم و قدر مرا نمیدانید
جمال مبارک خیلی مکدر شده بودند من رفتم توی اطاق
میرزا آقا جان و گفتم تو چقدر بد بخت هستی بعد از چهل
سال زحمت میخواهی عظم خودت را ببری چقدر توانا دانی
هستی بعد سه مرتبه رفتم در حضور مبارک شفاعت بخواهم

و بیای مبارک افتادم فرمودند پاشو تا اینکه صعود واقع
شد و در خانه من بود کاری بکارش نداشتم آخر الامر بخط
خودش نوشت بایران که جمیع مطالبی که از قول من نوشته
شد از بیانات جمال مبارک است . . . در آنوقت میخواست
چیزی بنویسد کاغذش را اول حضور مبارک میآورد بعد بایران
ارسال میداشت میرزا آقا جان از ابتدا با میرزا محمد علی
در نهایت بغض بود بعد کم کم دوست شد و نوشتجات
راتوی قابلمه ببهانه پنیر خریدن میبرد و گمان میکرد من
نمیفهمم بعد پنیری که خریده بود میآورد بمن نشان
میداد مدتی گذشت میرزا آقا جان گفت میخواهم از منزل
شما بروم من چون خیلی از اطوار او در عذاب بودم گفتم
فی امان الله و حفظه رفت و با حضرات رفیق شد مدتی
مشغول تخذیش از هان بود بعد کفن بگردن انداخت
و علم مظلومیت بلند کرد من ابدا اعتنا نکردم آخر الامر یک
روز درب دکان نجاری بودم آمد و گفت ناقضین میگویند که
مقام اعلی را نمیگذارند شما درست کنید ولی من گفتم درست
میشود برای اینکه در تورات مذکور است که غضن الله بیست
را بنا خواهد کرد هیچ جواب ندادم و ابدا اعتنا نکردم
مدتی پس از آن رفت و منزوی شد و میگفتند مکتوب توبه نامده

نوشته و پیش آقا سید علی افغان فرستاده بود که پس از مرگش
بمن داده شود بعد از فوتش کاغذ را خواستم گفتند
چیزی نبوده " انتهى

و نیز از ایشان خطاب بورقا در شأن وی چنین مسطور قوله:
" در خصوص جناب خادم مرقوم نموده بودید لیس
لا حد ان یتکم بحقہ شیئاً و علی الکل ان یشتعلو ابنا
محبہ اللہ جناب روح اللہ و اخویش را تکبیر برسانید
والبہاء علیک ع "

و در ذیل نام طبس و آقا و عبد و ناعق ذکری از واست :

(خاسرۃ)
در خطاب وصایای عهد :
" و وحوش خاسرۃ " و حشیان هلاک
کنند ه

(خاشع)
اسم فاعل از خشوع بمعنی خاضع

و متواضع . در لوحی و مناجاتی :

" ثم اجعلنی طائفاً حول رضائك

و خاضعاً لامرک و خاشعاً لاحتبائك " الخ

در مناجاتی از حضرت عبدالبہاء است :

" انا جیک بقلب خافق " دل لرزان

طہان

(خافق)

ترکی بمعنی شہنشاہ و در عرف فارسی
(خاقان) تجلیل فتحعلیشاہ گشت . از حضرت
عبدالبہاء در رسالہ " سیاستہ است

قوله :

" واقعه " ثالثہ در زمان خاقان مغفور بود "

و در مقالہ " سیاح قوله :

" از جطہ تعہد شفای پای خاقان مرحوم " الخ

بر محمد شاہ اطلاق گردید

(خام - خامہ)
فارسی قلم نوشتنی . در لوحی است
قوله :

" و بعد از عروج روح فائز میشود

بآنچه کہ آمہ و خامہ از ذکرش عاجز است .

ایضا قوله :

" امروز آفتاب گفتار یزدان از افق سما خامہ بیسان

شرق و لائج "

در متداول فارسی از اصل ترکی لقب

تجلیلی زنان بجای بانو و خاتون گردید
(خانم)

و خانم نام و شهرت دخت ابہی بود

کہ زوجہ " میرزا مجد الدین بن میرزا موسی کلیم شد

در قرآن است :

(خاویة) " کانتهم اعجاز نخل خاویة "

وقوله :

" فتلک بیوتهم خاویة " بمعنی شاخهای فرو

ریخته خرما و خانه های بر افتاده و منهدم . و در لوح

بناصرالدینشاه است :

" سقفوفهم الخاویة " یعنی بامهای افتاده و منهدم شده

و در رساله مدنیّه است :

" والأشجع بی نور هر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز

نخل خاویه و خُشْب مستندة داشته " یعنی ملاً نماهای

ضلال و گمراهی مانند شاخهای ریخته خرما و چوبهای

ستون و تکیه قرار داده شده اند .

در لوح حکما " در حق کشور یونان

(خَبَا) است قوله :

" خَبَّتْ مصابیحها "

و در خطاب و مناجاتی است قوله :

" قد خَبَّتْ یا الهی مصابیح الهدی " الخ یعنی

خاموش و نهان شد .

عربی پرده ستر و عصمت . و در لسیح

(خِدر) هودج که شمعای ذیل نام صامسون

ثبت است قوله :

" تلك آیات ظهرت فی خِدر البقاء " الخ

که بظاهر کجاوه و هودج سواری آنحضرت مراد میباشد .

عربی بمعنی دختر متولد قبل از وقوع

(خدیجه) ولادت است و نام زوجه محترمه پیغمبر

بود و عدنانی از زنان بآن نام در آنساز

این امر مذکورند از آنجمله در لوحی است قوله :

" بنام محبوب عالمیان ای امة الله حمد کن خداوند

یکتا را که ترا نوید فرمود . . . و در ایام ظهور جمیع پسر

اعراض و اعتراض نمودند بگر نفوس معدوده مذکور ه

و از اما خدیجه کبری باین شرافت عظمی فائز شد چه کدر

حین بآسا و ضرا ثابت بلکه شاکر مشاهده گشت هنیئالها و

مریئالها و از کسانی است که از اثمار سدره منتهی مرزوق

شد و از سلسبیل بقاء آشامید طوبی لها و لکل امة احببها

واقبلت الیها و نطقت بثنائها " الخ

امر مخاطب از اَخَذُ . در لوح طسب

(خُذ)

است :

" وَخُذْهُ (بگير آنرا) عند الحَا^{جَة}"

ماضی و مضارع عربی از مصدر خَرَّ و خُرور

(خَرَّ يَخِرُّ) بمعنی افتادن . در لوح خطاب با شرف

است قوله :

" الى قبلة التي عند ظهورها خَرَّتْ وجوه اهل

ملاء الباقيين "

و در سورة الاستقلال :

" وَاذَاتَلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ عَلَى الدَّقَنِ "

در کتاب ایقان است قوله :

" حال چرا این خراطین ارض

خَرَاتِين

درین احادیث که جمیع آن بمثل شمس

در وسط سما ظاهر تفکر نمی نمایند " الخ

معرب خراتین فارسی گرمهای زمین خصوصاً گرمهای سرخ

دراز باریک در زمین نمناک .

در لوحی است قوله :

" در باره " مکتوب بارضخ رط

(خَرطوم)

نوشته بودند لعمری نحب ان نسمع

ندائهم فی کلّ الاحیان مانسیناهم بل نذکرهم بما یلیق
وینبئنی ان ربک لیهو الغفور الرحیم انشاء اللّٰه بعد از فتح
طریق علی التّحقیق نرسل الیهیم ما تطیر به ارواحهم وتقربه
عیونهم "

و در لوحی دیگر :

" ذکر اسراء اللّٰه (حاجی میرزا حیدر علی اصفهانیسی

وحاجی میرزا حسین شیرازی اسراء بخرطوم که در تاریخ ثبت

است) نموده بودید مکتوبشان تلقاء وجه حاضر شد وجدنا

نفحات قمیص اسم ربک المهیمن القیوم من شطر الخرطوم

لا زال در نظر بوده و خواهند بود ان از کرهما من قبلیسی

و کبرهما من هذا المظلوم الفریب این ایام بیش از این

جائز نه ان حصل الاستقرار فی هذه الارض لنرسل الیهیم

ما اراد ربک العلیم الحکیم "

خرطوم پایتخت کشور سودان افریقا است .

فارسی بمعنی شادمان و شاداب .

(خَرَم) و خرم آباد قصبه مرکزی لرستان واقع

در بعد ۲۲۰ کیلومتری غرب جنوبیسی

اصفهان محلّ جمعیتی از بهائیان گردید و مقبره سیّد

اعلی هندی بابی قلیل درجهال الشتر بقرب آن واقع است

وخرمشهر قصبه واقع در کنار رود کارون بقرب مصب آن در
شَط العرب شامل تقریب بیست هزار اهالی نامش در سابق
محرره و در دوره رضاشاه پهلوی تجدید و تغییر نام یافت
و در آنجا جمعیتی از مهاجرین و غیرهم از بهائیان گسرد
آمدند و برادران روحانی تقریباً در حدود ۱۳۴۰ در -
آنجا بهائی شدند .

در لوح زیارت سید الشهداء قوله :

(خَریس) " وانهار الفردوس من خریرها "

و در لوحی دیگر قوله :

" و یسمعك هدیر الورقاء علی الافنان و خریر مماء "

الحيوان " الخ بمعنى صدای جریان آب .

در کتاب اقدس است :

(خَزْر) " كما تلبسون الخزوالسنجاب "

پوستین نرم ظریف ارزشدار معروف از

پوست جانوری بنام خَزْر .

جمع خزانة بکسر خاء و خَزینه بمعنسی
(خَزائن) گنجینه و نهانخانه . در لوح خطاب

به نصیر است :

" تالله الحق حَبك ایاى لخير عن خزائن السموات

والارض ان تكون ثابتاً علیه "

و در کلمات مکتونه است :

" قد اخزنته فی خزائن سرى . . . انتم خزائن لان فيكم

كنز لثالى سرى "

و در لوح بشارات است قوله :

" از خزانة علم فاطرسما و خالق اسما طاهر گشته الخ

در خطایی است قوله :

(خَزَف) " خزف هر چه تربیت شود لو لو "

لألا نگرود " بمعنی ظرف سفالین

مصدر عربی بمعنی گمراهی و تباهی .

در کلمات مکتونه است :

(خُسْران) " اصل الخسران لمن مضت ايامه "

وما عرف نفسه "

و در لوح رئیس است :

" قد خسر الذین غفلوا عنه "

فارسی بمعنی پادشاه یا شوکت

(خُسْرُو) و پیشوای دادگر و نام خصوصی است و

باین نام بعضی در آثار مذکورند از

آنجله :

خسرو پونه والا بهائی پارسی که در پونه هند مهمانخانه

داشت در دوره غصن اعظم عبدالبهاء معروف و نیز جوان

هندی مستخدم ایشان در سفرنامه بدایع الآثار و غیره

مذکور است .

در لوحی است اَنَانَشْکُومِنَ الذَّیْمِنَ

(خَسَفَ) اختلفوا فی امرالله و بهم تکدر ضافی

کأس عرفانی بین بریتی و کسف شمس

تقدیمی و خسف قمر سلطانی " الخ یعنی محبوب و نسا

پدید شد .

در قرآن بتذمیم منافقین است :

(خَشَبٌ صُنْدَةٌ) " کاتهم خَشَبٌ صُنْدَةٌ " چنان

بی جنبش و ساکن اند که گوئی چوبهائی

بجائی تکیه داده میباشند و در کتاب ایقان هم ذکر است .

~~~~~

بکسریا فتح خاء و سکون یا فتح یا کسر

( خَضِر ) ضاد همان است که مفسرین قرآن مراد

از آیه " فوجدنا عبدا من عبادنا الخ

در شأن موسی و یوشع تفسیر کردند و معاصر موسی و صاحب

حیات باقیه بشری از عین الحیات خواندند و شاید نسبتی

مشخصی از بنی اسرائیل و موجود و غائب گفتند و مورخین

و مفسرین اسلامی در خصوص نام و نسبش و وجودش گوناگون

و عجائب نوشتند و عربان در اراضی مقدسه خضرالتبسی

میخوانند و نام و لقب ایلیا نبی میدانند و غاری در دامنه

جبل کرمل بنام مقام خضر است که مردم مسلم و مسیحی

بزیارت میروند و گفتند که مدرسه الانبیا شهر ایلیا در آن

محل بود و غصن اعظم عبدالبهاء سال ۱۳۱۳ هـ ق بعلت

تأثر شدید از حسد و ضدیت اخوان و دیگر ناقضان بعد

از عودت از اقامت آیامی در طبریا در آن غار اقامت نمودند

و در آنجا مفتی افندی بعگا بحضورشان رسیده اصرار

برای مراجعتشان بعگا کرد و در همان چند روز اقامت

در مقام خضر چون اعمال و اخبار افتراء و اقدامات شدید

آقا جواد قزوینی پی در پی بایشان رسید او را از خود طرد

فرمودند آنگاه بعگا رفتند .



و عرفاه و دانشمندان روحانی رمزی خضر را عبارت از مقام ولایت باطنیه و رهبران حقیقت معنویّه سائر و حاضر در کمال از منہ بتجسّدات بشریّه و مستور از اعین مرمدۀ جهلیّه مادّیّه دانستند که رومی چنین گوید :

آن پسر را کش خضر ببرد خلق فهم آنرا در نیا بد عالم خلق  
آنکه جان بدهد اگر بکشد روستا نایب است دست او دست خدا

و در ضمن لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است :  
" و بمعنایت خضرا ایام بکوش بقا فائز شوی " الخ  
و بیانی از مقام نقطه البیان نقل از رساله " دلائل السبّعی  
ضمن نام سبع ثبت میباشد .

جزیره " خضراء " بتفصیلی در اسرار الآثار  
( خَضْرَاء ) عمومی ذکر میباشد و در افواه بابیان  
عصر اوّل مقبره " طبرسی مازندران  
که مستقر شخص قدّوس و صاحب قرار گرفت بآن نام مستقی بود .  
و در لوحی در حقّ ادرنه چنین مسطور است قوله :

" بسم الله الاقدس الاعلی هذا کتاب من لدن الله  
الذی استشرق من بوارق انوار ربّه و استغرب عن الاوطان  
الی ان ورد فی جوار رحمة ربّه الرحمن فی الارض التّی

سمیناها من قبل بالجزیره الخضراء و من بعدها بـ  
الستریما قدر فی لوح القضاء من لدن علیم حکیم " .  
و در لوح طرازات است قوله :

" انا قصدنا یوماً من الايام جزیرتنا الخضراء فـ  
رأینا انهارها جاریة و اشجارها ملتفة " الخ که مراد بساغ  
رضوان زمین معروف شبیه به نیم دایره محدود بنهر میباشد  
و مشاهده خلاف امانت و توصیف فرشته امانت را قصداً  
و مخصوصاً بعبارات رمزیّه فرموده اند و در خطابی در وصف  
عکاء است قوله :

" نفحات قدس چگونه در وادی قدس منتشر میشود  
و شمیم نسیم حدائق ابهی شام اهل جزیره خضراء را  
چگونه لمطر مینمود " الخ و نیز  
خضراء در الواح و آثار و در اصطلاح اهل بهاء نام شهر  
سبزوار خراسان گردید قوله :

" یا ارض الخضراء استمع ندا مالک الاسماء انه یدکرک بما  
لا یبادلہ شیئی " الخ  
و قوله :

" هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریا انا تذکر اهل  
الخضراء الذین اقبلوا الی الافق الاعلی از کسروا اصنام

الهی باسم ربهم المقتدر القدير

وآن بلد از مراکز قدیمه این امر بود و اوضاع آنجا و احوال  
رجالش مفضلاً در تاریخ ظهور الحق ثبت است . و از معارف  
مؤمنین متقدمین عباسقلیخان در سنین اقامت ایهی  
در بغداد بزیارت رفت و اسب مرکوب خود را که تا آنجا  
راند و در اصطبل خانه آنحضرت بست و ایامی استفاد  
علمیه و معنویه نمود و سوار بر آن مرکب عودت کرد .

دیگر میرزا محمد قلیخان و نیز شاهزاده جناب از مؤمنین  
بود ولی پس از رجوع از طهران بدلالت بعضی نزد حاجی  
ملاهادی حکیم تلمذ کرده مشربش مغیرو رفتارش در گگون  
گشت .

دیگر محمد رضاخان و میرزا هدایت و نیز حاجی محمد  
جعفر چنانکه در لوحی است قوله :

" یا محمد جعفر انشاء الله بعنایت الهی فائز  
باشی حق جل جلاله عباد خود را در کتب و صحف و زیر  
نصیحت فرمود " الخ

دیگر حاجی محمد کاظم اصفهانی مقیم در آنجا قوله :

" یا کاظم اتاناز کرناک فی الواح شتی " الخ

وقوله :

" اینکه در باره خضراء و اتحاد اولیاء و اجتماع  
در بیت کاظم علیه بهائی ذکر نمودی جمیع بشر فاضلا  
فائز . . جناب کاظم و من معه مکرر از ظم اعلی مذکور الخ  
دیگر ملاعلی شهید مشهور و خاندانش که بنام خضرائی  
شهرت گرفتند .

دیگر میرزا بدیع طبیب و خلفش میرزا محمد و میرزا ضیاء صبرا  
و حسن نجار و آقا محمد رضا نجار و ملا عبد الوهاب و

ملا عبد العزیز و ملا رحمة الله و درویش مراد و آقا سید احمد

و آقا میرزا سید محمد از غندی الاصل و میرزا قدرت و

میرزا باقر و زین العابدین و آقا غلامعلی و میرزا

محمد علاقه بند و برادرش میرزا ابراهیم صباغ و میرزا

حسن پسر عم میرزا بدیع آقا ابراهیم و برادرش آقا

عبدالکریم دیگر از معارف مؤمنین : آقا عباس جراح امین

املاک حاجی ملاهادی و خلفش دکتر رجبعلی جراحی و

خانوادهاش و بعداً آقا غلامرضا استا دقاسم کربلائی محمد

علی حداد و خاندانش فروتن و کربلائی عبدالکریم جدید و

کربلائی محمد حسین .

و در چند قریه تابعه سبزوار نیز تنی چند از مؤمنین بودند و

در سال ۱۳۲۸ هـ ق آقا علی اکبر از اهل کوشکباغ از توابع

سبزوار در حالیکه از عزم رفتن بحیفا برای علت با منصرف گشته عودت نمود در باغ خودش به تیر اعداء گشته گردید و در سال ۱۳۳۴ کد خدا حسین و پسرش در حال دفاع از حمله دشتبان کشته شدند . و راجع بدو شخص مهم سبزوار در اثری از خادم مؤرخ ۱۲۹۷ خطاب بملا علی بجستانی است قوله :

در مکتوب آنجناب زکرجناب حاجی سبزواری علیه  
۶۶۹ بود لوح امنع اقدس از سما مشیت نازل و خاتم  
عزّ مزین و ارسال شد با و برسانید لتقرعینه و یفرح قلبه  
و ینشرح صدره و یقوم علی ماینبغی لایام ربّه الظاهر  
العزیز الکریم فی الحقیقه کمال عنایت در باره ایشان  
شده طوبی له ثمّ طوبی له و همچنین لوحی مخصوص  
نفس دیگر علیه ۶۶۹ در همان ارض یعنی ارض خضراء  
نازل و ارسال شد بایشان برسانید لیشرّب منه کوثر العنایة  
والعرفان الخ

مقصود حاجی ملاهادی حکیم و حاجی میرزا ابراهیم  
شریعتمدار است . و عاقله دیگری بنام .

خضرائی منسوب بملا محمد صادق از اهل کلارستاق  
مازندران بودند که اولین بهائی در وطن خود در دوره

غصن اعظم عبدالبهاء شمرده میشد و با همه برادرانش  
صحت عقیده های کرد و یکی از آنها بنام محمد جعفر و هم  
برادرزاده اش بنام محمد قاسم پذیرفتند و ملا صادق بعلت  
معارضت مردم مهاجرت بطهران نمود و محمد قاسم مذکور  
در هدایتش با ضراف ساری مازندران اشتباهاً بدست  
مأمورین سردار جلیل کشته گردید و از ملا صادق بمناسبت  
وضع مازندران عاقله بشهرت خضرائی بجا ماند و اکبر  
اولادش سیرزا جواد خان با خط بسیار زیبا و معلومات ادبی  
بود . و نام :

بقعه خضراء برای مقبره سلسبیل یزد که افغان باهتتام  
آقا محمد علی یزدی بنا نمودند و خود آقا محمد علی اولین  
مدفون در آنجا است مقام ابهی فرمودند و در ضمن  
لغت بقعه ذکر است .

خضل مصدر عربی بمعنی تری و آبداری  
و شادابی و خضیلة بمعنی باغ .  
خضل سبز و شاداب . در خطاب

خَضَل  
خَضِیلَه  
خَضِل

معروف بعتمه است :

" و خضلت ونضرت وراقت من فیض بیانك . . . و  
اجعلها رتانة بمیاه الوجود و خضیلة مخضرة الخ



شرح هاء است قوله :

" و نطق بحكمه من قبل ان يظهره الله في البيان  
على عليه السلام في الخطبة المخزون ثم في الخطبة  
العجماء " الخ

عربی . در لوق طَبَّ است :

(خَطَرٌ - خَطِيرٌ) " ادخال الطعام على الطعام

خطرکن منه على حذر " بمعنی دم

مرگ .

و در لوح دنیا :

" پادشاه آید الله توجّهی باین امر خطیر فرمایند "

بمعنی مهم .

عربی گام . در لوق حجّ بفساد است :

" ایرت هذه اول خطوة وضعتها

خَطْوَةٌ

في سبيل رضائك "

عربی گناه و غلط کاری . در لوق

(خَطِيئَةٌ - خَطِيئَةٌ) خطاب بصدور دولت عثمانی است :

" بعد از گفتگوها که برائت خود

و خطیّه شما را ذکر نمود "

عربی شمشیره . در لوق طمان فرمایند :

" زاع از نمنه " بلبیل بی نصیب

(خُقَاشُ)

و خُقَاشُ از شعاع شمس در کریز "

در لوق طَبَّ است :

(خَلَا - خَلَوْتُ) " نِعَمَ الرِّيَاضَةِ عَلَى الخَلَاءِ "

خوب است ورزش بحال تنهن بودن معده

و خَلَاءٌ مصدر عربی بمعنی تنهن بودن است .

و خَلْوَةٌ نیز اصلاً مصدر بمعنی بادیگری بتنهنها سر بسریدن

و اطلاق بر جای بتنهنائی و فراغ بسر بردن میشود .

و خلوت سر پوشیده نام يك عمارت حكومتی در اصفهان

بود که فرماندار در آنجا افراد از جمعیت میجست و بساب

اعظم چندی در آنجا اقامت جست و از این روشهرت یافت .

قریه ای در فرامان محل اجتماع و

سکونت گروهی از بهائیان .

(خَلِجُ آباد)

و خَلِج نام طایفه ای از ترکان چادر نشین

که در آنحوالی میزیستند و قریه بآن نام مستق گردید

ولایتی معروف مابین آستارا و گیلان

که در دوره غصن اعظم عبدالبهاء

گروهی بهائی شده معاریفی مذکور در

(خَلخال)

تاریخ و آثار داشتند و اصل خلخال نام حلقه و زینبی است که زنان بر پا کنند .

خَلَط مصدر عربی بمعنی مزج و -  
(خَلَط - خِلْط) آمیختن . در لوح طَبّ است :

" اذا اجتمع الضدان على  
الخوان لا تخلطهما " . وقتی که دو خوراک ضد یکدیگر  
بر سفره حاضر شود آن دو را باهم نیامیز یعنی نخور و بمعدّه  
نریز .

خِلْط در اصطلاح طبّ قدیم یکی از چهار رکن امتزاج  
و ترکیب مزاج یعنی خون و بلغم و سودا و صفرا . اخلاط  
اربعه جمع .

در لوح نامبرده است :

" قل بما بيناه لا يتجاوز الا خلاط عن الاعتدال "

خَلَع مصدر عربی و بمعنی لباس و غیره  
(خَلَع - خِلْعَة) از بر کردن . در مناجاتی در خطابی  
است :

" ربّ و منائى هولاء عباد قد خلعوا فى حبك العذار "

در دوستیت لباس شرم و خجلت را کردند .  
خِلْعَة پوشاکی که از کسی براه بخشش رسد . خِلْع جمع .

در لوحی است :

" قسم بافتاب معانی که گل ازو محتجب ماند مانند کسه  
اگر جمیع ممکنات بیقین صادق در ظلّ امرش در آیند و بر  
حبش مستقیم گردند هر آینه گل به خلع یفعل مایشاء و یحکم  
مایرید مخلع و فائز آیند "

(خَلَق - اخلاق) خَلَق خَلَقَة عربی بمعنی کهنه . در

لوح خطاب بشیخ سلمان است :

(عبد الخالق) " اگر از قطن خلقه باشد عند الله

از حریر جنت محسوب "

و در لوح به نصیر است :

" باین از کار خلقه عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیسه

محروم سازند .

اخلاق جمع خُلُق بمعنی خوی و سنجیه که بمعنی آداب گفته میشود

و دروس اخلاق مصطلح نزد بهائیان نام دروس دینی غیر

رسمی نونهالان بهائی منعقد در خانه های بهائیان شد

که ابتدا در سال ۱۳۱۵ هـ ق بواسطه آقا سید حسن

هاشمی زاده متوجه تأسیس گردید و متدرّجاً صورت دروس

تغییر و ترتیب حاصل نمود .

و خالق آفریننده و خدا است . و عبد الخالق را آثار این امر

مذکورند از آنجمله :

عبد الخالق مسیحی مصری که هنگام سکون و استقرار کشتی در بندر اسکندریه کسی بمحضرا بهی در کشتن فرستاد و عرضهای تقدیم داشت و لوحی برایش صدور یافت و در حقیق در لوحی چنین مذکور است :

" انا كتبنا لعبدنا الخالق الذي كان من مـلا "

الروح " الخ

عربی بمعنی صدیق و یار بخصوص و لقب

حضرت ابراهیم گردید که بنام خلیل (خلیل)

و خلیل الله و خلیل الرحمن شهرت

دارد و در آثار این امر بکثرت ذکر یافت و غالباً ابراهیم نامان بوصف خلیل و یهود بنام ابناء خلیل مذکور میباشد در لوحی است :

" انا نذكر في هذا المقام ابناء الخليل و وراث الكليم الذي تضيوت منهم رائحة محبة الرحمن في الامكان و نبشرهم بما قدر لهم في ملكوت الله رب العالمين "

و قوله :

" يا ابناء الخليل امروا نداء جليل مرتفع و طهور بلبيتك لبيتك ناطق طوبى از برای بصرى که بمشاهده مگم

فائز گشت و با آثار قلمش مفتخر " و خلیل در آثار حضرت نقطه لقب تجلیلی آقا سید ابراهیم تبریزی است که ویرا بنام رحیم نیز میخوانند و در ضمن نام ابراهیم و یحیی شبت میباشد قوله :

" ان يا اسم الرحيم فلا تنظر الي من في البيـان الا بسـر الله و حجابـه فانا كنا سـا تـريـن " که وی را نصیحت دادند از بیانیان عیبجوئی و تنقید اعمال نکند چنانچه خودشان ستر و غضب عین می نمودند . و در لوحی از حضرت بهاء الله خطاب با و است قوله :

" هو الملقى الابهى ان يا خليل في الصحف و اسمى في الكتب . . . لمن الله من ظلمك وانكر حـقـك في البيان . و انا بـمـمـر و رـودنا في السـجـن الا عظم بـخـنـار سـا لـات الـله شرق الارض و غربها . . . ان اذكر ابيك من قبلي و بشره بذكرى اياه "

و در قزوین حاجی ابراهیم خلیل و خانواده اش بنام خلیلی معروف و در الواح بسیار مذکورند قوله ج ع :

" و نختـم الـکـلام بـذکـر الخـلـیل و من مـعـه لـعـمـر الـله اـتـفـکـان مـذکـوراً لـدی المـظـلـوم بـذکـر لا یـنـفـد نـوره . . . یا خـلـیـل اـسـمـع الـتـدـاء " الخ

و در تون خراسان که فردوس و فاران خوانده شد  
 حاجی آقا ابراهیم بنام خلیل در الواح بسیار مخاطب  
 و مفتخر گردید و برادر زاده اش حاجی شاه خلیل اللّٰه  
 شخص معروف درین امر و مخاطب در الواح کثیر بنام خلیل  
 گردید منها قوله ج ع :

" یا شاه خلیل قد اقبل الیک المظلوم من سجن  
 الاعظم و ذکرک بما لا یعادله ذکر من علی الارض " الخ

و نیز حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف بمنوان حاجی  
 مبلغ بخطاب " یا ایها الخلیل " مخاطب گردید .

خمر عربی شراب و بادیه و خمار صداع  
 ( خَمْر - خُمَار ) مستی از آن که غالباً در کتب  
 مقدسه تنفر و استکراه و ذم و منوع

از شرب آن تکرار و تأکید شده و زیانهای مادی و معنوی  
 حاصله از آن عام الفهم میباشد و در آثار این امر شدیدتر  
 و موکد تر مصرح میباشد . بنوع تشبیه و استعاره در کلمات  
 عرفا و ادبا اطلاق بر مقام انجذاب و اشتعال الی اللّٰه  
 و اشاره گردیده که مستی روحانی ایجاد مینماید و در آثار  
 این امر نیز همین نوع تعبیرات مذکور میباشد از آنجمله  
 در لوح پایین الذبیح است قوله :

" ای سرستان خمر عرفان درین صباح روحانی از کاس  
 الطاف رحمانی صبح ( بادیه بهنگام صبح در صباح ذکر  
 است ) حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خما در دیگر  
 است و خمارش را کیفیت دیگر . . ان اسرعوا الی ما ارادکم  
 معرضاً عما اردتم هذا خیر لکم "

و در ح می زکری است :

بمعنی خمس در مذکر و خمسة در مؤنث  
 ( خَمْس - خَمْسِین ) عدد پنج است و در آثار صادره از باب  
 اعظم عدد پنج عدد باب میباشد که

دو مثلث تودر تو و هیکل مخمس رمز از آن بود و از مقام اهی  
 در دعاء بدعوه محیی الانام فی الایام :

اسألك یا الهی بك و بهم و بهولاء الخمس " مراد  
 پنج تن از اهل بهاء است که در الواح ذکر شدند و تحمّل  
 مشقات شدید کرده خود را بسجن عکا رساندند و غالباً

بمعانندت معاندین مفسدین از زیارت جمال الهی محروم ماندند .  
 و سادات خمس مذکور در نوشته ها و آثار پنج برادر رشتی  
 بودند که خاندان خمسی از آنان بر قرار است .

و خمسین عدد پنجاه . در خاتمه لوح مصیبت حروفات  
 عالین است قوله :



"فتفکروا فيه يا اهل البیان خمسين الف سنة انتم  
فی علم الله لراسخون" و اینجا چنانچه درج در ذکر  
است از واقعی است که مراد از ذکر عدد رتبه خاصه  
آن نیست بلکه محض افاده کثرت و مبالغه ذکر یافت و اگر  
خواهیم توانیم تبیین کرد که چون طبق آیه قرآنیه مدت  
روز قیامت که دوره بیان است خمسين الف سنة است  
باین عبارت تعبیر فرمودند .

شؤون خمسہ آثار و آیات نقطه  
خمسۃ و اصطلاح و فلسفه مخصوصی از ایشان  
است که در مواضع بسیار ذکر نمودند  
از آنجمله در بیان در باب ثانی از واحد تاسع است  
قوله الاعلی :  
" و از شؤون خمسہ نقطه چه آیات و چه مناجات و چه  
تفاسیر و چه شؤون علمیه و چه کلمات فارسیه " الخ

(خُمُود -  
خُمُود مصدر عربی بمعنی فرو نشستن  
شعله آتش . إخماد فرو نشانیدن  
إخماد - خُمُود شعله آتش . در لوح رئیس است :

" و النفس التي هي المقصود انها تبعث من كلمة الله  
وانها هي التي لو اشتعلت بنا رحب ربه لا تخمد ها

مياه الاعراض " آبهای اعراض معرضین آتش حب برورد گار  
را که در نفس مشتعل به عشق آلهی است افسرده سازد .  
مخمود دل سرد و فرو نشانده آتش عشق . در لوحی بحاجی  
ذبیح است :

" باید ناظرًا الى الله ببعضی جهات توجه نماید که  
شاید مخمودین از نار ذکر تپه بر افروزند "

مصدر عربی گنماد و بی ذکر بودن در  
(خُمُول) بین مردم . در خطابی است :

" شخص ذلیل بترهیت مرتبی  
از حقیض خمول باوج رفیع رسد "

عربی آواز گاو و در قصه معروفه از قرآن  
راجع بگوساله سازی بنی اسرائیل  
(خَوَار) و پرستش مذکور است و رمز تبیین

از روحانیین اسلام ازین آیات اصطلاح گرفته بر مخالفین  
معاند خود استعمال کردند و مخالفین اولین باب اعظم  
در شیراز و اطلاق عجل و خوار و سامری بر آنان خصوصاً  
بر ملا جواد برفانی در تاریخ ظهور الحق و در ضمن ج و د  
و سایر مسطور است .

بکسر یا بضمّ خاء و با تلفظ هوا و معرب  
 ( خُوَان ) خون هوا و معدول فارسی بمعنی  
 خوردنی و آنچه خوردنی بر آن نهند  
 خصوصاً طبّی بزرگ که بعرف حاضر میز خوراک خوری میگویند  
 در لوح خطاب مسلمان است :  
 " مقرّ عزی راکه اگر جمیع ماکان برخوان نعمتش حاضر  
 شوند " الخ  
 و در لوح طبّ :  
 " اذا اجتمع الضدان علی الخوان لا تخلطهما فاقنع  
 بواحد منهما "

و در ضمن نام عید زکری است .

فارسی بمعنی میرمآئده .

( خوانسالار ) و نام خوانسار قصبه ای در حومه  
 اصفهان مخفف از آنست و غصن اعظم  
 عبدالبهاء حاجی ملامحمد خوانساری را خطاب بخوانسالار  
 فرمودند .

عربی پره‌های ریز درون پره‌های ظاهر  
 بلند در جلو . در تفسیر سوره "والشمس"  
 ( خَوَافِی )  
 است :

" لوجود هذا الطیر المقطوعة القوادم والخوافی  
 جناحًا لیطیر فی هوا المعانی والبیان " الی آخرها مراد  
 تشبیه احوال معاندات اشتمال معرضین و معترضین خودشان  
 میباشد که گویا بامقراض عناد و بغضاً پره‌های بیرون  
 و درون بال آزادی را بریدند و اگر آزادی بود و حکمت  
 اقتضا میکرد در هوا معانی و بیان طیران برتر و بالاتری  
 میشد . و در خطابی و مناجاتی است :  
 " وایسط له قوادم الانجذاب وایباهر الاشتیاق  
 وخوافی الارتیاح "

با و او مجهول اسم مصدر فارسی  
 ( خواهش ) از خواستن و در متعارف فارسی کلمه  
 حسب خواهش بترکیب حسب عربی با  
 خواهش فارسی مستعمل بوده و در لوح بشیخ نجفی است  
 قوله :

" حسب خواهش دولت علیّه عثمانی " الخ

خَوْرُنْق و سَدِیر دو کاخ سلطنتی نامی  
 ( خَوْرُنْق ) که معماران رومی بدستور بهرام گور  
 پادشاه ایران در محوطه خیبره  
 بین التهرین مرکز سلطنت عربی دست نشانده پادشاهان

ایران بر افراختند و نام فارسی کاخ اول خورنگاه و خورنگه  
و خورنه یعنی خورد نگاه و یا خورنگه یعنی آفتاب بهمن  
و روی بافتاب و نام کاخ دوم سه دیر بود و عربان معرب و  
مغیر کرده خورنق و سدیر خواندند . در لوحی است :

" ان استمع ما یوحی من شطر الملا الاعلی علی

بقعة المحنة والابتلاء . . . این من بنی الخورنق الخ

و در لوح خطاب بحاجی محمد کریم خان است قوله :

" این من بنی الخورنق و السدیر این من اراد ان

یرتقی الی الاثیر الخ و در نام سدیر هم زکری است :

کلمه سربانی الاصل بمعنی کاهن

( خورری ) و مسیحیان اطلاق بر پیشوایان دینی

خود کردند و حواری معرب و مغیر

از آن میباشد . از حضرت بهاء الله در لوح بشارات

است :

" اعمال حضرات رهبة و خوریهای ملت حضرت روح

علیه سلام الله و بهاؤه عند الله مذکور "

از قرا خراسان برای اجتماع گروهی

( خوسف ) از بهائیان در آنجا و نیز برای برخی  
از واقعات در الواح و آثار مذکور آمد .

در آغاز بسال هزار و دو بیست و اند هجرت حاجی ملا  
اسمعیل بملاقات کربلایی عباس نجار ساکن بیرجند فائز  
بایمان بهائی گردید و بواسطه او جمعی دیگر مانند  
حاجی یوسف و کربلایی یوسف باغ و حاجی ابراهیم بن علی شفیع  
متدرجا فائز شدند دیگر محمد قلیخان نخعی و بواسطه  
او حاجی ملا یوسف بیک نخعی و حاجی ملا غلامحسین مطلع  
شده متدرجا بکمال ایمان رسیدند و نیز ملا عزیزالله و او  
چندان بلایا از ملاهای دیگر دید که خویش را انتحار کرد  
و در سال ۱۳۳۳ بتحریک و مبادرت ملاها و دشمنان  
تعرضات و تضییقات شدیده واقع گردید و الواح صادره در حق  
خوسف بدین نهج است قوله :

" یا اولیائی فی الخاء و الواو الخ

مصدر عربی بمعنی افتادن در آب و  
( خوض ) گلاب و مشکلات باطل و لهو و لعب

و امثالها . در مناجاتی است :

" الهی الهی ترانی خائفاً فی غمار البلاء "

ایضا قوله :

" و خاض الظلام فی غمار الجور والعدوان "



نام قریبای از توابع بیرجند . اجتماع  
(خُونِیک مود) از بهائیان از آن جمله ملا اسدالله و ملا  
نظر علی و ملا عباس در آنجا مجتمع بودند  
و ضمن نام رضوان زکری است .

قصبهای شامل تقریب ۳۰۰۰۰ اهالی  
(خوی) واقع در ایالت آذربایجان بعد ۱۱۰  
کیلومتری غرب شمالی تبریز که تفصیل  
اوضاع و اشخاص آنجا مرتبط باین امر در تاریخ ظهور الحق  
ثبت میباشد و از معاریف بهائیان آنجا میرزا علی اشرف  
و پسر عمش حاجی ملا حسین و پسرش حاجی بیوک آقا و نیز  
جلیل که در سال ۱۲۹۰ هـ ق بواسطه حاجی ملا حسین  
بهائی شد و تبلیغ کرد و الواح متعدّد از آن جمله  
لوح اشراقات خطاب با و است ولی در دوره غصن اعظم  
عبدالبهاء از ارکان نقض شده رساله‌های بعلیه آنحضرت  
نوشت و نام وی بسوء مذکور میباشد و ضمن نام جمال زکری  
از او است .

عربی بمعنی خوب و سود و مال  
(خیر) و امثالها و نیز بمعنی بهتره در  
کلمات مکتونه است :

" اصل کَلّ الخیر هو الاعتماد علی الله والا نقیار  
لامره والرضاء لمرضاته "

و شرکت خیریه تأسیس یافته از جوه برتیه در عرف اهل بها  
معروف و مشهور بود و در ابتدا بهر پیشرفت امر تبلیغ  
بواسطه میرزا عزیزالله خان و رقا و ضعیف السلطان و آقا  
سید نصرالله باقراف و بعضی دیگر تأسیس شد که از آن جوه  
مبلّغین بهائی را اداره میکردند .

خیر القری در نزد اهل بها لقب و شهرت قریه صفیـره  
تا بعهده بشرویه خراسان است که تمامت سکناش بهائی اند  
و نامش زیرک میباشد . و نیز در کتاب بدیع چنین مسطور  
است :

خیرالنساء ام نقطه اولی است حرام شده اطلاق این  
اسم بر امام الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این  
اسم بعد ها بر ضلع نقطه که در فارس ساکن اند  
و خیرالله مبلّغ معروف بهائی در امریکا ضمن نام امریک  
وصف است و رودش از امریک برای زیارت روضه ابهسی  
و دیدار غصن اعظم در سال ۱۳۱۴ هـ ق بود و از ایشان  
خطاب بمستر ویلهلم بهائی معروف در نیویورک چنین  
مسطور است قوله .

" واما قضیةٔ مکتوب او موجود است خواهش نمود کسیه  
رئیس عموم باشد در جواب مرقوم گردید دَعْ زَكَرَ الرَّئِیْسِ  
وَالْمَرْئُوسِ وَالسَّائِسِ وَالْمَسُوسِ از این محزون شد و با هادی  
خویش حاجی عبدالکریم تکذری حاصل نمود این سبب  
شد که روی گردانید "

عربی خانهٔ افراخته از بافتنی و چوب.

( خِیْمَه ) در لوحی است :

" خیمه امر الهی عظیم است "

جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت " الخ

که بر سبیل تشبیه واستعاره استعمال کردید .

حرف - د

## حرف د

مستر آرتور بیلسبوری داج از بهائیان  
شهر اولیه ایالات متحده امریکا بود که

داج

با زوجه اش در نیویورک بسال ۱۳۱۵

هق بهائی شد و سفری بهنگا بهر زیارت رفت و در نیویورک  
خانهاش محل پذیرائی از بهائیان بود و قریه و زراعست  
و بیمارستان داشت و در سفرنامه امریکا چنین مسطور  
میباشد که مرکز عهد و میثاق در آن مجلس ایمان مستر داج را  
ایمان پطرس فرمودند و نهایت عنایت بآن دو بنده صادق  
مخلص اظهار نمودند و در خطابی باو از غصن اعظم  
عبدالبهاء است قوله :

" جناب مستر دج علیه بهاء الله الابهی هو الابهی  
ایها الزائر لمطاف الارواح المخلص فی دین الله طوبی  
لام ولدتك ولثدی رضعت لبنه . . . اما ما سألت  
من الروح ورجوعه الی هذا المقام الناسوتی والحیز المنصر  
اطم ان الروح کلیاته ینقسم الی الاقسام الخمسة الخ

قربهای در نور مازندران ایران که  
 (دازگلا) جمال ابهی میراثاً در آنجا مالکیت  
 داشتند و در ایام باب اعظم بآنجا  
 رفتند و در خانه ملکیه میراثیه خود با ملاها و رؤساء قریه  
 صاحبیه تبلیغی نمودند . و در اسامی قراء مازندران  
 غالباً لفظ کلا یا کله بضم کاف که فارسی و بمعنی قریه است  
 بتقدیم مضاف الیه بر مضاف برسم آن لغت است و در بمعنی  
 درخت و یا مخفف دارا بمعنی دارنده میباشد .

(دافق) در ریف ق ذکر است .

عربی بمعنی مصیبت و بلیت تیره سخت  
 (داهیه دهما) در لوح طب است :  
 "وعند الامتلاء داهیه دهما"  
 و برای مبالغه بدهما بمعنی سودا مونت ادهم وصف  
 کردند . و در لوحی دیگر است قوله :  
 "نفوسی که با داهیه دهما و منتسبین او مروده  
 دارند کمال ستر و صیانت لازم و واجب آنها من اعداء الله  
 و اولیائش از قبل این امر مستور بود کل رانهی فرمودند که

در باره میرزا رضاقلی کلمهای نگویند و مستور دارند و لکن  
 درین سنه از داهیه دهما رجالة و از محرمهای میرزا  
 رضاقلی که یکی میرزا محمود باشد بعضی خباثهای کلیه  
 که در قلبشان بود ظاهر شد بر کل اجتناب و احتراز لازم  
 و آنچه را مطلع شوند انتشار میدهند دوستان الیه را چه  
 حاصل از معاشرت انفس خبیثه کاذبه مقرریه عنایت قبل  
 تا سنه قبل حفظ فرمود و لکن در این سنه امری از ایشان  
 صادر شد که ستر آن حرام است انتهی و مراد از داهیه  
 حرم منقطعه باب اعظم است که نسبت بجمال ابهی مخالف  
 و معاند بود و شرح حالش در ظهور الحق مبتین و مفصل گردید  
 و مراد از میرزا رضاقلی برادر ابی معروف ایشان است که  
 در آن تاریخ مذکور میباشد .  
 و در لوحی دیگر :

"امروز اهل بیان اخسر از حزب شیعه مشاهده  
 میشوند و ضعوا الیهم و اخذوا اهوائهم حضرت دیسان  
 را ابوالشروع نامیدند و خلیل الرحمن را ابوالدواهی  
 و بظلم تمسک نمودند و خونش ریختند الخ  
 تفصیل نیز در ظهور الحق مسطور و در ضمن حق و خلیل  
 و دین زکری است

عربی تالیف حاوی دانستنیهای لازمه  
 (دائرة المعارف) مصر و جامع معلومات متنوعه مشهور است  
 در لوح دنیا است قوله :

" و شخص مذکور در باره این حزب در جرائد  
 مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحریک  
 صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد بهاریس توجه نمود انتهی  
 که تفصیل ضمن شرح حال جمال ذکر است .

صیغه مبالغه عربی بمعنی کذاب و پسر  
 (دَجَال) مکرو فریب و اشتباه اند از است و برای  
 شهرت بسیار در اعتقاد مسیحیان  
 و مسلمانان که در آخر الزمان آید متداول و ضرب المثل  
 گردید و از غضن اعظم عبدالبهاء در رساله سیاسته است :

" ای احبای الهی گوش هوش آویخته و از فتنه جوئی  
 احتراز کنید و اگر بوی فساد از نفسی استشمام نمائید و لو  
 بظاهر شخص خطیری باشد و عالم بهینظیری بدانید دَجَال  
 است و مخالف آئین ذوالجلال "

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان  
 (دَحْض) است :

" لعل لا تُد حِض الحق " یعنی

حق و راستی باطل و زائل نکنی .  
 و قوله :

" قل خافوا الله ولا تدحضوا الحق "

عربی اصلاً بمعنی دود و عرفاً بمعنی  
 (دُخَان) استعمال و کشیدن توتون و تنباکو  
 گفته میشود و لوح دخان از حضرت  
 عبدالبهاء معروف است .

عربی بمعنی وارد در دسته بسته آنها  
 (دَخِيل) و غریب و نیز تخلص شعری شاعری آذربایجانی  
 از مؤمنین امر بیان که در ظهور الحق  
 بتفصیل بیان شد .

در خطایی بیانی شفاهی از غضن اعظم  
 (دَدَا) عبدالبهاء برای جمعی از دوستان است

" عرض داده رئیس طائفه مولویه  
 در اسلامبول از علماء بود و خدیو اسمعیل پاشا او را دوست  
 میداشت و با خود بمصر برد او در شیی زکری بها کرد که  
 بعضی از احباب مانند حاجی نیاز هم حضور یافتند و از ایشان  
 پرسید از اخبار عکا چه دارید گفتند که بهاء الله آنجا  
 مسجون است پرسید که آیا برای کسی امکان دارد که



بزیارتش برسد گفتند هلی ولی باکمال سختی پس مقدار نیم ساعت اندیشه کرد و سر بلند نموده گفت من وامثال ادما داریم که مظاهر حقیقتیم ولكن باید راست گفت کسه بهاء الله مظهر حقیقی میباشد انتهی دده بفارسی و ترکی پیرو پیشوای درویشان است .

دُرّه گوهر درشت . در لوحی است :

( دُر ) و اصل این حرکت از تجلیات نقطه

اولیه که در مقامی بستر اول و طراز اول

و درّه بیضا تعبیر شده " الخ

از قرائه قائنات خراسان که در سنین

اولیه این امر مرکزی شده مورد حمله

و تعرض بسیار گردیدند و از جمله

مؤمنین اولین عباسقلی که پیر روحانی تخلص یافت ریاضت

میکشید و هنگامیکه بمراق عرب بهر زیارت رفت مطلع و متوجه

گشت و با خود از آثار بدیعه بخط سحر آورد و موقعی که

بمهران رسید مذهب و شهادت عمومی بابیان وقوع داشت

و بعد از عودت بوطن در آنحدود بوسیله فاضل قاینی

او وامثالش تکمیل ایمان جدید یافتند و زوجهای بسیار

بهرانش یکی حاجی آقا محمد که بعداً کهل روحانی لقب

یافت و نیز آقا علی و آقا حسن و آقا زین العابدین و میرزا

محمد علی جوان ایمان آوردند . دیگر آقا محمد علی

مجتهد و آقا میرزا علینقی مجتهد و ملا علیرضا و حاجی

ملا عبد الله و ملا عبد الرسول شیخ الاسلام و آقا میرزا باقر

و میرزا مهدی صدر العلماء و میرزا علی نایب و ملا محمد طوسی

طیب و کربلائی ملاحسین و ملا جواد و آقا میرزا داود

و میرزا ابوالقاسم و میرزا عسکری و آقا جان خان و میرزا

محمد تقی و کربلائی میرزا طاهر و میرزا محمد صنی و

آقا سید جلال و نظیر علیخان تقریباً بعد از یکصد و پنجاه

رسیدند و بعداً بسال ۱۲۸۴ بواسطه رسل و مبلغین

ایرانی و غالباً بواسطه نبیل زندی همه بهائی شدند

و مورد تعدیات گشتند و مشیه الله بن ملا علی بمضرب

چوب حکومت کشته شد و در آثار بسیار مذکورند و در السواح

و در آثار ۶۶م خطاب بجوان روحانی قوله :

" صحیفة الله المهیمن القیوم هو الله تعالی شأنه

الحکمة والبیان یا جوان روحانی علیک بهاء الله الابدی

نامه شما در سما عز احدیه بشرف اصغاه مولی البریه

فائز . . . عالم بیان بعالم شیعه تبدیل شد بعینه

و بظاھر و باسما و صفاته و باو هاه و طنونه بل اهلش

ابعد و اخسروا جهل مشاهده میشوند " الخ  
و در لوحی است :

" جناب جوان روحانی آذی حضر و فاز بسمی آذی  
هاج عرف الله المهيمن القيوم هذا كتابٌ نزل بالحق  
من سما مشية رب العالمين . . . يا جوان روحانی  
اسمع نداء الله الابدی اته انزل لك من سماه البیان  
ملا ینفد بدوام ملكوته العزيز البديع " الخ  
و در ذیل نام نبیل شقای ثبت میباشد .

عربی جمع دَر بمعنی گوهر درشت .

( دَرَر ) دَرَر البهتیه نام رساله عربیه تألیف

میرزا ابوالفضل گلهایگانی شهیز که در

مصر جواب سوالات حکیم نورالدین قادیانی را نوشتند

قریه ایست از توابع ساری مازندران

( درزیکلا ) بهائیان آنجا ملامطیعا با خاندانش

مطیع دیگر ملا عبد الله با خاندانش

عبدی دیگر ملا رسول با خاندانش قدیمی دیگر اسد الله

با خاندانش اسدی دیگر میران خوشرو روح الله صمیمی

عبد الله نوروزیان میثاق فدائی با خاندان

~~~~~

عربی زده . در وصایای مولی الو
عبدالبهاء است :

(دِرْع)

" حمدًا لمن صان هیكل امـ

بدرع الميثاق " که بر سبیل تشبیه بزرگ مطلق گردید .

قریبای از توابع آباده . در ایام ابهـ

(دِرْعُوك) محل اجتماعی از اهل بها و مذکور د

آثار گردید قوله :

" هو القُدوس الاعظم الابهی کتابٌ نزل من لدى العظما

الی کل من آمن بالله الميهمن القيوم ان لاتعبدوا الا ایا

ثم انصروه بالذکر والثناء اوجنود الحکمة والاخلاق یا احبائ

هناک . . . یا عباس . . . و نذکر محمد قبل علی . . .

حسین " الخ

جمعی کثیر از درویشان از مؤمنین

(دَرُوش) این امر شدند و در آثار ذکر یافتند

چنانچه در دوره بیان میرزا قربانعلی

از شهداء سبعة طهران و قهر الله و میرزا غوغا و غیرهم

و در دوره بهاء الله و بعد که خود آنحضرت در ایام

اقامت در کردستان نام درویش محمد بر خود نهادند و از

هنگام عزیمت از عراق بصوب اسلامبول نظر بملاحظه محیط

کشور و دولت عثمانی و نفوذ بکتابش در آن حدود برای خود و ذکور هم‌رهان زنی درویشی قرار دادند .

درویش صدقعلی و حاجی قلندر همدانی و حاجی نیاز کرمانی و درویش یونس و طیفور و توانگر و روشن و زکریا و درویش کرمعلی و درویش خندان از اهل فارس و درویش مسعود قزوینی در سفرنامه امریکا و غیرهم شد که شرح احوالشان در تاریخ ظهور الحق ثبت است و همگی مانند دیگر دراویش بزی طریقت از آنجمله گیسوان و شارب و لویه طویل آراسته بودند و گیسوان کوتاه نکردند و نیز در سنین اولیه که تقیه حکم فرما بود غالباً افراد مبلغین و مسافرین بهائی در بلاد خود راهزی درویشان در میآوردند و در لوحی که شمهای ذیل لغت طررق درج است چنین مسطور میباشد :

" بعضی از نفوس که خود را دراویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را تاویل نمودند . . . در تکایا انزوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نمودند "

و در لوحی ذکری از دراویش چنین است :

" وقتی با سم صید توجه ببعضی از اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب

میداد از او پرسیدم چه میکنی مذکور داشت خدا میپزم با خدا میپزم از برای خدا میپزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعه عرفان رب العالمین دور است بعد توقف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشسته آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مشرق شد بعد از تمام نمودن و او یک رفیقی داشت برهنه مابین ناس نشینید بود و بهمان کلمات ناطق بود و هر دو بانوار فجر معانی فاش کردند بقسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب بودند . . . از حق جل و عز میطلبیم احتیای خود را از شر بیانات مشرقه حفظ فرماید تا کل بما اذن الله ناطق گردند و بخند دست امر الله مشغول شوند " و از ضمن اعظم عبد الهیاء است قوله :

" ای بنده آستان مقدس آنچه نگاشتی ملاحظه گردید و برتفصیل اطلاع حاصل شد هفت وادی بجهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که درین وادی سلوک نمایند و باین اخلاق متخلق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد ضری ندارد درویش که از قلم اعلی تحریر یافت معنیش فحوای رساله "

سلوك است و بسیار مقبول ولی جمعی الآن درینجهان اند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مهمل و معطل و بارگران برسائر ناس بصنعتی مشغول نشوند و بکار و کسبی مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمرند و حال آنکه از برای توت شمیران و فواکه توسرگان و موسم خرماى عربستان دو بیست فرسخ طی نمایند اینگونه نفوس مهمله البتّه مقبول نه زیرا هر نفسی باید کار و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او باردیگر انرا حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند علت کابوس مستولی گردد باری سیر و سلوک دروادی عشق و محبّه الله بسیار محبوب و ذکر مقبول و از شدت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی بسیار مطلوب و مادون آن اوهام و عیوب و عليك التّحیة و الثّناء " و زکری ضمن لغت فاران در الواح از درویش خدا ثبت است .

و نیز ضمن لغات روضه صرف و قوس و غیرها زکری میباشد عربی بمعنی متلائمی و درخشان و نافذ

(دُرّی) در لوح سوره الذّبح است :
 " وَاصْفُوا اِیَادِی الْفَلِّ عَلٰی هٰذَا

القلم الدرّی العزیز المحبوب "

و در لوح بحاجی محمد کریمخان است :

" نشهد بان کل کلمه من هذه الكلمات الدریّات الخ که در تریاق ذکر است در آثار امین امر (دریاق) خصوصاً در آثار فارسیّه و خطابها بنوع تشبیه و استعاره بغایت کثرت مستعمل

است فی المثل قوله :

" نام او (حضرت بهاء الله) دریاق هر دردی است و حرارت بخش هر سردی دریاق اعظم است " الخ در رساله مدنیّه است :

(دریبار) " مؤلف محقق مشهور دریبار از

اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین و دانایان اروپا اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب مستقی بترقی دز ادبیّات که از تألیفات مشهوره او است درین باب در اکتساب ملل اروپا قوانین مدنیت و قواعد ترقی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده "

هیپولیت دریفوس بهائی و مادام دریفوس
 (دریفوس) ضمن نام پاریس و لغت امه ذکر است .



بمعنی قلعه پل . شهر معروف
(دَرُخَوَان) درخوزستان بمناسبت بنای پل
دارعالی از دوره ساسانیان بر روی رود
آبدیز است .

در لوحی است قوله :
(دَسَاتِير) " بگواید ستوران دریای بخشش
امام ابصار مَوَاجِ اوهام را بگذاریسد
وقصد افق نیر ایقان نمائید وگمراهان را بخبا عرفان
مقصود عالمیان آگاه سازید از برای خدمت این روزپیرروز
آمده آید جمیع دفاتر و دساتیر گل را بشارت داده و بلاق
این یوم مبارک و ظهیر آن مسرور نموده " جمع دستوز بمعنی
کتاب قانون و تلویح بکتاب دساتیر پارسیان است .

و دستجرد قریه‌ای بفاصله قریب
(دَسْتِگُور) شش فرسخ از پیرجند که تقریباً ۵ نفر
بهای جمع بودند و در دوره میثاق
مرکز بهائی گردید .

فارسی بمعنی پیشوای روحانی
(دَسْتُور) زردشتیان . در لوحی از حضرت
بهاء الله است قوله :

" امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست " الخ
عرف فارسی فرمان کار . از حضرت
(دَسْتُور الْعَمَل) عبدالبهاء در مقاله ستیاح است قوله :
" دستور العمل داد "

در لوح بناصرالدینشاه است :
(دَسْکَرَة) " قد جعل الله البلاء غایة
لهذه الدسكرة الخضراء و ذبالة "

لمصباحه الذی به اشرقت الارض والسما " الخ
در هاشم بعض نسخ قدیمه خطی آن لوح که ترجمه لغات
نادره عربیه نوشته گردید چنین مسطور : " دسکرة مزرعه "
یعنی خداوند بلاها را بهر این مزرعه معموره سبز و خرم
باران صباغهای و بهر چراغ امرش که بآن آسمان و زمین
روشن گردید فتیله قرار داد . و اشاره هذه الدسکرة
الخضراء ظاهر این است که راجع بنفس عگا بنوع پیشگوئی
از مقام عظمت آن باشد و ممکن است مراد از هر دو جمله را
بنوع تشبیه امر بهائی گرفت . در اصل لغت دسکرة بمعنی
قصر با خانه های اطراف و بمعنی قریه و صومعه است .

(دَع)

درودع ثبت است .

مصدر عربی بمعنی نداء و طلب

(دُعَاء)

و خواستن و خواندن و در آنچه خدا را
بآن میخوانند شهرت استعمال یافت

و در اصطلاح شیعیان و پیروان این امر اطلاق بر آثاری
میشود که بمنظور درخواه و درخواست از خدا صدور یافت.

و جمع دُعَاء اَدْعِیْهِ و جمع دعوت دَعَوَاتٌ میباشد و از همسه
ادعیه کثیره صادره از نقطه البیان دعاء صباح معروف
است قوله :

" بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا مَنْ حَكَمَ عَلٰی الصُّبْحِ

بِنُورِ الضُّیَا " الخ

و نیز ادعیه مخصوص ایام هفته بنام اربعه عشر و ادعیه

مخصوصه سال و غیرها است . و از مقام ابهی " دعاء

یدعوه محیی الانام " شهرت دارد و جمله : " یدعوه "

بمعنی یدعوبه یا بمعنی یقرؤه استعمال شد و جمله :

" هَذَا مَا دَعِیْتَ اللّٰهَ بِهِ " در آخر این دعاء شایسته

اصل نسخه " دعوت اللّٰه به " بود . و در مناجاتی است :

" و ما دعوتهم الا بما بعثتني به "

و در لوح رئیس است :

" ودعاه الى الله ونهاه عن الشرك . . . ولا يعرفون

الذي يدعونه في كل حين "

عربی بیشه و درختان بسیار توپهم رفته

(دَغَل)

ادغال جمع . در کتاب اقدس است .

" وَيَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی الْاَدْغَالِ وَالشُّجُوْنِ

وَالْجِبَالِ وَالْقِنَانِ وَالشَّنَاخِیْبِ " خدا را بر اشجار بهم

بپیچیده و بیشه ها عبادت کند .

دَفَّ و اِدْفَافٌ و اِسْتَدْفَافٌ مصدر عربی

(دَف)

بمعنی بال بهم زدن مرغان و نزدیک

زمین در هوا گذشتن آنها .

در آثار نقطه البیان است قوله :

" هَذَا الطَّيْرُ الْمُدِیْفُ فِی جَوِّ الْعَمَا " "

و در آثار ابهی در سورة البصّار :

" و ما تستدقّ حمامة القرب فی تلویکم "

و در لوحی دیگر :

" لیستدقّ بذلك ورقاً حبّك فی ملاء الكرویین "

مدْفَع تَوْب . مدافع جمع . در لُوح
(دفع)
بشیر محمد باقر مجتهد اصفهانی
است قوله :

" على شأن ما منعهم مدافع العالم ولا سيوف الامم
عن التوجه الى بحر عطاء ربهم المعطي الكريم "
دفاع بمعنی مدافعه از هجوم . در خطاب و بیانات
شناهیه مرکز میثاق برای جمعی در خصوص دفاع مشترک
از خود است قوله :

" مسافرین کشتی با آراء و ظروب مختلف که دارند همینکه
خطر و پیش آمد غرقى حاصل شود اختلاف مرتفع گردد و بیم
آنانرا مجتمع کند و متحد الفکر میشوند که فکر خلاص جانیشان
باشند "

دَفِقُ اِنْدِفاق بمعنی ریختن . دافِق
(دَفِق)
ریزان . در خطاب و مناجاتی است :

" اناجيك بقلب خافق و دمع

دافِقِ "

و در خطاب و مناجات و زیارتی است :

" ودعوت الى ربك بلسان يندفق منه الا ذكار "

مستعمل و متداول در عرف فارسی نوعی
(دَگَنَك)
از چماق . در خطابی بفائزه خانم
است قوله :

" چوب و چماق و گرز و دگنك " الخ

ادله حَقَانِيَّتِ مدعیان الهی را مستنبط
(دَلَائِل)
از کتب و آثار عقل توان بشمار ده بدین
طریق آورد :

- ۱- شخصیت و ادعای و قیام ۲- استقامت ۳- صبر بر
 - بلا یا و جانفشانی و از مقام بهاء الله مخصوصاً نشر امر خود
 - در حبس ۴- نفوذ و غلبه و قدرت و نسخ ماقبل ۵- بروز علم
 - شکرف از بیعلمان ۶- ایمان و شهادت علماء و متخصصین
 - با ایمانی ۷- کتاب و آیات ۸- انطباق با پیشینیان
 - گوئیهای سابقین ۹- تحقق بشارات و اندازات و مواعید
 - ۱۰- عدم حصول موجبات بهم خوردگی بلکه موافقت
- تائیدات غیبیه

در تفسیر سوره " والشمس است قوله :

" و دلع ديك العرش بالحكمة (دلع)

والبيان وانتشرت اجنحة الطاووس في

الرضوان " الخ یعنی خروس عرشى بحکمت و بهسان

زبان در آورده آواز خواند و مقصود تشبیه و تبیین قوت
قدسیه منطبق مظاهر الهیه و نشر الواح و معارف رحمانیه
است و نیز در مناجات عید رضوان است قوله :

" ثم اسألك يا الهى بسمك الذى به تدلج ديك الشمس
فى لاهوت العما بتدلعات عز فردانيتك " الخ و در نام
ديك العرش ذكرى است .

عربی بمعنی تیره و تاریک شدید بحال

(دَلْمَاء) نومی و نیز شب سلخ ماه قمری . در لوح

مشهور بناصر الدین شاه است :

" سوف تشق اليد البيضاء جيبًا لهذه الليلة الدلما "

و در لوح مشهور بر رئیس دولت عثمانی قوله :

" يا قلم الوحي ذكر من حضر كتابه تلقاء الوجه فى

الليلة الدلما "

و در مناجاتی در خطابی :

" قد احاطت الليلة الدلما كل الارجا "

عربی مغز سر . در لوح رئیس است :

" وكذلك بتوجهها الى الدماغ

والرأس واسباب اخرى يظهر حكم

العقل والنفس "

(دِماغ)

در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان
(دلو) است قوله :

" وما ورد علينا سيارة ليُدلوا دلهم
هم "

و در سورة الذبح :

" تالله الحق ان الغلام قد وقع فى جبّ البغضاء

فياليت يكون من سيارة ليُدلى دلو النصر لعل يخرج به

الغلام ويستضيء وجوه اهل السموات والارض " مشتعل

بر آیات قصه قرآن راجع بدلو بچاه انداختن ظاهری

مصری برای کشیدن آب و در آوردن یوسف از چاه است که

مقام ابهی بنوع تشبیه یوسف میباشد و در چاه بغض و عداوت

اعداء افتاده و منتظرند زائرینی رسیده دلو نصرت بیندازند

و از چاه در آرند .

در ضمن مناجاتی از مرکز عهد ابهی

(دمدم) عبد البهاء است :

" وما اسمع الآصوت الرعود المدمة

من الآلات الملتهبة الطاغية النارية " مددمه بمعنی مهلیکه .



معرب از دُسه واژه فارسی بمعنی
(دِمَقْس) بافته ابریشمین سفید استعمال میکنند

در لوحی است قوله :

" فاستمع ندا ربك عن يمين العرش خلف الف حجاب
من الحرير الدّمقس المنير "

در لوحی از سجن عکا خطاب بطیب

(دنف) قوله :

" قد ادنف الذین وردوا هذه

المدینة " مراد آنکه هم سجنهایشان بیمارستری شدند

عربی مؤنث ادنی بمعنی نزدیکتر

(دُنیا) و پست تر ولی در قرآن لقب و نام این

جهان گردید . در کلمات مکنونه

است :

" ای دوست من توشمس سما قدس منی خود را بکسوف

دنیا میلای حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب

از خلف سحاب بدر آئی و جمیع موجودات را بخلعت هستی

بیارائی "

و در لوح بر رئیس دولت عثمانی است قوله :

" و باشیای مزخرفه دنیای دنیّه از حق ممنوع نگردید "

و در لوحی دیگر :

" انا ما اردنا من الدنیا الا اهلها وانها من حیث
هی هی موطنی قدمی و مرتع اغنامی و منظر اولیائی و مطلع
ظهورات قدرتی و مظهر اسمائی الحسنی و صفاتی العلیا
ان ربک هو المبین العلیم "

در ر ضدن سلوک از مقام نقطه بیانی در وصف دنیا است .

و لوح دنیا از مقام ایسی معروف کد اولش قوله :

" محمد رثنا سلطان مبین را لائق و سزا است " الخ

و این لوح مخزن جواهر نصایح و قوت کلام میباشد کسسه

در اواخر ایام صدور یافت چنانچه در آغاز ذکر حبس حاجی

ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابوالحسن امین اردکانی

در طهران و در اواسط ذکر اعظمیاد و شهادت بهائیان

در یزد بدست جلال الدوله و شهادت حاجی محمد رضا

اصفهان در عشق آباد است که در سنه ۱۳۰۸ هـ ق اتفاق

افتاد و شامل تأسف از خونخواری ایرانیان و نصایح بهائیان

در مقابل آن اعمال میباشد و لذا تاریخ صدور این لوح همان

سنه میباشد و نیز درین لوح فقط بی درین تعلیم اصول

و آداب اداره جهان و تأسیس دارالشوری را دادند .

عربی جمع دایره . در اصطلاح بیان
(دَوَائِر)
حرزی بود که باب اعظم بر سینه امر
نمودند .

اولوالدّ وائر زنان اند که بر سینه داشتند و در سبع ذکر
است .

عربی درخت بزرگ . در لوحی است ؛
(دَوْحَة) " اذا سمعت تغرّرات حمامة

بیانی علی اغصان دوحه عرفانی "

و در خطاب وصایای عهد است ؛

" و طی فروع دوحه القدس "

و در مناجات آغاز خطاب معروف بعمّه است ؛

" ان یمرّ علی نسیم من حدیقه فواد ورقة نبیت

من دوحه وحدانیتك "

فارسی معروف . قوله ؛

(دوست) " دوست لساناً دعوی دوستی

نماید " الخ که حسب الامر نسخه ها

با طرف فرستاده شد تا اکیداً کسی از بهائیان بزیارت

عکاً نرود و نیز بدون حصول اطمینان با احدی مصاحبه

ایمانی نمایند

و نیز قوله ؛

" بنام دوست بی نام و نشان الخ که ضمن لغت رئیس
ثبت میباشد و در آثار والواح بسا اطلاق بر شخص ابهسی
گردید .

عربی بمعنی هیئت حکمفرمای کشور
(دَوْلَت) معروف است . در لوح سلمان قوله ؛

" اول ضری که بر این غلام وارد

شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود "

و در بیان شفاهی در خطابی بهر جمعی که سؤال از واجبات
در ایام جنگ آتی شد فرمودند ؛

" اطاعت اوامر دولت بر هر بهائی واجب است و گرنه

خطر بر همه هیئت شخص نافرمان بردار تعلق میگیرد چه

قانون دول حکم قتل بر عاصی در ایام حرب میباشد بلی

باید قبلاً سعی کرد که عدم ورود در میدان قتال را اجازه

دهند ولی چون دولت حکم بحرب دهد با تمام امانت

باید اجابت کرد " الخ

و دولت آباد نام قریه ای در اصفهان و نیز در ملایر

معروف و مذکور است .



عربی بمعنی باهوشی سرشار و حُسن
(دَهَاء) رأی و تدبیر و حیلہ در رسالہ مدنیّہ
است :

" همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاہ خلقی
و فطانت و دہاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نبی
و دانش و استعداد طبیعی از ما دون دون و پست اند "

و در مناجاتی در خطابی است :

" و وضعت الخصماء حبال العکر والدّہاء لہذہ
الطیور المکسورة الجناح بسہام الجفاء "

کاس دہاق جام لہریز . در مناجاتی
در خطابی است :

" ربّ اسقہم الکأس الدّہاق "

معمورہ معروف در شہرستان یزد مرکز
جمعہ از مؤمنین امر جدید و معارفی
(دہج) درین امر کہ در آثار بکثرت ذکر است

قوله :

" یا اهل الدّال والہاء انا اسمعناکم صریر القلم

الاعلیٰ " الخ و در ضمن نام ہادی ذکری است .



ادھم در مؤنث و مذکر بمعنی تیسرہ
(دَہْمَاء) و سیاہ . در لوح طبّ است :

" وعند الامتلاء داهیة دہماء "

و قوله :

" بہما یحدث بلاء ادھم "

کہ مراد مصیبت و بلیت شدیدہ است .

عربی جمع دار بمعنی مسکن . در لوح

دِیَار رئیس است قوله :

" قل قد خرج الفلام من ہذہ

الدّیّار (کہ مراد شہرستان ادرنہ میباشد) . . . طویسی
لکم بما ہاجرتم من دیارکم " الخ

قسمتی معروف از سورتہ . در خطابی

و بیانی شفاهی برای جمعی از دوستان

است :

دِیَار بَکْر

" سید جواد باد و نفرار منی در دیار بکر صحبت کردہ

بود بعد یکی از آن دو مکتوب سفارشی آورد کہ پشت پاکات

نوشته بود (بر رئیس دین بایی بہائی) و چون بدست

جمال مبارک رسید جمال مبارک از سرور صدا زدند کہ

(۱) موسوی بیابین کہ آوازہ امراللہ بدیّار بکر رسید "

(۱) " موسوی " خطاب مبارک بدجناب آقا میرزا موسی کلیم است .

ها
عربی جمع دُجیة بمعنی ظلمات و تاریکی
(دِیاجِی) در لوح سوره الحجّ خطاب بملأ محمد
نبیل زرنندی است قوله :

" واحاطت الارض دِیاجی من کلّ الجهات " الخ
دِیاجه و بغارسی دِیاجه فاتحه کتاب
است : در کتاب اقدس است :

(دِیاج)
" قد طُرّزه دِیاج کتاب الوجود "
عربی تا وان و جرم قتل . دیات جمع
در کتاب اقدس است :

(دِیة)
" من قتل نفساً خطأ فله دِیة
مسلمة الى اهلها وهی مائة مثقال من الذهب "
وقوله :

" قد ارجعنا ثلث الدیات كلها الى مقرّ العدل "

عربی بمعنی خروس عرش آسمانی
(دِیك العرش) ملكوتی كه در قصص قدیم بود و چنین
نوشتند كه چون باواز آید همسه
خروسان زمین بخوانند و در حکمة الاشراق ربّ النّسوع
خروس بیان شد . در شرح کوثر چنانچه ضمن لغت زم ن
درج است قوله :

" بمصاح ديك البهاء على قبة الزمان "
و در تفسیر سوره والشّمس است قوله :

" و دلغ ديك العرش بالحكمة والبيان " الخ كه ضمن لغت
دل ع و نیز لغت عرش ثبت است و اهل بها آنرا هم مانند
ورقا عرشى رمز و تشبیه روح القدس و الهام و وحی و قوه
قدسیّه مظاهر الهی تفسیر و تأویل کنند .

دِیمة عربی باران ملائم پیوست بی رعد
(دِیم) و برق . در خطابی و صورت زیارت برآ
آقا سید احمد افغان است :

" و حیى بدیم الرضوان الوالیك "

و دِیان در کتاب اقدس است :

(دین) " قد کتبلمن دان بالله الدّیان "

و مراد از " من دان بالله الدّیان "

آنکه تدین بخدای مجازاتگر یافت و دِیان در آیه دوم -
بمعنی حاکم و قاضی است و دِیان در دوره بیان لقب
و شهرت ایمانی میرزا اسد الله خوئی از معاریف اهل بیان
بود که صاحب بیان وی را بتطبیق عدد ابجدی حروف
نامش و بناسبت حدیث شیمی معروف " کان علیّ دِیان هذه
الامة " باین نام خواندند و در آثار و تاریخ مفصلاً مذکور

میباشد و در خطاب بشیخ نجفی اصفهانی است :

" و همچنین خطاب بدیان مظلوم شهید . . . جناب
 دیان علیه بها الله ورحمة بحضور فائز مطابق آنچه
 از قلم نقطه اولی ظاهر شد " الخ

و در بناجاتی متعلق باایام صیام است :

" واخذه حبّ الریاسة الی مقام سفک دم الـــــــذی
 اختصت بین بریتک وجملة مطهر احدیتک و سبیتـــــــه
 بحرف الثالث لمن اظهرته بأمرک ونزلت فی حقّه ما لا نزل
 فی حق احد دونه واندسک دمه غلبت الظلمة علی نور
 النهار واخذ الاضطراب والاضطراب کل من رکن فی الزوراء
 وخذلک ما استشعروا وما تنبّهوا وبلغوا فی الشـــــــة
 والاستکبار الی مقام ارادوا قتل من یذکرونه فی اللیالی
 و الا نهار وآنک عصمتنی بقدرتک " الخ

و بابیان در آثار و اقوال خود نسبت قتلش بایشان دادند
 و جمله مسطور در نامه میرزا یحیی ازل خطاب بدیان
 که در آثارش و در رساله بنام عمه رد بر مرقومه غصن اعظم
 عبد البها ثبت است قوله :

" سیجئی محمّد من الفعّام و یضربک بالسّیف "

و نیز جمله اول نامه که خطاب باواست قوله :

" من الملقی الاعلی الی الدّنی الادنی "

که نیز در رساله مذکوره ثبت است معلوم میدارد که نامه
 تضرّع و توبه آمیزش تأثیری نکرد

فارسی تاج و افسر بزرگ مرصع پادشاه

(دیرعلیم) و نیز تخت و چاربالش شهان و پتسر

سایبان . در رساله سیاسیّه است :

" ایران ویران شد و دیهیم جهانبانی مقرّ و سریر
 دیوان "

حرف - ز

ذ

در آثار فلسفیه عرفانیّه بمعنی بی توجّه
بخارج و عارض و باستناد بذاتش
بذاته) و بعلمت ذاتش . در سورة الذّبح است :
" شهد الله في ذاته لذاته بذاته بأنه هو الله لا اله
الا هو الظاهر الباهر المستور و اشهد في ذاتي لذاتي
بذاتي " الخ

در لوحی است :
(ذیب) " بسم الله البهی الابهی ذب
قد ارسل اليك من سجن السبحان ما
نزل لك من سماء " الخ رمز از ذبیح حاجی محمد
اسمعیل کاشانی است . .

عربی مگس . در لوحی است قوله :
(ذباب) " جناب امین هو الله العالم
الخبیر امین اگر تفصیل این ارض را
خواسته باشید آن الذباب فیها استنسر لذا اوقعه الله

فی الهاویة و كذلك امثاله لعنهم الله قد فسدوا و افسدوا
على شأن نطقت لسان العظمة بعدا هلاکم ما غفر الله
رمن لحدودهم " الخ اشاره بواقعه سید محمد و غیره در
عکا میباشد .

عربی فتیله چراغ . در لوح خطاب
(ذبالة) بناصرالدینشاه است قوله :

" و ذبالة لمصباحه الذي به اشرقت
الارض والسماء "

عربی بمعنی مذبح و نزد اسلامیان
(ذبیح) طبق تفسیر برقرآن و وفق روایات
مأثوره اسمعیل بن ابراهیم ذبیح الله

و قربانی خدا بود و در این امر چند تن را ذبیح لقب
و شهرت شده در الواح و آثار کثیره مذکورند و راجع
به آقا سید اسمعیل زواره ای در لوحی است قوله :

" فی کل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعیلاً و ارسلناه
الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبح كذلك قضی الامر من
لدى ربك العزيز المختار منهم اسمعیل الذي سرع سرعاً
الی مقراً لفداء فی العراق بعد الذي انجذب بكلمة من
لدىنا و فدی نفسه منقطعاً عن الاکوان "

و شرحی در حق او و حاجی محمد اسمعیل کاشی در ذیل
نام اسمعیل ذکر است و در لوح رئیس راجع بحاجی
محمد اسمعیل کاشی است :

" یا ذبیح الروح لك " الخ
و در لوحی خطاب بپسرش غلامعلی تاریخ ۱۳۰۱ است
قوله :

" یا غلام ان ابک فاز بالاقبال فی اول الايام و شرب
رحیق المختوم باسمی القیوم انه من قبل و آمن و قام
على خدمة الامر الی ان استشهد فی سبیل الله رب -
العالمین قد رقم اسمه من قلمی الاعلی من الشهداء فی
الصحيفة الحمراء و سَمَّیناه بالذبیح فی کتابی المبین علیه
بهائی و بهاء من فی السموات و الارضین "

و در لوحی راجع باقا میرزا محمد حسن سلطان الشهداء
که در نام حسن ذکر است قوله :

" قد رجع حدیث الذبیح . . . قد ظهر الفداء الاکبر
والذبیح الاعظم . . . و الذبیح توجه الی مقراً الفداء "
و در ضمن حرف صاد ثبت است قوله :

" یا ارض آین الذبیح الاعظم . الخ

~~~~~



عربی بمعنی کوچکترین جزء ماده و  
( ذرّ - ذرّة ) بمعنی غبار ریز پراکنده و بمعنی مورچه  
ریز در خطبه شرح سورة البقره است  
قوله :

" قد رأيت في ليلتها بان ارض المقدسة قد صارت  
ذرة ذرة الخ بيان خوابی است که در شیراز در موقع  
وفات حاجی سید کاظم رشتی و انتقال مرکز علم از کربلا  
بشیراز دیدند . و در لوح رئیس است :  
" واسمع نداء كل الذرات هذا لمحبوب العالمين "  
و عالم ذریا زرعما اصطلاح فلسفی رمزی و عرفانی است  
که در آثار این امر نیز مذکور میباشد از آنجمله در لوحی  
است قوله :

" واز آنجائیکه این سلاطین وجود در زرعما و عواالم  
ارواح " الخ و عما بوزن و معنی خفا میباشد و در ابر  
رفیق نیز استعمال میشود و عالم ذرّ چنانچه در قرآن است :  
" وَاِذْ اخذ رَبُّكَ من بنى آدَم من ظهورهم ذرّيتهم  
و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا "  
سمان عالمی است که آحاد بشر قبل ازین عرصه شهادت  
بوحدانیت ذات خدادادند و در آثار اسلامیه چنانچه

نوشتند که بشر قبل از وجود درین عالم شهود بخطاب  
الست بربکم مخاطب گشتند برخی نعم گفتند و کفر  
ورزیدند و بعضی بلی گفتند و مؤمن شدند و هر یک را طبق  
آن عالم در عرصه هستی مآل و نصیبی مقدر گردید .  
و در خطابی است قوله :

" هو الله يا امة الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید  
جواب مختصر مرقوم میشود عالم ذرّ که گفته میشود حقایق  
و تعینات و تشخیصات و استعدادات و قابلیتات انسان در مراتب  
علم الهی است چون استعدادات و قابلیتات مختلف است  
هر یک اقتضائی دارد آن اقتضا عبارت از قبول و استعداد  
است " الخ

در لوح سلمان :

( ذرّ ) " ثم قال الناس بما عندهم "

امراز و ذر یعنی مردم را با آنچه دارند  
واگذار .

در لوح بناصرالدینشاه است قوله :

( ذرع - ذراع ) " واین من طال ذراع عفتی "

العصيان و مال ذرعه عن الرحمن "

ذراع بازو و ذرع سینه یعنی کجاست آنکه بازویش در نافرمانی

دراز و سینهاش منحرف از خدای مهربان بود .

در لوح خطاب بناصرالدینشاه است :  
" وَرَدَّ عَلَيَّ مَا نَزَفَتْ بِهِ دَمْعُ الْعَارِفِينَ " بر من اموری وارد شد که

چشمهای عارفین بآنها اشک ریخت .  
و در دعاء یدعوه محیی الانام " است :  
" لَذَا تَضَطَّرَبَ نَفْسِي وَتَذَرَفَ عَيْنِي "

عربی بلندی و جای بلند و طرف اعلا ی  
( ذِرْوَة ) هر چیز وقله و اوج . ذِرْوِ جمع . در

لوح حکمت است :  
" اُولَئِكَ بَلَغُوا الذُّوَّةَ الْعُلْيَا وَالْفَايَةَ الْقَصْوَى "

و در لوحی است :  
" قَلَّ السَّدْرَةَ قَدْ ارْتَفَعْتَ بِالْحَقِّ وَلَا يَبْلُغُ ذُرَاهَا طَيْرٌ " افئدة العارفین

بسه حرکت زال عربی فرزند و نسل .  
( ذِرِّيَّة ) ذریات، ذراری جمع . در کتاب اقدس  
است :

" اَنَا لَمَّا سَمِعْنَا ضَجِيجَ الذَّرِّيَّاتِ فِي الْاَصْلَابِ "



که اصلاً مصدر بمعنی بخاطر داشتن  
و ملتفت شدن و یا بزبان گفتن است و  
برصیت و ثناء و شرف و غیرها اطلاق شد

و در قرآن بر شخص پیغمبر و کتاب خدا خصوصاً تورات و قرآن  
لقب قرار گرفت و در تفاسیر و اخبار و آثار شیعه بکثرت  
بر قرآن و رسول و علی و ائمه تفسیر گردید و در اوائل  
امر جدید لقب و شهرت باب اعظم گشت که محضر اشاره  
بر موز آیات مذکوره قرآن و برای انطباق بانام کریم خود و  
بمنظور آنکه نام و تشخیص شخص مشهور نشود و موجب  
تعرض اعداء نگردد خود را " ذکر اسعرب " خواندند چنانچه  
در صحیفه " بین الحرمین " است قوله :

" اِنَّ هَذَا كِتَابٌ قَدْ نَزَلَتْ عَلَيَّ الْاَرْضَ الْمَقْدَسَةَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ  
مِنْ لَدُنِّ عَلِيِّ حَمِيدٍ ثُمَّ قَدْ فَضَّلْتَ مِنْ يَدِ الذِّكْرِ . . . . . اِنْ  
اسْمَعُوا حُكْمَ بَقِيَّةِ اللّٰهِ وَاَسْأَلُوْا مِنْ سَبِيلِ الْحَقِّ مِنْ ذِكْرِ اسْمِ  
رَبِّكُمْ " الخ

و در کتاب شرح سوره یوسف که نخستین کتاب آسمانی  
جدید بود بدین عنوان ستودند قوله :  
" اَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْحَقِّ فِيْ شَأْنِ الذِّكْرِ  
قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ حَوْلَ النَّارِ مَنْزُوْلًا "

و در صحیفه مخزونه مذکور است قوله :

" ان هذه الصحیفة المخزونة قد انزل الله سبحانه من عنده الى حجة محمد بن الحسن عليهما السلام ولقد اخرجها بقية الله صاحب الزمان عليه السلام الى بابيه الذكر لتكون حجة الله على العالمين "

و در سوره خامسة في علم الكتاب قوله :

" السورة الخامسة في المحرم بسم الله الرحمن الرحيم الم ذكر الله للورقة الحمراء عن شماغل بحر الاخضر لاله الآ هو قل اياى فاشهد ون وان في يوم الاول من هذا الشهر في السنة ١٢٣٥ قد ولد الذكر على الارض المقدسة وينادى الحق في الحين ان الملك لى وانا العلق الكبير "

وقوله :

" لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله فيهم اولى بهم من انفسهم وانه لا كبر في كتاب الله عما كان الناس يسألون . . . وان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا وان تؤمنوا بذكر اسم ربكم "

وقوله :

" ان اصبريا ذكر الله ولا تحزن "

وقوله :

" وابلغ سلام ذكر اسم ربك الى المؤمنين وقل

الحمد لله رب العالمين "

وقوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذى نزل الكتاب

على من يشاء من عباده وانه لا اله الا هو العزيز الحميد وانه لكتاب قد فصل فيه حكم البدع تنزيل من لدن على حكيم تلك آيات القرآن قد نزلت من لدنا على قسطاس مبين وان ذلك حكم من كتاب ربك لا مبدل لحكمه تنزيل من لدنا على صراط قويم ان اتبع حكم مانلقى اليك من كتاب الاذن فان الساعة قد اتت بالحق والله سميع عليم . . . قل لو كان من عند غير بقية الله ينزل لا استطاعوا ان يأتوا بمثله فسبحان الله عما يشركون تلك آيات اللوح قد نزل في حكم باطن القرآن لعل الناس بآيات الله يوقنون اقره كتاب ربك لا اله الا هو ثم ابلغ حكم ما نزل فيه الى الناس لعلهم بآيات الله يتذكرون ثم بلغ مثل ما نزل اليك في ذلك الكتاب الى المؤمنين الذين اتبعوا آيات الله بالحق فاولئك هم المهتدون تلك الآيات حجة من بقية الله لمن يشاء ان يكون من المهتدين وان ذلك الكتاب حجة من لدنى لمن اراد ان يؤمن بآيات ربك . . . قل يا ايها الملا لقد جاءكم ذكر

من بقية الله مصداقاً لما جاء النبيون والمرسلون — عند الله ألا تعبدوا إلا آياته ذلك الدين الخالص فمالكم كيف لا تشعرون إنما المؤمنون في كتاب ربك من آمن بالله وآياته واتبع حكم الذكر من لدنا . . . وإن حكم ربك في ذلك أن اتبع حكم ما نزل في الكتاب من قبل ثم اظهر ارض التي قد كتب الله عليك لا أيام ذكر اسم ربك فإن الوعد أن شاء الله من حكم الكتاب لمن قريب ( وعده ظهور در ظهر كوفه در زمان قريب ) وإن كلمة الاسم قد حرم في الكتاب ذكره وأن ذلك من أمر الله قد قضى بالحق ( نهى از اظهار و ذکر نام است ) . . . وإن أراد من يهلفك الكتاب أن يستعين بشيئ من الأمر فاتبع حكمه فإنه لمن المقربين الأولين . . . وأبلغ سلاماً <sup>نك</sup> اسم ربك إلى المؤمنين وقل الحمد لله رب العالمين "

و بيان تغيير اراده ظهور مذکور و علت آن در توقيعی دیگر است که در حال عودت از سفر مکه نیز برای حاجی

میرستید علی خال فرستادند قوله :

" بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي قد نزل آيات على من يشاء وأنه لسميع عليم وإن ذلك حكم من لدني إن أرسل لي كتاباً فيه أحكام الناس ما هم كانوا

عاطلين ولقد أرسلنا من أم القرى ورقات فيها أحكام السبيل لما كانوا سائلين ولما قد علمنا حكم ارض المقدسة من شرك أهلها بآيات ربك قد جاء الحكم أن اسر من سبيل البحر . . . إلى ذلك اليوم كنا على ارض المخامن النازلين . . . ولقد فصلت في الورقات المدنية علم ما قد سرق لي في السبيل . . . ولقد اخذت في المدينة ثلاثين عدداً من حجر ناقض لما جاء بورقة من خطي وكذلك لمن جاء بورقة اخرى اثني وعشرين عدداً ريال . . . فيا ايها السائل ماذا ترى في رجعي وإن أمر الله أكبر عما كان الناس يعملون وما أرى أكثر الناس إلا في وإب بعيد وإن في مقام الخوف حكم ربك غيبة الأمر فأرسل الي كتاباً من قريب ثم فصل فيه أحكام البيت وأهلها وما كان الناس في أيام ربك يعملون "

و در نسخ عرائضی که اصحاب میفرستادند خصوصاً عرائض آقاسید یحیی دارابی خطاب بعنوان ذکر است چنانچه نبذهای در ضمن شرح کوثر درج میباشد و در تویعات کثیره برای اشخاص بسیار که از آن جمله در ضمن نام سلیمان ثبت است مانند عبارت : " ان هذا کتاب قد سطرت من ید الذکر " مرقوم فرمودند

و مقام ابھی در آخر کتاب ایقان دو آیه از قرآن آوردند کہ  
اشاره بانذار از اعراض و انحراف باشد قوله :  
” و مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضًا فِهُوَ لَهُ شَيْطَانًا فَهَوْلَهُ  
قرین ”

و قوله :

و من اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضنكا ” و يَمَشُّ  
مضارع مجزوم ناقص واوى از عَشُو بمعنى اعراض و نَقِيضٌ  
متكلم مع الغير مضارع باب تفعيل و تقييض بمعنى تقدير  
است يعنى هر كه اعراض از ذكر پروردگار نمايد شيطاني  
بر ايش تقدير ميكنيم كه قرينش باشد و ضَنْكٌ بوزن و معنى  
تنگ صفت مشبّهه و مصدرش نيز بهمين وزن ميباشد يعنى  
هر كه اعراض از ذكر نمايد بر ايش زندگاني سخت و تنگي  
خواهد بود .

و شيخ احسائي در شرح الزياره چنين نوشت :

” قوله تعالى وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضًا لَهُ  
شَيْطَانًا فَهَوْلَهُ قرين ذكر الرحمن هو الولي اى و مَنْ يَضَعُ  
نور بصيرته عن ولاية الولي بعد ظهور برهانها كالشمس  
فى رابعة النهار او ومن يعرض من الولي او ولايته او و مَنْ  
يعم عن قراءة فتح الشين وانهم يصدّونهم عن السبيل

يحبسون انهم مهتدون فضلوا عن سبيل النجاة بمخالفة  
الولي من بعد ما تبين لهم الهدى ”

و در لوح بحاجي محمد كريمخان است قوله :

” لتشاهد ذكر الله الاعظم مستويًا على عرش الظهور

كاستواء الهاء على الواو . . . كلمات باب اعظم و ذكر اتم  
الخ

و لوحى است قوله :

” هذه سورة الذكر قد نزلت بالفضل لعل ملاء البيان

ينقطعن عما عندهم و يتوجهن الى يمين العدل و يقومن

عن رقد الهوى و يتخذن الى ربهم العلق الابهى على

الحق سبيلاً بسم الله الاقدس العلق الاعلى هذا كتاب

نقطة الاولى الى الذين هم آمنوا بالله الواحد الفرد

العزیز العليم و فيه يخاطب الذين هم توقفوا فى هذا

الامر من ملاء البيانين لعل يستشمرن ببدايع كلمات الله

و يقومن عن رقد الغفلة فى هذا الفجر المشرق المنير قل

انا امرناكم فى الكتاب بان لا تقد مواطئة التى يظهر منها

محبوب العالم و مقصود من فى السموات و الارضين و امرنا

ان ادركتم لقاء الله قوموا لقاء الوجه ثم انطقوا من قبلى

بهذه الكلمة العزيز البديع عليك يا بهاء الله و قد قرأتك

ذکر الله وثناء کَشِئْتِ فِي كُلِّ حِينٍ وَقَبْلَ حِينٍ وَبَعْدَ حِينٍ  
 . . . و منکم من قال انه يشرب الجای من قال انه يأکل  
 الطَّعام و منهم من اعترض علی لباسه واتى اشهد بنفسی  
 ماکان عند حضرته من ثوبین لیبدل احدهما الآخر " الخ  
 و خطاب بحاجی محمّد اسمعیل ذبیح کاشانی است :  
 " هوالمذکور فی کبد البهاء ذکر الله من سدره الامر  
 عن وراء سراق العظمة خلف قلزم الکبرياء قد کان علی الحق  
 بالحق مشهورًا انه هو الكتاب الاعظم الّذی سطر من قلمی  
 الاعلی " الخ  
 و نام مشرق الازکار برای معبد بهائی در ضمن لغت  
 شرق درج میباشد . در کتاب اقدس است قوله :  
 " طوبی لمن توجه الی مشرق الازکار فی الاسحار  
 ذاکراً متذکراً مستغفراً . . . قل مشرق الازکار انه کلّ  
 بیت بنی لذکری فی المدن والقری " و قوله :  
 " بل ینبغی لمن اراد الذکر ان یذکر فی مقام بنی  
 لذکر الله " الخ  
 و نیز در عرف اهل بها مجالس منعقدہ در ذکر اموات را :  
 مجالس تذکر مأخوذ از کتاب اقدس قوله :

" و هوالتذکر فی تلك الحالة " میخوانند و نیز :  
 ذکر و تذکیر و گاهی تکبیر در بسیاری از آثار حضرت  
 بهاء الله در مقام القاء تحیت اطلاق گردید چنانکه در -  
 ادبیات بهائیان متداول گشت در لوح معروف باحمد است  
 قوله :  
 " ثم ذکر من قبلی کل من سكن فی مدینة اللّٰهالمہیمین  
 القیوم " و در سوره قمیص است قوله :  
 " و الّذین اذکرنا اسمائهم . . . و الّذین ما اذکرنا  
 هم انت ذکرهم . . . ثم ذکر فی الكتاب ذکر عبادنا الاخری  
 (فعل ذکر با آنکه متعدی است بہاب افعال و تفعیل  
 مہجر افادہ تأکید و مبالغہ و کثرت رفت ) ثم ذکر ابیہ ثم  
 اخیه و من معہ " الخ  
 ممکن است کلمہ ذکر مصدر مضاف و مفعول مطلق فعل مقتر  
 اذکر باشد و بنا براین اعراب اسما سته معروف در نحو  
 حسب مشہور وقوع یافت . و در صورت زیارت امّ الاولیاء  
 است :  
 " الذکر اللّٰع من افق الملکوت والنور الساطع من  
 افق سماء الجبروت " الخ

نام شمشیر علی امیرالمؤمنین و بسیار  
(ذوالفقار) از شیعیان بآن نام مستی بودند.

ذوالفقار خان دبیرالایاله مریدی  
فاضل از اهل خلخال و نیز ذوالفقار خان از بهائیان  
کردستان در آثار ابهی مذکور است

مصدر عربی آب شدن گذاختن . در  
(ذوب) لوح بشیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی  
است قوله :

"قد ناب کبد البتول من ظلمك"

و در لوح بحاجی ذبیح کاشانی :

"ولو عرفوا الذی ظهر یذوب اکباد هم من الشوق"

و نیز خطاب با و در لوح رئیس است :

"انک ولو ذاب قلبک فی فراق الله اصبر"

مصدر عربی چشیدن . ذائقه بر قوه

دزاکه مزه ها در زبان اطلاق کنند .  
(ذوق)

در لوح رئیس است :

"ذاقوا حلاوة الذکر"

و در لوح خطاب بسلیمان است :

"ذائقه سالم طلب کنید . . . در ذائقه مریض

حنظل و شکر در یک مقام "